

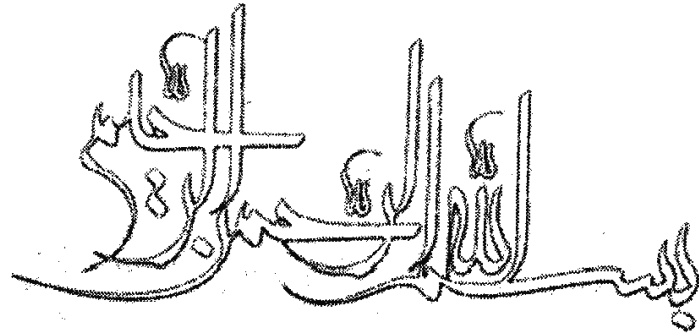
تاریخ را دوباره باید نوشت



نگارش: علی کیا

تاریخ را دوباره باید نوشت

نگارش: علی کیا



تاریخ را دوباره باید نوشت

علی کیا

چاپ اول ۲۰۰۰ نسخه ۱۳۸۶

چاپ سید الشهدا

انتشارات ناصر : قم خیابان شهدا ، کوچه آمار

تلفن : ۷۷۴۳۴۰۰ همراه ۰۹۱۲۲۵۲۴۶۹۹

صندوق پستی الکترونیک: [Email: naser@ketabeqom.com](mailto:naser@ketabeqom.com)

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۸۳-۹۱-۴

۲۲۰۰۰ ریال

بسم الله الرحمن الرحيم

پیش‌گفتار

در بهار سال یکهزار و سیصد و شصت و دو هجری براساس برنامه و دعوت دانشگاه مازندران به تدریس تاریخ اسلام در دانشکده کشاورزی و منابع طبیعی ساری پرداختم.

برنامه درسی ثلثی و دوازده هفته‌ای و متن درس، کتاب کوچک و مختصری در تاریخ اسلام بود.

تصمیم گرفتم در هر جلسه به طور جنبی و خارج از سرفصل به عنوان پیش‌درس، مقداری در زمینه خود تاریخ، به عنوان یک علم و در فلسفه تاریخ به صورت تحقیقی تحلیلی آن بحث و گفتگو کنم و مسائل گوناگون آنرا مورد نقد و بررسی قرار دهم. براساس این تصمیم قبلاً یادداشتهایی تهیه می‌کردم و آن را برای برادران و خواهران دانشجو ارائه مینمودم.

در سالهای بعد، این درس بارها در این دانشکده و دیگر دانشکده‌های منطقه ارائه گردید و همواره این یادداشتهای نیز مورد بحث قرار می‌گرفت و در هر بار، مطالبی بر آن افزوده می‌شد.

پس از چندی مجموعه این مطالب یادداشت شده را مورد بازبینی مجدد قرار داده و در قالب مقالاتی درآوردم و اکنون آنرا به صورت کتاب حاضر تقدیم دانش پژوهان می‌نمایم.

نام کتاب از عنوان مقاله اول گرفته شد،

تاریخ را دوباره باید نوشت

و این از باب «تسمیة کل باسم جزء» است و از روش‌های معمول و متداول بین ارباب قلم می باشد .

به هر حال نگارنده امیدوار است، خوانندگان عزیز و گرامی با توجه به عنایت کامل آنرا مورد مطالعه قرار دهند و بهره لازم را از آن ببرند.

کردکوی - علی کیا

۱۳۷۷/۱۰/۲۵

روز جهانی قدس ۱۴۱۹

۱- تاریخ را دوباره باید نوشت

موضوع بحث

موضوع بحث در این مقال نقد و بررسی متون تاریخی است ما در این مقال می‌خواهیم تاریخ را و به عبارت دیگر و صحیحتر نوشته‌های تاریخی را بر ترازوی نقادی نهاده و به بررسی و تجزیه و تحلیل آن و به تعیین وزن و بهاء و ارزش و اعتبار آن بپردازیم.

امحاء آثار تاریخی

قبلاً اجازه بدهید به یک نکته اشاره کرده و بحث کوتاهی درباره آن بنمایم. بطور کلی مدارک و اسناد و کلاً آثار تاریخی که اکنون در دست و در دسترس ما است و ما را به گذشته‌های دور و نزدیک پیوند میدهد و آشنا می‌سازد جزء خیلی کمی از این آثار است چرا که اکثر آنها در طول زمان دستخوش حوادث شده و از بین رفته است البته این حوادث همیشه جنبه طبیعی و غیر ارادی نداشته بلکه احیاناً ارادی نیز بوده است.

تاریخ گذشته خود گواهی میدهد که معمولاً وقتی یک رژیم روی کار می‌آید یا سلسله‌ای به حکومت می‌رسد همه آثار رژیم و سلسله گذشته را از بین می‌برد تا هیچگونه خاطره‌ای از آنها در دلها باقی نماند از جمله مدارک تاریخی را به عنوان اینکه از شاهان گذشته تعریف و تمجید شده و حتی آثارمادی تاریخ، یعنی ساختمانها را به عنوان اینکه یادگار آنها و یادآور دوران حکومت آنها است به فنا و نابودی می‌کشید و محو مینمود.

این وضعیت کم و بیش در همه جا معمول بوده ولی در ایران بیش از همه جا و به طور مکرر وقوع یافته است.

به عنوان نمونه - وقتی اردشیر بابکان مؤبد زاده ساسانی آخرین پادشاه سلسله اشکانی (اردوان) را شکست داد و به حکومت رسید همه آثار بجا مانده از دوره آنها از جمله همه نوشته‌های تاریخی را از بین برده و محو و نابود نموده است.

ما اگر امروز از ایران باستان حرف میزنیم اگر از ماده‌ها و پیشدادیان و هخامنشیان و اشکانیان و حتی ساسانیان صحبتی می‌کنیم اگر از ایلام، اکباتان، استخر و استرآباد سخن می‌گوئیم همه آنها اطلاعاتی است که از نوشته‌های مورخین یونانی و رومی و کلاً بیگانه، از هرودت و غیره داریم نه از خودمان، زیرا آنچه را که مورخین ما می‌نگاشتند آیندگان در حفظ و بقاء آن نمی‌کوشیدند و احياناً آگاهانه آن را از بین می‌بردند.

البته همانطور که عرض شد انهدام و محو و نابودی آثار و مدارک تاریخی منحصر به اینجا و آنجا و به عبارت دیگر منحصر در این قسمت تاریخ یا آن قسمت نیست بلکه امری است که در همه جا و هر قسمتی وقوع یافته است. در تاریخ اسلام نیز به مواردی در این رابطه برمیخوریم.

به عنوان شاهد مثال - سلیمان بن عبدالملک در زمان خلافت پدرش سالی به مدینه رفت و به دیدن مناطق جنگی دوره پیامبر پرداخت آنگاه از ابان بن عثمان خواست تا کتابی درباره جنگهای پیامبر بنویسد. ابان گفت چنین کتابی دارم، سلیمان تصمیم گرفت از آن کتاب نسخه‌ای بردارد لیکن چون کتاب را خواند دید در آن از مردم مدینه - انصار - توصیف فراوان شده است، آنرا نپسندید و دستور داد آنرا بسوزانند و چون به شام برگشت داستان آن را برای پدر خود عبدالملک بازگو کرد عبدالملک خشنود شد و گفت کار پسندیده‌ای کردی زیرا مصلحت نیست مردم شام از فضل و مقام انصار و مردم مدینه آگاه شوند.^(۱)

در طول تاریخ اسلام امویان آمدند، بنی‌عباس آمدند و بعد هم دیگران و همه آنها کم و بیش هر چه از آثار و مدارک تاریخی را که برخلاف مصلحت خودشان تشخیص داده بودند از بین بردند.

آغاز بحث

از این بحث بگذریم و به بحث اصلی بپردازیم. بحث ما همانطور که اشاره شد در خصوص این مسئله است که آثار و مدارک و به عبارت دیگر نوشته‌های تاریخی که در دست ما است ارزش و اعتبارش تا چه اندازه است؟

گفته‌اند: تاریخ‌نویسان همه ، دبیران زر خرید شاهان بوده‌اند و تاریخ را همواره در جهت تحکیم قدرت و نام‌آوری آنان نگاشته‌اند و گفته‌اند تاریخ عبارت است از نقل یک سلسله حوادث واقع نشده توسط کسی که حاضر نبوده و ناپلئون بناپارت می‌گفت : تاریخ هیچ نیست جز دروغهای مورد اتفاق همه و رومن رولان می‌گفت : تاریخ شعر است و شعر براساس نیازها، هدفها، ایده‌ها، اعتقادات و هنرهای شاعر سروده میشود نه براساس واقعیات.

البته نمی‌توان نسبت به نوشته‌های تاریخی تا این اندازه بی‌اعتماد و بدبین بود، تاریخ سراسر دروغ نیست ، شعر نیست ، شاهنامه نیست ، این را ما قبول داریم که خیلی از نویسندگان تاریخ از همراهان و ندیمان و دبیران و وزیران سلاطین و حکمرانان بودند. مثلاً کالیس تنس مورخ نامدار یونان از یاران اسکندر مقدونی و احمدبن جابر بلاذری از ندمای متوکل عباسی و شمس‌الدین عظاملک جوینی دبیر و وزیر هولاکوخان و لسان‌الملک سپهر (پدر و پسر) نویسندگان دربار قاجاریه بودند اما بی‌شک تاریخ‌نگارانی هم داریم که هیچگونه وابستگی به درباری نداشتند و از آن مواجب نگرفتند و جز حقیقت‌نگاری قلم نزدند.

تاریخ اساساً برای گفتن حقایق و نوشتن واقعیات است به قول ابوالفضل بیهقی: مورخ را از گفتن حقیقت چاره‌ای نباشد ؛ ولی نکته مهم این است که بدانیم تاریخ همواره براساس حقایق و واقعیات عینی تدوین نشده است در تدوین تاریخ احیاناً اغراض و اهداف خاصی، دخالت و نقش داشته و موجب جعل و تحریف آن شده است و بر این اساس ممکن است تاریخ آگاه کننده یا گمراه کننده باشد.

توجه به این حقیقت موجب می‌شود که همانند بسیاری از دانشمندان و نویسندگان بزرگ همانند سرجرج کلارک به تاریخ با دیده شک و تردید بنگریم.

تاریخ همیشه بر پایه حقیقت و واقعیت نگاشته نشده چه بسا خدمتگذارانی صدیق که تاریخ از آنها به عنوان خائن یاد نموده است و چه بسا خیانت پیشه‌گانی که تاریخ آنها را به عنوان خادم معرفی نموده است چه بسا پاکبازانی وارسته که تاریخ آنها را ناپاک معرفی کرده و چه بسا ناپاکانی که تاریخ آنها را پاک و وارسته قلمداد نموده است.

تاریخ همیشه بر پایه حقیقت و واقعیت نگاشته نشده چه بسا اشخاصی که تاریخ از آنها به نام یاد کرده و از آنها واقعه‌ها ساخته که اصلاً وجود خارجی نداشته‌اند. یکی از فضلالی معاصر آقای سید مرتضی عسکری کتابی دارد که به فارسی نیز ترجمه شده است او در این کتاب نام یکصد و پنجاه تن را ذکر می‌کند که تاریخ از آنها به عنوان اصحاب پیامبر اسلام و راویان حدیث یاد می‌نماید و ثابت می‌کند که اینان اصلاً وجود خارجی نداشته‌اند کتاب هم به همین نام است (مأه و خمسون صحابی مختلق) یعنی یکصد و پنجاه صحابی جعلی و ساختگی.

تاریخ همیشه بر پایه حقیقت و واقعیت نگاشته نشده چه بسا واقعه‌ای که تاریخ از آن یاد کرده و اصلاً حقیقت ندارد و چه بسا واقعه‌ای که تاریخ اصلاً از آن یاد نکرده یا منحرف و وارونه آن را یاد کرده است.

به عنوان نمونه، یکی از اساتید دانشگاه کتابی دارد به نام جنایات تاریخ که در آن ساختگی بودن داستان غرانیق را به بحث نهاده و نسبتاً تحقیق جالبی نموده است.

عوامل چند در جعل و تحریف تاریخ

به هر حال یک سلسله عوامل وجود دارد که باعث می‌شود، مورخ نتواند و یا نخواهد حقایق عینی تاریخ را همانطور که هست بنگارد. ما در اینجا به بعضی از این عوامل به اختصار اشاره می‌نمائیم.

۱- فشارهای سیاسی و اجتماعی

به این مطلب خاضعانه باید اعتراف کرد که همواره نوعی فشار بر جامعه حاکم است که بر اثر آن انسان نمی‌تواند همه حقایق را عریان بازگو نماید بر اثر این فشار، مورخ مجبور است برای خوشایند قدرت حاکم و احیاناً لاقلاً برای احتراز از شر وی واقعیات عینی تاریخ را برخلاف حقیقت آن بنگارد یا اصلاً آن را ننگارد. خود تاریخ این حقیقت و واقعیت را با همان زبان بی‌زبانی‌اش بازگو می‌نماید.

شاید نام محدث، حافظ و ثقه ابوعبدالرحمن احمد بن شعیب بن سنان مشهور به نسائی را شنیده باشید و او را بشناسید و ماجرای او را بدانید او را برای اینکه حقایق را نوشت و گفت، در دمشق از منبر پائین کشیدند و به سختی کتک

زدند و از مسجد بیرون انداختند در حالی که به سختی بیمار و ناتوان بود، او را زدند و راندند چون جرمش این بود که کتاب خصایص امیر المؤمنین علی (ع) را نوشته بود، چون جرمش این بود که از فضائل علی (ع) بر بالای منبر می گفت. به طور کلی همواره نوعی فشار بر جامعه حاکم است و همه هم مانند نسائی نیستند که علی رغم این فشار، خطر نمایند و به گفتن و نوشتن حقایق عینی تاریخ بپردازند، توجه به این نکته این سؤال را در ذهن هر کس بوجود می آورد که آیا این نوشته‌های تاریخی کلاً حقیقت دارد یا احیاناً بر اثر فشار موجود، بر خلاف حقیقت نگاشته شده است.

آیا مثلاً همه نوشته‌های تاریخی دوره قاجار که در رابطه با حکومت این خاندان و به اصطلاح، این سلاطین صاحبقران است حقیقت دارد. و آیا این پهلوی نامه‌ها که در پنجاه شصت سال گذشته نگارش یافته حقیقت دارد و همینطور آیاهای دیگر ... کمال ساده‌لوحی است اگر بخواهیم همه این نوشته‌ها رابه عنوان واقعیات تاریخی بپذیریم و احیاناً از آنها استفاده نمائیم.

۲- روح ناسیونالیستی یا تعصب قومی

تاریخ همواره تحت تأثیر روحیه ناسیونالیستی و تعصب ملی و قومی بوده است کمتر مورخی را می توان یافت که به دور از تاثیرات روح ملی و میهنی، وقایع تاریخی را به همان صورت حقیقی اش نگاشته باشد.

بلی روح ناسیونالیستی و تعصب قومی سبب میشود که مورخ نتواند یا نخواهد حقایق تاریخی را به همان صورت اصلی اش بنگارد.

آیا یک مورخ ایرانی مسلمان متعصب و یک مورخ هندی از سلطان محمود غزنوی به یک صورت یاد می کنند؟

مسلم است که جواب منفی است؛ مورخ ایرانی مسلمان متعصب از سلطان محمود غزنوی به عنوان فاتح سومنات و مروج اسلام در خطه هندوستان یاد می کند در صورتیکه مورخ هندی از او به عنوان یک ویران کننده، یک تباهی آفرین، یک غارتگر وحشی و ستمگر خونخوار یاد می نماید.

آیا یک مورخ ایرانی و یک مورخ مغولی ناسیونالیست از چنگیزخان به یک صورت یاد می کنند؟

باز مسلم است که جواب منفی است مورخ ایرانی چنگیز را در چهره یک وحشی خونریز، یک ویرانگر، یک تبه‌کار بزرگ تاریخ تصویر می‌کند ولی یک مورخ مغولی او را در چهره یک خان بزرگ و افتخار آفرین و یک جهان‌گشای عادل ترسیم مینماید.

اصلاً چرا راه دور می‌رویم آیا جنگ ایران و عراق را که هم‌اکنون در جریان است دو نویسنده یکی ایرانی و دیگری عراقی هر دو یک جور تحلیل و ترسیم می‌کنند؟

مسلم است که جواب منفی است.

بهر حال نمی‌توان به هر مدرک و سندی، به هر نوشته‌ای اعتماد و استناد کرد و درباره وقایع تاریخی اظهار نمود. شاید نویسنده آن تحت تأثیر روح ملی و تعصب قومی بوده و مطلب را برخلاف واقعیت و حقیقت نوشته باشد.

این امر را می‌توان حتی به مشهورترین و معروفترین کتابها و منابع تاریخی تعمیم داد؛ به عنوان مثال از کتاب هستوری هرودوت یاد می‌کنیم.

محققین از هرودوت به نام پدر تاریخ و به عنوان یک مورخ متعهد نام می‌برند اما می‌بینیم لحن کتاب او، هستوری، طوری است که به شکلی پنهان و احياناً آشکار، تمدن و فرهنگ ملت یونان و توحش و استبداد اقوام غیر یونانی به اصطلاح بربرها را نشان میدهد.

مثال و نمونه دیگر شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی است.

شاید شما با هومر شاعر روشندل و بلندآوازه یونان و دومنظومه پرآوازه او «اودیسه» و «ایلیاد» آشنا باشید.

هومر در این منظومه‌ها یعنی اودیسه و ایلیاد به شرح تاریخ یونان می‌پردازد و تحت تأثیر روح ناسیونالیستی و تعصب قومیت یونانی حماسه سرایی می‌کند و در آنها واقعیات و حقایق تاریخی را با افسانه‌ها می‌آمیزد.

حکیم ابوالقاسم فردوسی هومر ایرانیها است و شاهنامه او حماسه ایرانی است و آمیزه‌ای از تاریخ به معنای اصلی کلمه و افسانه می‌باشد او بعضاً همان کار را که هومر در شرح جنگ معروف «تروآ» در «ایلیاد» انجام داده در شاهنامه انجام داده است به عنوان نمونه از جنگ قادسیه و پایان کار آن یاد می‌کنیم.

این جنگ از وقایع سال چهاردهم هجری است که بین سپاهیان عرب مسلمان و سپاهیان ایران در منطقه قادسیه نزدیک بغداد روی داد و در آن، سپاه عرب بر سپاه ایران پیروز شد. در این جنگ فرمانده سپاه عرب، سعد بن ابی وقاص بود و سپاه ایران را رستم فرخزاد فرماندهی میکرد. این جنگ چهار روز طول کشید، در روز چهارم، کارزار سختی در گرفت و بسیاری از دوطرف کشته شدند و بالاخره در نهایت رستم به دست یکی از سربازان عرب به قتل رسید و لشکر ایران منهزم شد و جنگ پایان یافت.

در روز چهارم، روز پایان جنگ، آنطور که مورخین نوشته‌اند: سعد به علت جراحاتی که در پای او به وجود آمده بود نمی‌توانست در کارزار شرکت کند و در پشت جبهه در خیمه‌ای به سر میبرد و جنگ را هدایت و رهبری میکرد. در گزارشات این روز از قول رزمندگان حاضر در میدان جنگ آمده: «اتی رستم یوم القادسیة بثمانیة عشر فیلا واشتکی سعد یومئذ قرحة برجله فلم یخرج فہزمنامہ»

« در واقعه قادسیه رستم فرخزاد با لشکریان خود و همراه هیجده فیل به جنگ آمده بود و سعد بر اثر زخمی که در پای داشت نمی‌توانست از چادر بیرون بیاید و ما به کمک خداوند آنها را منهزم کردیم.»^(۲) و در گزارش دیگر آمده « وکان سعد غائباً عن المعركة لمرضه فلما انتهت المعركة بفوز المسلمین قال رجل یهجو سعداً » سعد در معرکه حضور نداشت و رزمندگانی او را بدین‌گونه هجو و ناسزا گفت.

و سعد بباب القادسیة معصم	الم تران الله اظهر دینہ
ونسوة سعد لیس منهن ايم	فابنا و قد ايمت نساء كثيرة

آیا ندیدی چگونه خداوند در روز قادسیه دین خود را به پیروزی رساند و حال آنکه فرمانده سپاه (سعد) در پشت جبهه در خیمه‌ای نگه‌داری و حفاظت می‌شد ما در آن روز پایداری کردیم و از شرافت خود دفاع نمودیم، ذلت شکست را بر خود نپذیرفتیم و با قدرت دشمن را شکست دادیم اما بسیاری از زنان، شوهر خود را از دست دادند و بیوه شدند و ای کاش سعد نیز کشته می‌شد و زنان او بیوه می‌شدند ولی چنین نشد.^(۳)

این متن تاریخ است ولی فردوسی نخواستہ بپذیرد کہ سپهسالار بزرگ ایران یعنی رستم فرحزاد ، به دست یک سرباز عادی و گمنام دشمن به قتل برسد و از این روی اسطوره وار سپهسالار عرب - یعنی سعد - را به میدان کارزار می آورد و در مقابل رستم قرار می دهد و در نهایت مطلب را بدین گونه به پایان میرساند کہ فرمانده قهرمان و شجاع ایران به دست فرمانده عرب مسلمان به قتل میرسد و لشکر ایران هزیمت می یابد. میگوید:

از این سوی رستم و زان سوی سعد
 به یک سو کشیدند از آوردگاه
 دو سالار بر یکدیگر کینه خواه
 یکی تیغ زد بر سر اسب سعد
 بدان تا نماند بدو رستخیز
 زگرد سپاه این مرآن را ندید
 بشد سعد پویان زجای نبرد
 کہ خون اندرآمد ز ترکش به روی
 جهانجوی تازی براو چیره گشت
 به خاک اندرافکند جنگی تنش
 برفتند تا پیش آوردگاه
 سراپای گشته به شمشیر چاک
 بسی نامور کشته شد در میان

خروشی برآورد برسان رعد
 برفتند هر دو ز قلب سپاه
 همی تاختند اندرآن رزمگاه
 خروشی برآمد ز رستم چو رعد
 برآهیخت رستم یکی تیغ تیز
 همی خواست از تن سرش را برید
 بپوشید دیدار رستم ز گرد
 یکی تیغ زد بر سر اسب اوی
 چو دیدار رستم ز خون تیره گشت
 دیگر تیغ زد بر سر و گردنش
 همی جست مرپهلوان را سپاه
 بدیدندش از دور پر خون و خاک
 هزیمت گرفتند ایرانیان

۳- گرایشها و موضع گیری ها

تاریخ را یا یک دوست می نویسد یا یک دشمن و در هر دو صورت قابل تردید و تشکیک است. شاعر عرب می گوید:

« و عین الرضا عن کل عیب کلیة
 و لکن عین السخط تبدی المساویا »

آن کس که با دیده رضایتمندی می نگرد عیبها را نمی بیند و بیان نمی کند ولی آن کس که با دیده دشمنی نگاه می کند تنها عیبها را می بیند و به بیان آنها می پردازد.

اساساً هر گرایش و موضع گیری که شخص مورخ داشته باشد در قضاوتهایش نسبت به تاریخ و چهره های تاریخی تأثیر می گذارد.

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد
لرد اکتون مورخ مشهور انگلیسی می گفت: بهترین مورخ آنست که خود دیده نشود منظور وی آنست که تاریخ را آن چنانکه خود بخواهد به تصویر نکشد ولی متأسفانه نوع موضع گیریهای دوستانه یا خصمانه، نوع گرایشهای مذهبی و مسلکی که شخص مورخ دارد باعث میشود مورخ در کل یا بعضی موارد، به کم و زیاد کردن و مسخ و تحریف حقایق عینی تاریخ پردازد و خلاصه آنرا آن چنانکه خود بخواهد به تصویر کشد.

یکی، شیطان را در خواب دید که دارای زی عالی و قیافه بسیار زیبا بود به او گفت تعجب میکنم واقعاً تو شیطانی؟ از تو و قیافه تو بدجور تعریف می کنند شیطان گفت: چه کنم قلم دست دشمن است.

شاید این یکی از مسلمات تاریخ است و البته همه ما آنرا قبول داریم که علی(ع) را مردی به نام عبدالرحمن بن ملجم از قبیله بنی مراد که دارای عقیده خوارج بود به شهادت رساند اما وقتی شیخ سلیمان نویسنده الجزایری و پیرو فرقه اباضیه - خوارج - رساله ای در تاریخ اسلام می نویسد دست داشتن فرقه خوارج در به شهادت رساندن امام بزرگوار و خلیفه پارسای رسول خدا(ص) علی(ع) بکلی انکار می شود و عبدالرحمن بن ملجم مرادی قاتل آنحضرت از داشتن عقیده خوارج تبرئه میگردد.

وقتی آقای به اصطلاح پروفیسور میخائیل سرگه یویچ ایوانف کمونیست روسی کتاب تاریخ ایران نوین می نویسد میرزا کوچک خان، شیخ یونس رشتی، روحانی مبارز و انقلابی، سردار نامی جنگل، خائن معرفی میشود.

وقتی آقای احمد کسروی به اصطلاح روشنفکر مشروطه زده، کتاب تاریخ مشروطیت می نویسد روحانی وارسته و جلیل القدر آیه الله حاج شیخ فضل الله نوری رحمه الله علیه طرفدار استبداد و منحرف و ضداسلام قلمداد می گردد.

۴- ارادت صوفیانه

یکی از عوامل جعل تاریخ، شیفتگی و شیدایی و ارادت صوفیانه داشتن نسبت به یک فرد یا یک جمع است.

همه شما نام شیخ فریدالدین عطار نیشابوری را شنیده و احیاناً او را می شناسید، او در فرهنگ و ادبیات ما نام بلند و پرآوازه ای دارد شاعری است توانا، عارفی است وارسته و فیلسوفی است متأله، مثنوی هایش معروف است. الهی نامه اش، مصیبت نامه اش، و مخصوصاً منطق الطیرش که همه آنها از اندیشه نافذ و ذهن خلاق و دانش وسیع و خردمندی و وارستگی او حکایت می کند.

با وجود این همه مقامات معنوی که عطار نیشابوری دارد. عطاری که احیاناً در مثنوی هایش به جنگ اوهام و خرافات می رود او را می بینیم که چگونه در کتاب تذکره الاولیاء مردی ساده لوح و عامی و اسیر اوهام و خرافه پرست میشود یعنی در اثر شیدایی و شوریدگی و ارادتمندی اش نسبت به مشایخ صوفیه و بزرگان مذهبی، افسانه ها و خرافه ها و موهومات را در رابطه با آنها به عنوان یک سلسله حقایق عینی می پذیرد و باشد و مدّ خاصی نقل می کند.

درباره رابعه عدویه می نویسد: وقتی به مکه میرفت در میان راه کعبه را دید که به استقبال او آمد رابعه گفت مرارب البیت باید، بیت را چه کنم. (۴)

درباره ابوالحسن خرقانی می نویسد: شبی نماز می کرد آوازی شنید که هان بوالحسنو خواهی آنچه از تو میدانم با خلق گویم تا سنگسارت کنند شیخ در جواب گفت بارخدا یا خواهی تا آنچه از رحمت تو میدانم و از کرم تو می بینم با خلق گویم تا دیگر کسی سجودت نکند آواز آمد نه از تو نه از من. (۵)

و درباره مالک دینار می نویسد: در کشتی نشسته بود چون به میان دریا شد اهل کشتی مزد کشتی طلب کردند گفت ندارم چندان بزدند که بیهوش شد و سه مرتبه چنین شد سرانجام تصمیم گرفتند او را به دریا افکنند در این هنگام هر چه ماهی در دریا بود سر بر آوردند و هر یک دیناری در دهان گرفته بودند مالک

دست فرا کرد و از یک ماهی دیناری بستند و بدیشان داد و چون کشتیبانان چنین دیدند در پای او افتادند و او بر روی آب برفت تا ناپیدا شد از این سبب نام او مالک دینار آمد. ^(۶)

اینها را به عنوان نمونه از این کتاب ذکر کردم و تو خود حدیث مفصل از این مجمل بخوان.

یادآوری می‌کنم که این خصوصیت، یعنی شیفتگی و ارادت عامیانه نسبت به افراد و ذکر بعضی مقامات و کرامات از این دست برای آنها در رابطه با پیروان هر مذهبی و مسلکی دیده میشود و اختصاص به جمع و گروه خاصی ندارد.

۵- اعتماد بر حدس و گمان

نکته مهم دیگری که در تدوین و نگارش تاریخ وجود دارد این است که غالب نوشته‌های تاریخی بر پایه حدس و گمان است. در تاریخ به ندرت اتفاق می‌افتد که مورخ خود واقعه را مشاهده کرده باشد غالباً اخبار تاریخی از دست دوم و سوم به ما میرسد و احیاناً پایه‌ای جز حدس و گمان ندارد این امر درباره نوشته‌های تاریخی مربوط به قدیم و اصطلاحاً مربوط به دوره باستان بیشتر صدق می‌کند آنچه امروز احیاناً به نام تاریخ ایران قبل از اسلام مثلاً چاپ و منتشر میشود غالباً اساسی جز حدس و گمان ندارد.

تاج‌الدین سبکی عالم معروف میگوید: تاریخ‌نویسان به سبب تعصب یا تنها به سبب اعتماد بر نقل کسی که در خور اعتماد نیستند گاهی به خطا می‌روند و کسانی را بیهوده فرو می‌نهند یا بی‌جهت بالا می‌برند.

به طور کلی در نوشته‌های تاریخی احتمال جعل و تحریف فراوان است. در اینجا به پنج نکته مهم که می‌تواند موجب جعل و تحریف باشد اشاره

کردیم.

گزارشات تاریخی به طور مثال همانند گزارشاتی است که در پرونده یک متهم زندانی آمده است و مسلماً همه آنها حقیقت ندارد و همانطور که یک قاضی همه گزارشات یک پرونده را مطالعه می‌کند تا حقیقت را به دست آورد یک مورخ نیز باید همانند این قاضی همه گزارشات در یک مورد خاص را با دقت مطالعه کند. تا واقعیت را به دست آورد. وقتی می‌گوئیم تاریخ را دوباره باید نوشت منظور از آن

همین است و اینجا است که کار یک گزارشگر تاریخ و کار یک محقق تاریخ از هم جدا میشود.

تجدیدنظر و بازنویسی تاریخ

اگر نگوییم در همه زمینه‌های تاریخی، در بیشتر زمینه‌های تاریخی باید یک تجدید نظر کلی انجام گیرد باید با تجدید نظر عمیق، بین حقایق تاریخی و کرامات‌الاولیاء و مقامات‌العارفین و افسانه‌ها، بین حقایق تاریخی و مظنونات و مخیلات یک نویسنده، بین حقایق تاریخی و نوشته‌های میرزا مورخ‌های درباری، بین حقایق تاریخی و نوشته‌های این دوست و آن دشمن فرق گذاشت باید با نگرشی دیگر بر تاریخ و بازنویسی و نگارش تاریخی دیگر سره را از ناسره و حقیقت را از افسانه و راست را از دروغ، باز شناساند ولی باید توجه داشت که این کار نیز به راحتی و سادگی انجام نمی‌گیرد و می‌توان گفت که احیاناً نتیجه مطلوب هم به دست نمی‌دهد.

به طور کلی در تجدیدنظر و بازنگری و بازنویسی تاریخ، مسائل اساسی متعددی باید مورد توجه قرار گیرد.

۱- لازم است در صورت امکان و حتی‌المقدور نسخه اصلی نوشته تاریخی را به دست آورد و مطلب را از روی آن یادداشت نمود زیرا این امر قابل اعتماد بیشتر است. چه بسا ممکن است نُسَخ و کُتَاب که از آن نسخه برداری کرده‌اند آگاهانه یا ناآگاهانه در آن تحریفات و تصحیفاتی به وجود آورده باشند.

۲- اگر نویسنده‌ای در نقل یک مطلب مدرکی ارائه دهد لازم است به آن مراجعه کرده و مطلب را در آن دید، شاید ناقل در نقل این مطلب کلاً برداشت غلط کرده و دچار خبط و اشنباه شده باشد یا به طور عمد و آگاهانه دروغ گفته باشد.

یکی از نویسندگان ایرانی به نام زین‌العابدین رهنما که معروف است کتابی دارد به نام پیامبر که آن نیز معروف است؛ معروفیت رهنما بر اثر این کتاب است و معروفیت این کتاب هم بدین جهت است که جنبه ادبی تقریباً خوبی دارد. این

نویسنده در صفحه ۲۸۹ (چاپ چهاردهم) این کتاب به مناسبت بحث درباره ابی بکر می‌نویسد:

او در سن سی سالگی بود که وحی بر محمد نازل شد، در این زمان چندین زن و فرزند داشت و عائله بزرگی را اداره میکرد غالب فرزندان او هم مانند خودش خوش قیافه بودند و زیباترین آنها دخترک کوچک او عایشه بود که معروف به زیباترین زن حجاز شده بود.

بعد می‌نویسد: که عایشه با روی گشاده به میان مردم می‌آمد، می‌نویسد: روزی مصعب بن زبیر او را ملامتی کرد که چرا روی خود را نمی‌پوشاند عایشه جواب داد: من دوست دارم که مردم زیبایی مرا ببینند و برتری مرا بر خودشان بفهمند.

این کتاب را خیلی وقت پیش خواندم وقتی به این فراز کتاب رسیدم تعجب کردم مطلب کاملاً برای من روشن بود قبلاً در کتابها این حکایت را خوانده بودم می‌دانستم حکایت مربوط است به مصعب بن زبیر و همسرش عایشه دختر طلحه، صحابی معروف پیامبر اسلام(ص) و اصلاً ربطی به عایشه دختر ابی بکر همسر رسول خدا ندارد.

تعجب من وقتی زیاد شد که آقای رهنما در آخر آن حکایت، کتاب معروف صناجۃ‌الطرب صفحه ۵۶ را به عنوان سند و مدرک ذکر می‌کند وقتی به صناجۃ‌الطرب صفحه ۵۶ مراجعه کردم مطلب را به همان صورت که اشاره کردم یافتم مطلب مربوط بود به مصعب بن زبیر و همسرش عایشه دختر طلحه نه عایشه دختر ابی بکر همسر رسول خدا(ص).

منظورم از اشاره و ذکر این جریان توجه به این مسئله است که اگر نویسنده‌ای در نقل یک مطلب تاریخی به مدرکی اشاره می‌کند نباید به آن اکتفا نمود زیرا ممکن است مطلب به آن صورت که ناقل گفته است نباشد.

۳- وقتی مبدأ و صحت انتساب مدرکی روشن و مجرز گشت تازه کار اصلی محقق آغاز میشود.

آیا مدرک واقعاً به نویسنده‌ای که نسبت داده میشود تعلق دارد؟

آیا نویسندگان خودشان شاهد ماجرا بوده یا آن را به یک یا چند واسطه نقل کرده است؟

آیا نویسندگان مطلب را از روی هزل و شوخی نوشته یا از روی جدی؟

آیا نویسندگان و واسطه‌ها افراد موثق و مطمئن‌اند؟

آیا نویسندگان و واسطه‌ها همگی دارای قدرت ضبط و حافظه قوی بوده و دچار سهو و نسیان و خطا و خیال نبودند؟

آیا نویسندگان تحت فشار اجتماعی و سیاسی نبوده است؟

آیا نویسندگان موضع‌گیری خصمانه یا دوستانه نسبت به مسئله نداشته است؟

و آیا ...؟؟

محقق باید اینها را روشن کند و تصدیق می‌کند که این کار چندان ساده و آسانی هم نخواهد بود.

۴- نکته مهم دیگری که وجود دارد و کار محقق مورخ را مشکلتر می‌سازد وجود اختلافات در نوشته‌های تاریخی است به ندرت اتفاق می‌افتد که یک واقعه تاریخی داشته باشیم که هیچگونه اختلافی در نوشته‌های مربوط به آن وجود نداشته باشد این امر نه تنها درباره وقایع تاریخ قدیم صادق است درباره وقایع تاریخی که چندان فاصله زمانی هم از ما ندارند صادق می‌باشد.

واقعه مرگ امیرکبیر را مثال می‌زنیم. در این رابطه مدارک و شواهد فراوانی وجود دارد که دست داشتن ناصرالدین شاه را در مرگ و قتل امیرکبیر ثابت می‌ماند ولی در عین حال یک سلسله مدارک و شواهد دیگری در دست هست که مرگ او را طبیعی معرفی می‌کند و ناصرالدین شاه را تبرئه می‌نماید.

به عنوان نمونه مؤلف ناسخ‌التواریخ می‌نویسد: پس از مدت یک اربعین که میرزا اتقی خان در قریه فین روز گذاشت از اقتحام حزن و ملال، مزاجش از اعتدال بگشت و سقیم و علیل افتاد و از فرود انگشتان پای تا فراز شکم رهین ورم گشت و شب شنبه هیجدهم ربیع‌الاول درگذشت. (۷)

حالا فرض کنید من می‌خواهم درباره واقعه مرگ امیرکبیر تحقیق کنم باوجود این اختلاف که در این رابطه هست چه باید بکنم اصلاً چه می‌توانم بکنم؟

شاید شما این مورد را به عنوان شاهد مثال نپذیرید. بسیار خوب اینطور باشد مورد دیگر از رویدادهای تاریخی را که خودتان اختلافی می‌دانید ذکر کنید و فرض کنید می‌خواهید در رابطه با آن تحقیق نمائید تصدیق می‌کنید مسئله بسیار مشکل خواهد بود.

قضایای تاریخی به مانند قضایای علمی و تجربی نیست که بتوان آنرا به تجربه و آزمون نهاد و به مشاهده پرداخت و صحت و سقم آنرا به دست آورد. قضایای تاریخی فقط یک بار اتفاق می‌افتد و از بین می‌رود، تکرار پذیر نیست که بتوان آنرا در حال شدن مجدد ملاحظه کرد و حقیقت را یافت، اساساً قضایای تاریخی نه قابل پیش‌بینی علمی است و نه قابل تحلیل و تحقیق علمی و عمده اشکال در این رابطه یکی همین است.

۵- گفتیم باید تاریخ را دوباره نوشت و حقایق را بازنگاشت ولی در اینجا باز این سؤال مطرح است که آیا با تجدیدنظر و بازنویسی دوباره تاریخ می‌توان اطمینان یافت که به واقعیت و حقیقت خواهیم رسید؟ می‌توان گفت اشکالهایی که در اصل گزارشهای تاریخی وجود دارد و آنها را محتمل و مشکوک می‌سازد عیناً ممکن است در تحقیق و تجدیدنظر و بازنویسی دوباره آن وجود داشته باشد. ولتر می‌گفت: یک مورخ باید در یک کشور آزاد زندگی کند تا حقایق را بنویسد. این سخن درستی است ولی باید اضافه نمود که علاوه بر این، مورخ باید خود نیز آزاد باشد و گرایش و موضع‌گیری خاصی نداشته باشد آیا آنها که مخالف با انقلاب اسلامی ایران هستند و در خارج، در فرانسه و جاهای دیگر و به اصطلاح در کشورهای آزاد هستند اگر بخواهند در رابطه با انقلاب اسلامی ایران کتاب بنویسند واقعاً حقایق را می‌نویسند؟ مسلم است که جواب منفی است.

در تجدیدنظر و بازسازی و بازنویسی تاریخ نیز محققینی باید باشند به دور از هرگونه فشار سیاسی و اجتماعی و به دور از هرگونه گرایشها و موضع‌گیریهای دوستانه یا خصمانه تا بتوانند از گزارشهای گوناگون تاریخ آنچه را که واقعیت دارد بنگارند و می‌بینیم باز هم کار مشکل خواهد بود.

به عنوان نمونه و مثال از عبدالرحمن بن خلدون نویسنده و دانشمند معروف یاد میکنیم.

این نویسندگان دانشمند معتقد بود که مورخان پیشین اخبار تاریخی را بدون دقت و تأمل نگاشته‌اند و معتقد بود که باید در آنها تجدیدنظر کلی نمود، او با این دید به تاریخ مینگریست مع ذالک او را می‌بینیم روی تعصبی که نسبت به بعضی مسائل دارد در نقل اقوال مربوط به این مسائل چندان دقت و تأمل به خرج نداده و در مقابل احیاناً حقایق عینی تاریخی را که اکثر قریب به اتفاق نگاشته‌اند انکار کرده است.

یا مثال و نمونه دیگر ادوارد گیبون مورخ محقق انگلیسی متوفای ۱۷۹۴ میلادی (۱۱۷۳ هجری) است، او در پهنه تاریخ دوره رنسانس اروپا نامدار است و شاید با او و اثرش (تاریخ انحطاط و سقوط امپراطوری روم) آشنا باشید.

این مورخ دقت فراوان داشته تا تاریخ را بدون پیرایه بنگارد او می‌گوید: من سعی کرده‌ام همیشه آب را از سرچشمه بردارم. حس کنجکاوی و همچنین احساس وظیفه من همواره مرا واداشته که آثار اصلی را مطالعه کنم.

ولی در عین حال وقتی کتاب او را می‌خوانیم در خیلی از قسمتها از جمله در باب اسلام و حتی در زمینه دولت بیزانس اشتباهات و خلاف گوئیهای را که مرتکب شده است می‌بینیم.

ذکر این دو نمونه کافی است تا نشان دهیم که حتی با تحقیق و تجدیدنظر و بازسازی و بازنویسی تاریخ نمی‌توان اطمینان یافت که به تعیین واقعیت و حقیقت رسیده باشیم.

منابع و مأخذ:

(۱) تاریخ تحلیلی اسلام - سید جعفر شهیدی - صص ۸۹ - ۹۰

(۲) و (۳) الاموال - قاسم ابی عبید - صص ۱۰۶ - ۱۰۷

(۴) و (۵) و (۶) تذکره الاولیا - شیخ عطار - صص ۷۵ - ۶۷۲ - ۴۹

(۷) ناسخ التواریخ - جلد قاجاریه - لسان الملک سپهر

۲- تاریخ ، علم تاریخ ، فلسفه تاریخ

کلمه تاریخ

آنچه در این مقال می‌خوانید بحث از چند اصطلاح اولیه یعنی تاریخ و علم تاریخ و فلسفه تاریخ و آشنائی با معانی و مفاهیم آنها است.

سخن خود را از خود تاریخ یعنی از کلمه تاریخ آغاز میکنیم

البته معنای کلمه تاریخ به مفهوم محاوره‌ای آن برای همه روشن است، تاریخ به معنای اصلی‌اش یعنی زمان یک رویداد ، ما امروزه این معنی را از کلمه تاریخ می‌فهمیم و برهمین معنی استعمال می‌کنیم مثلاً میگوئیم فلان جنگ در فلان تاریخ اتفاق افتاد. در این بحثی نیست بحث در این است که کلمه تاریخ چه نوع کلمه‌ای است ، عربی است یا فارسی یا ...؟

برخی از فرهنگ‌نویسان احتمال میدهند کلمه تاریخ ریشه یونانی دارد و بر پایه این احتمال گفته میشود کلمه تاریخ و کلمه اسطوره (مفرد کلمه اساطیر) هم خانواده‌اند و از کلمه هستوری (HISTORY) گرفته شده‌اند.

این احتمال قوی است ، در اصطلاحات علمی رایج هم مشابه دارد ما کلمه کیمیا داریم که برگرفته از کلمه شیمی است و جغرافیا داریم که همان کلمه (ژئوگرافی) یونانی است .

و بعضی احتمال میدهند که کلمه تاریخ برگرفته از زبان ارمنی و همان کلمه تاری و به معنای سال است.

به نظر من این احتمال ضعیف است.

و جمعی نیز میگویند این واژه از عبارتی فارسی یعنی ماه روز مشتق و به تدریج معرب شد و به صورت مؤرخ درآمد و تاریخ و دیگر مشتقات کلمه از آن شکل گرفت. (۱)

به نظر نویسندگان این احتمال هم ضعیف است.

وعده‌ای نیز احتمال میدهند کلمه تاریخ برگرفته از لغت اکادی (آرخو) یا عبری (یرخ) یا آرامی (یرخ) به معنای ماه (سی‌روز) میباشد. (۲)

به نظر این نویسندگان این احتمال نیز بسیار ضعیف می‌باشد.
 و بالاخره دسته دیگر از فرهنگ نویس ها کلمه تاریخ را اصلاً عربی می‌دانند و می‌گویند ریشه آن «ارخ» است و «ورخ» لغت دیگری از آن و به همین معنا است و خود کلمه به دو لفظ دیگر: «تأریخ» و «توریخ» نیز استعمال میشود.
 در المنجد آمده: ارخ تأریخا. ورخ مؤارخة الكتاب او الحادث: عرف وقته التاريخ والتاریخ جمع تواریخ تعریف الوقت یقال تاریخ الشی ای وقت حدوثه. (۳)
 از اصمعی نقل شده که میان این دو لغت «ارخ» و «ورخ» تفاوت نهاده و گفت: «بنوتمیم میگوید: «ورخ کتاب توریخاً» در حالی که قیس میگوید: «ارخته تاریخاً» (۴)

کلمه تاریخ در متون اسلامی

بهر حال گفتیم در اینکه کلمه تاریخ اصلاً عربی است یا غیرعربی بحث است و باز در این نیز بحث است که آیا کلمه تاریخ بر فرض قبول هویت عربی آن، در زبان محاوره مردم حجاز در صدر اسلام متداول بوده و استعمال می‌شد یا خیر؟
 دوست فاضلی دارم که میگفت: اگر انسان با کلمات متداول و مصطلح و زبان محاوره عرب حجاز در صدر اسلام آشنا باشد می‌تواند از این راه روایات صحیح را از غیر صحیح بشناسد و در این رابطه اظهار مینمود این روایت که به پیغمبر اکرم (ص) نسبت داده میشود: المؤمن فی المسجد کالسمک فی الماء والمنافق فی المسجد کالطیر فی القفص (۵) قطعی نیست که از آن حضرت باشد.
 می‌گفت کلمه سمک اگر چه به معنای ماهی است ولی مصطلح اعراب بین‌النهرین است، اعراب حجاز کلمه حوت استعمال می‌کنند و در قرآن نیز کلمه حوت آمده است «فالتقمه الحوت و هو ملیم» (۶)

حالا اصل این مطلب صحیح است یا نه کاری به آن ندارم.
 در خصوص کلمه تاریخ به نظر میرسد این کلمه در زبان محاوره مردم حجاز در صدر اسلام کمتر استعمال می‌شد یا اصلاً استعمال نمی‌شد، به گفته برخی، این کلمه از قرن نهم میلادی (قرن سوم هجری) به بعد متداول گردید. (۷)

در آن دوره به جای کلمه تاریخ، معمولاً کلمه خبر، نبأ، یوم، ایام، اساطیر و به تعبیر قرآن (اساطیرالاولین) را به کار می بردند. در تاریخ اسلام کتابهای فراوانی داریم که به نام: الایام، ایامالعرب، ایام الامم والملوک، نامگذاری شده است. ما اگر بتوانیم این مطلب را که کلمه تاریخ در زبان محاوره‌ای مردم حجاز در صدر اسلام جاری نبوده بطورتحقیق بپذیریم، می‌توانیم درخصوص این روایت که از پیغمبر اسلام(ص) نقل شده: من ورّخ مؤمنا فقد احياه. (۸) اظهار نظر کنیم و بگوئیم معلوم نیست این روایت از آنحضرت باشد.

معادل کلمه تاریخ در فارسی

اگر چه برخی گفته‌اند کلمه تاریخ ریشه فارسی دارد اما من به آن اعتقاد ندارم و در عین حال اصرار هم ندارم و لازم نمی‌دانم برای آن کلمه فارسی معادل پیدا کنیم و آنرا اصطلاح و استعمال نمائیم.

ما در زبان محاوره‌ای خود کلمات غیرفارسی فراوانی داریم که معنایش برای مردم عادی مأنوس و مفهوم نیست. در این قبیل موارد اگر سعی کنیم برای آنها کلمات معادل فارسی که برای همه قابل فهم باشد پیدا کنیم و آنرا اصطلاح و استعمال نمائیم بسیار بجا است مثلاً به جای خسوف و کسوف، ماه گرفتگی و آفتاب گرفتگی به کار ببریم، ولی این کار را در زمینه هر کلمه تنها به این بهانه که دخیل و بیگانه است نمی‌باید انجام داد.

ما در زبان روزمره خود کلمات خارجی وارداتی فراوانی داریم که مردم عادی آنرا بهتر از کلمات فارسی معادل می‌فهمند. هر فارسی زبان امروزی کلمه (گلن - گدن) ترکی را بهتر از بیا و برو و کلمه (لغت- معنی) عربی را بهتر از کلمه واژه و سفرنگ می‌فهمند. در خصوص این قبیل کلمات اساساً نباید اصرار داشته باشیم که آنها را کنار بگذاریم و از کلمات فارسی استفاده نماییم.

کلمه تاریخ از این قبیل است، قرن‌ها است که کلمه تاریخ در زبان فارسی متداول شده و اگر هم یک واژه بیگانه است امروزه رنگ و بو و آب و هوای فارسی پیدا کرده و بومی شده است، هر فارسی زبان از کلمه تاریخ همان معنا را می‌فهمد که عرب زبان می‌فهمد. بنابراین نیازی نیست که بجای آن، کلمه دیگر که

فارسی باشد پیدا و استعمال نماییم ولی در عین حال اگر بخواهیم چنین کاری بکنیم بهترین کلمه برای این منظور کلمه «گاه نگاری» است.

روزنامه و تاریخ

گفتیم تاریخ به معنای اصلی اش به زمان یک رویداد اطلاق میگردد. برپایه همین معنا به هر کتابی که در این رابطه باشد یعنی در آن ، ثبت وقایع گذشته با ذکر زمان آن آمده باشد تاریخ گفته میشود و به نویسندگان آن مورخ اطلاق میگردد. فرق تاریخ به این معنی و روزنامه در همین نکته است. روزنامه وقایع روز را ثبت می کند و گزارش میدهد و تاریخ ، وقایع گذشته و احیاناً گذشته خیلی دور را ثبت کرده و گزارش می نماید.

وقایعی اتفاق می افتد و به صورت اخبار روز گزارش میشود اما همین وقایع پس از مدتی که از زمان آن می گذرد کم کم به صورت تاریک و روشن در می آید و می شود تاریخ. به عنوان مثال حوادث انقلاب مشروطیت امروز تاریخ شده و حوادث روزهای انقلاب کم کم دارد تاریخ میشود.

افسانه و تاریخ

در اینجا باز به کلمه تاریخ برمیگردیم؛

گفتیم تاریخ به معنای اصلی اش به زمان یک رویداد اطلاق می شود ولی این نیز مصطلح است که به اصل رویداد هم احیاناً تاریخ اطلاق می گردد . بر پایه این اطلاق و این معنی ، تاریخ و افسانه از هم جدا می شوند تاریخ یک رویداد یا مجموعه ای از رویدادها است که واقعاً اتفاق افتاده و حقیقت دارد ولی افسانه اینگونه نیست بلکه ساخته و پرداخته ذهن نویسنده است.

تاریخ نویس واقعیتها را بازگو می کند و به قول ابوالفضل بیهقی ناگزیر از گفتن و نوشتن حقایق است ولی داستان نویس و افسانه گو توهمات و تخیلات ذهنی خود را بازتاب میدهد.

تاریخ طبیعی و تاریخ انسانی

تاریخ کلاً دارای دو بخش است: تاریخ انسانی و تاریخ طبیعی.

در تاریخ انسانی از تحولات مدنی، سیاسی، اقتصادی، عقیدتی، علمی فرهنگی، صنعتی و هنری گفتگو میشود و در تاریخ طبیعی از تحولات و دگرگونیهایی که در کل طبیعت یا پدیده‌های خاصی از آن از جمله در طبیعت نوع انسانی انجام گرفته یا می‌گیرد گفتگو می‌شود.

در محاورات وقتی سخن از تاریخ به میان می‌آید و کلمه تاریخ استعمال میشود منظور از آن تاریخ انسانی است و موضوع بحث اصلی کتاب هم همین قسمت است اما به اصطلاح ادیبان طرداً للباب در بخشهای آتی کتاب بحثی خواهیم داشت تحت عنوان نقدی بر تاریخ طبیعی که خالی از لطف و فائده هم نیست.

تاریخ علم است یا فلسفه ؟

تاریخ در کل دارای دو سلسله بحث است: تاریخ نگاری و تاریخ نگری. تاریخ نگاری همان است که در فوق به آن اشاراتی داشتیم. به این معنی تاریخ علم است ولی تاریخ نگری - همانطور که از عنوانش برمی‌آید - فلسفه است و آن خود دارای دو بخش است که یک بخش آن تحت عنوان (فلسفه نظری تاریخ) و بخش دیگر آن تحت عنوان (فلسفه علم تاریخ) مطرح می‌شود.

فلسفه نظری تاریخ

فلسفه نظری تاریخ و به تعبیر کوتاهتر (فلسفه تاریخ) یا (تاریخ فلسفی) نگاهی است فلسفی به تاریخ.

در این بخش از بحث، ماهیت تاریخ مورد مطالعه قرار میگیرد و از اصول حاکم بر آن و مسائل مربوط به آن بحث و گفتگو می‌شود.

در فلسفه تاریخ براساس این اصل که هر چیز یا هر رویدادی علتی دارد و نمی‌تواند به طور تصادفی و بدون علت به وجود آید این مسئله و این بحث مطرح میشود که اصل علت در تاریخ چیست؟

در فلسفه تاریخ این بحث مطرح میشود که آیا می‌توان معلوم نمود که عامل حرکت تاریخ چیست و اینکه تاریخ از چه منازلی و مراحل می‌گذرد و بالاخره پایان راه تاریخ (این ناکجا آباد) کجا است؟

در فلسفه تاریخ این مسئله و این بحث دنبال می شود که آیا تاریخ مجموعه‌ای از حوادث خیر و شر است؟ یا همه‌اش بجا و بایسته و شایسته و خیر است؟ و به عبارت دیگر کلاً یک جریان هدفدار و هدایت شده و تکاملی و کاملاً مثبت و خیر است و هیچ امر منفی و شر در آن وجود ندارد؟

در فلسفه تاریخ بحث می شود که آیا تاریخ یک سلسله حوادث گوناگون و جدا و گسسته از یکدیگر است؟ یا در کل، مجموعه واحدی است که در شکلها و صورتهای گوناگون ظاهر میشود؟

در فلسفه تاریخ از نقش انسان بحث می شود، پرسیده میشود:

آیا تاریخ ساخته و پرداخته انسان و اراده انسان است؟

آیا انسان می تواند از وقوع یک حادثه پیشگیری کند یا آنرا جلو یا عقب

بیاندازد و یا مسیر آنرا تغییر دهد؟

آیا در جریانات تاریخی «اگر» و «مگر» جایی دارد فی المثل می توان گفت:

اگر حضرت محمد (ص) در جنگ احد به قتل میرسید!

اگر حاکم شهر «اترار» بازرگانان مغول را نمی کشت و خوارزمشاه، نماینده

خان مغول را که خواهان تسلیم و تنبیه آن حاکم بود به قتل نمی رساند!

اگر ناپلئون بناپارت در جنگ (واترلو) پیروز می شد!

اگر امام خمینی (ره) در پاریس ترور می شد!

یا اینکه برعکس، همه جریانات و حوادث تاریخی خارج از اراده و خواست

انسان شکل میگیرد و انسان هیچ نقشی «نه اثباتاً و نه نفیاً» در آن ندارد و «اگر»

و «مگر» را در آن جایی و راهی نیست.

در فلسفه تاریخ این پرسش مطرح می شود و مورد بحث قرار می گیرد که:

آیا تاریخ در کل قانونمند است؟

در جزء چطور؟

و آیا می توان وقوع یک حادثه تاریخی را پیش بینی و پیشگوئی کرد یا خیر؟

و آیاهای دیگر

فلسفه علم تاریخ

بخش دیگر تاریخ نگری، فلسفه علم تاریخ است.

می دانیم هر علمی موضوعی دارد که از آن بحث می کند به عنوان مثال علم پزشکی موضوعش جسم انسان است که در این علم از آن و از سلامت و بیماری آن بحث و گفتگو میشود و دستور زبان موضوعش واژگان آن زبان و قواعد گفتاری و نوشتاری آن می باشد.

گاهی یک علم به مفهوم خاص آن، خود موضوع قرار می گیرد و به بحث و بررسی کشیده میشود و بدین سان رشته خاص یا بخش خاص از دانش به وجود می آید که در اصطلاح آنرا فلسفه علم میخوانند.

وقتی میگوئیم فلسفه علم تاریخ، منظور از آن همین معنی است، در فلسفه علم تاریخ، موضوع بحث خود تاریخ است.

در فلسفه علم تاریخ بحث میشود که:

تاریخ چیست و از چه موضوعی یا موضوعاتی بحث می کند؟

تاریخ نگاری از چه زمانی و توسط چه کسی یا چه کسانی و چگونه آغاز شده

و چگونه رشد کرده است؟

مبادی و منابع تاریخ، روش و ابزار کار مورخ چیست؟

آیا تاریخ اصلاً علم است اگر علم است در زیرمجموعه کدام رشته از علوم است

و اساساً با علوم دیگر چه رابطه ای دارد؟

آیا برای تاریخ ارزش و اعتبار است؟

و آیاهای دیگر.

منابع و مأخذ:

- (۱) تحفة الفقير الى صاحب السريير تاليف محمد بن ابراهيم ايجى - ص ۱۹
- (۲) تاريخ و تاريخ نگارى در اسلام - ج ۱ - ص ۲۳
- (۳) المنجد - ارخ
- (۴) الاعلان بالتوبيخ لمن ذم اهل التاريخ - تأليف سخاوى - ص ۸۱-۸۲
- (۵) احاديث قدسى تاليف ...
- (۶) سورة صافات آية ۴۲
- (۷) تاريخ، تاريخ نگارى در اسلام - ج ۱ - ص ۲۳
- (۸) كشف الظنون - ج ۱ - ص ۳۰ و مستدرک سفينه البحار - نمازى - ج ۱۰ ، ص ۲۷۹

۳- تاریخ در آینه تاریخ

آغاز یا آغاز تازه ای در تدوین تاریخ

انسان فطرتاً حقیقت جو است ، می خواهد جهان و پدیده های جهان را بشناسد و به حقیقت و کنه مسائل آن پی ببرد ، انسان می خواهد موقعیت خود را در جهان درک کند و از گذشته و آینده خویش آگاه شود و از همین جا اندیشه تاریخی و تاریخ اندیشی او ظهور می یابد .

انسان دارای روح تاریخی و تاریخ نگری است و حتی پیش از آنکه خط را اختراع کند با تاریخ سرو کار داشت و از حوادث گذشته یاد می کرد و بعد از آنکه خط را ابداع کرد و به نوشتن و خواندن پرداخت به نوشتن و ضبط حوادث تاریخی دست زد .

البته این مطلب هنوز معلوم نشده و شاید هیچگاه معلوم نشود که نوشتن و خواندن را چه کسی پدید آورد و حتی این نیز معلوم نشده که چه قومی نوشتن و خواندن را ابداع کرده است : چینی ، عیلامی ، مصری ، فینیقیایی ، سومری و به همین ترتیب هم معلوم نیست نخستین کسی که دست به نگارش تاریخ زد چه کسی و از چه نژادی بوده است .

امروزه احیاناً گفته می شود که تاریخ نگاری را هردوت یونانی (حدود ۴۵۰ قبل از میلادی) ابداع و آغاز کرده است و حال اینکه این پندار قطعاً درست نیست. سالها بلکه قرن‌ها قبل از هردوت کم و بیش تاریخ نگاری وجود داشته است، هردوت در زمینه تاریخ همان کار را کرد که ارسطو در زمینه منطق کرد؛ سالها پیش از ارسطو دانشمندان تا حدودی باشم قواعد استدلال و مقدمات آن آشنا بودند و در محاورات و مباحثات خود آن را بکار می بردند ، ارسطو آمد این قواعد را جمع کرد و مطالبی را که خود به آن رسیده بود بر آن افزود و نظم و ترتیبی خاصی به آن داد . و کتابی به نام ارگانون یا (ارغنون) که نخستین کتاب مستقل در زمینه منطق صوری است پدید آورد .

ارسطو واضع و اولین نویسنده منطق نیست و هرودوت نیز واضع و اولین نویسنده تاریخ نمی باشد. هرودوت پدر تاریخ نیست، سالها و بلکه قرن‌ها پیش از وی کم و بیش تاریخ نگاری وجود داشته است. هرودوت آمد قسمتی از این نوشته‌ها و احیانا شنیده‌ها و دیده‌های خود را جمع آوری کرده و از مجموع آن کتاب مشهور خود (هستوری) یعنی تاریخ را پدید آورد و چیزی که موجب اشتهار وی شد و او را احیانا به نام پدر تاریخ شناسانده، نام کتاب اوست.

نقل می‌کنند اولین کسی که نام پدر تاریخ را به هرودوت داد و به این نام از او یاد کرد سیسرون نویسنده و خطیب مشهور یونان باستان در قرن دوم قبل از میلاد بود.

به این نکته که تاریخ پیش از هرودوت سابقه و وجود داشته خود تاریخ گواهی می‌دهد. در نه قرن قبل از میلاد یعنی پانصد سال پیش از هرودوت هومر، شاعر نامدار یونان باستان، جنگ مشهور (تروآ) را به نظم کشیده و کتاب جاویدان خود یعنی (منظومه ایلیاد) را ساخته است و (گوردون چایلد) محقق معروف از کتابی به نام (نامنامه پادشاهان سومر) یاد می‌کند که دو هزار سال پیش از میلاد به رشته تحریر در آمده است.^(۱)

اساسا تاریخ نگاری سابقه بسیار قدیمی و ناشناخته دارد و آن چه که هرودوت انجام داده آغاز تازه‌ای در تدوین تاریخ است نه آغاز تدوین تاریخ.

اینکه می‌گوییم آغاز تازه به این دلیل است که پیش از هرودوت تاریخ در کل در افسانه‌های خدایان و در نام و شرح حال و فتوحات حکمرانان کشور خلاصه می‌شد، هرودوت آمد و تحولی تازه‌ای در آن بوجود آورد یعنی بر عکس معمول، تاریخ را از محدوده افسانه‌ها و اسطوره‌های بیرون آورد و بیشتر به ذکر حقایق عینی تاریخ پرداخت و همچنین از محدوده نژاد و سرزمین خود، یونان، فراتر رفت و به تحقیق در تاریخ ملل و اقوام دیگر پرداخت؛ کتاب هستوری او آمیزه‌ای از افسانه‌ها و واقعیتهای عینی تاریخ و مجموعه‌ای از تاریخ یونان، فینیقیه، مصر، ایران و ... است.

کدام یک مقدمند ، تاریخ یا اسطوره

گفتیم سالها و بلکه قرنها پیش از هردوت تاریخ نگاری باب بوده و وجود داشته است و اشاره کردیم ، همزمان ، اسطوره ها و افسانه ها نیز وجود داشته است .

در اینجا این سؤال را مطرح و دنبال می کنیم که در کل ، بشر نوشتن را با افسانه ها و اساطیر آغاز کرده است یا با حقایق و واقعیات تاریخی؟
در جواب این سؤال باید گفت : دقیقا معلوم نیست که کدامیک مقدمند تاریخ یا اسطوره ؟

واقعیت این است ، ولی به عقیده جامباتیستاویکو حکیم و فیلسوف نامدار ایتالیایی متوفای ۱۷۴۴ میلادی (۱۱۲۳ هجری) ، بشر اولیه به دلیل نداشتن خلاقیت ذهنی و فکری قادر به خلق و آفریدن و تدوین اسطوره و افسانه نبوده است از این رو به نظر می رسد بشر تاریخ را سالها و بلکه قرنها پیشتر از خلق و آفریدن و تدوین اسطوره و افسانه آغاز کرده باشد . به نظر ویکو تاریخ مقدم بر اسطوره است چنانکه اساطیر یونانی در اصل روایات درست بوده و وقتی به هومر شاعر یونان باستان در قرن نهم پیش از میلاد رسیده دستخوش تحول و تغییر گردیده و آمیخته به افسانه شده است .

جعل و تحریف در تاریخ

تاریخ در اصل برای نوشتن حقایق و اطلاع رسانی است و اساسا باید در همان صورت اصلی و واقعی خود نگاشته شود اما آنچه مایه تاسف است این است که احيانا تاریخ بر پایه این اصل و هدف تدوین نشده و نمی شود و به همین جهت به جای اینکه مفید و آگاه کننده باشد ممکن است گمراه کننده باشد .

به عنوان مثال :

الف : گاهی مورخ برای اینکه نوشته او جالبتر نماید و خواننده را بیشتر سرگرم کند و به عبارت دیگر خوانندگان بیشتری را جلب کند آن را با افسانه ها می آمیزد .

ب : گاهی مورخ می خواهد روحیه وطن پرستی و شور و ذوق دفاع از میهن ایجاد کند و به عبارت دیگر اثر حماسی خلق کند ، فقط همین ، و بر اساس همین هدف ، تحقیقا از گفتن و نوشتن بسیاری از وقایع تاریخی اجتناب می کند و احیانا در تصویر سوژه ها و ثبت و ضبط وقایع و حوادث گذشته آنها را بصورت غیر حقیقی و غیر واقعی شان بازگو می نماید .

پ : گاهی مورخ تحت تاثیر نوعی از گرایشات دینی و فکری است یا زیر فشار نوعی جو موجود و غوغا بازاری است یا اصلا مرعوب قدرت حاکم است و خلاصه نمی خواهد یا نمی تواند آنچه را که حقیقت است و واقعیت دارد بنویسد و بر همین اساس میکوشد آنچه را که خود می خواهد یا دیگران می خواهند بنویسد .

ت : بالاخره گاهی مورخ مطلبی را که یقینی و حتمی نیست و فقط بر اساس حدس و گمان آن را دریافت کرده است می نویسد .

کلاً یکی از آفات تاریخ - همانطور که اشاره شد - جعل و تحریف است و متأسفانه باید گفت بسیاری از کتابهای تاریخی که اکنون در دست و دسترس ماست حتی معروفترین و مشهورترین آنها عاری از این آفت یعنی جعل و تحریف نیست .

تاریخ شاهان و تاریخ عمومی

تاریخ در آغاز عبارت بود از شرح جنگها و مسائل مربوط به آن ، عبارت بود از شرح رشادتها و حماسه آفرینی های شاهان و شجاعان ، عبارت بود از شرح مراسم تاجگذاری شاهان و عروسی شاهزاده ها ، و در ابلاغ و اصدار احکام برای عزل و نصب حکام ولایات یا برای دریافت باج و خراج از جانب فرمانروایان ؛ و مسائل و موضوعات دیگر کمتر مورد توجه قرار می گرفت و یا اصلا مورد توجه قرار نمی گرفت .

اما بعدها به تدریج تحولی در آن پیدا شد و از محدوده تنگ شاهنامه ای و جنگنامه ای بیرون آمد و تاریخ عمومی شد ، مردم ، نژاد ، سرزمین ، پیدایش شهرها ، صنایع ، علوم ، فرهنگ ، هنر ، دین مورد توجه قرار گرفت و به بحث گذاشته شد . چگونگی زندگی مردم ، گشایش و رفاهی که داشتند ، تنگناها و

سختی‌هایی که داشتند همه و همه به بحث نهاده شد، تراجم و شرح حال نویسی، فهرست نگاری کتابها، شناخت مکانها، حوادث طبیعی همچون زلزله، سیل، قحطی، آتش سوزی و بیماریها در ردیف بحثهای تاریخی و قابل ذکر جا گرفت. شرح انواع بازیها، لباسها، وسایل جنگی، ظروف و نقود به عنوان بخشهایی از تاریخ مورد بحث و بررسی واقع گردید ...

تاریخ نقلی و تاریخ تحلیلی

در آغاز، مورخین به تاریخ، تنها به این صورت که مجموعه ای از حوادث و سرگذشتهای جالب است می نگریستند، به عبارت دیگر آن چه برای یک مورخ اهمیت داشت و به آن توجه می نمود اصل حادثه یا مجموعه حوادث و سرگذشت روز به روز آن از آغاز تا انجام بود.

ما وقتی به نوشته های مورخین قدیم اعم از یونانی و رومی و چینی و اسلامی نظر می افکنیم، بیشتر این روش تدوین تاریخ را در آنها می بینیم.

به هر حال در آغاز، تاریخ بصورت یک مجموعه از حوادث و سرگذشتهای جالب نگاشته می شد ولی بعدها بحث از علل و عوامل حادثه و همچنین بحث از نتایج و آثار آن نیز مطرح گردید. و امروز هر مورخ که دست به نگارش و تدوین هر سوژه و واقعه تاریخی میزند طبعاً از سه قسمت زیر بحث می نماید:

۱: اصل واقعه و شرح چگونگی آن از آغاز تا انجام

۲: بررسی علل و عوامل وقوع آن

۳: بررسی نتایج و آثار آن

تاریخ نگاری و تاریخ نگری

تاریخ - همانطور که قبلاً به آن اشاره داشتیم - در کل دارای دو سلسله بحث

است: تاریخ نگاری و تاریخ نگری

تاریخ نگاری - چنانچه فوقاً توضیح دادیم - سابقه بسیار قدیمی و ناشناخته

دارد اما تاریخ نگری به معنای بحث در تاریخ به عنوان یک علم و در فلسفه تاریخ،

اگر چه همزمان و هماهنگ با تاریخ نگاری آغاز نشده ولی بر خلاف پندار برخی

از نویسندگان، بحثهای کاملاً جدید هم نیست.

بحث در تاریخ به عنوان یک علم و در فلسفه تاریخ سابقه اش به آغاز دوره نهضت علمی یونان باستان می رسد .

(توسیدیدئوس) در قرن ۵ قبل از میلاد کتاب تاریخ (جنگهای پلوپونز) را نوشت و در آن به یک سلسله نقد و بررسی در باره تاریخ یونان و حوادث آن پرداخت و با اظهار نظریات کلی خود ، باب تاریخ نگری را گشود .

او کوشید تاریخ را از محدوده بحثهای روزمرگی آن بیرون آورد و به زمینه ها و علت های حوادث تاریخی نیز پردازد و در این رابطه اظهار می دارد که موجبات اصلی جنگها و فسادها و تباهی های ناشی از آن و کلاً حرکت تاریخ ، حرص و آز و قدرت طلبی است و می گوید : نیروی واقعی محرک حیات و تاریخ انسانی عبارت است از خواست قدرت در نزد افراد و دولتها .^(۲)

در قرون معاصر از جمله کسانی که در زمینه تاریخ نگری کار تازه ای انجام داده و سر آغاز تازه ای در این خصوص شده جورج ویلهلم فردریک هگل فیلسوف مشهور آلمانی متوفای ۱۸۳۱ میلادی (۱۲۱۰ هجری) است.

تاریخ نگاری و تاریخ نگری در اسلام

آنچه تا اینجا نوشتیم مربوط بود به کلی بحث .

اجازه بدهید بحثی هم داشته باشیم در زمینه تاریخ و تاریخ نگاری و تاریخ نگری در اسلام .

تاریخ نگاری در اسلام پس از گذشت مدت کوتاهی از ظهور اسلام و بنا به دلایلی و روی زمینه های خاصی و دقیقاً از دهه پنجم و ششم قرن اول هجری و در زمان معاویه آغاز گردید و بنا به نقل برخی ، از جمله محقق و دانشمند بزرگ آیت الله صدر در کتاب ارزشمند (تاسیس الشیعه لعلم الاسلام) اولین کتابی که در دوره اسلامی در زمینه تاریخ نگارش یافت کتاب (ابن ابی رافع) شاگرد و صحابی معروف امام علی (ع) در رابطه با واقعه جمل و صفین و نهروان بود .

از دیگر نویسندگان اولیه تاریخ اسلام در طبقه تابعان می توان از وهب بن منبه متوفای ۱۱۴ هجری و موسی بن عقبه اسدی متوفای ۱۴۱ و محمد بن اسحق مطلبی متوفای بین سالهای ۱۵۰ - ۱۵۳ و نیز عبید بن شریه و ابن قریه و در طبقات بعدی از عبدالملک اصمعی و محمد بن عمر واقدی و علی بن محمد

مدائینی و نصر بن مزاحم و ابن اعصم کوفی و محمد بن السائب کلبی (پدر) و هشام بن محمد کلبی (پسر) و ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی و ابو جعفر محمد بن جریر طبری و ... نام برد .

اما تاریخ نگری در اسلام پس از گذشت لاقلاً دو سه قرن مطرح گردید بحث را با تفصیل بیشتر دنبال می کنیم .

۱- زمینه های گرایش به تاریخ نگاری

کلاً - علاوه بر روح تاریخ اندیشی و اندیشه تاریخی که در هر انسانی وجود دارد - عوامل چندی وجود داشت یا به تدریج به وجود آمد که گرایش و توجه مسلمین را به تاریخ و نگارش تاریخ موجب گردید .

الف : نسل دوم از مسلمانان یعنی آنهایی که پیامبر (ص) را ندیده بودند میل و اشتیاق فراوان نشان می دادند که پیامبر را بشناسند ، با اخلاق و رفتارش ، با سخنانش و کارهایی که انجام داده و جنگهایی که کرده و کلاً با زندگی آن بزرگوار آشنا گردند ، این امر زمینه ای بود برای نوشتن کتابهای سیره و مغازی رسول خدا (ص) و در این رابطه می توان از (کتاب سیره محمد بن اسحق مطلبی) نام برد .

ب : مسلمین در مراوده های خود با اهل کتاب و پس از فتح شهرها و کشورها در مراوده با اهالی این شهرها و کشورها، دیدند آنها تاریخ دارند ، کتابهایی دارند که در آنها اوضاع و احوال افراد و جوامع انسانی گذشته شان و بعضاً دیگر امتهای و ملتها شرح داده شده است . این امر زمینه و عامل دیگری بود برای گرایش و توجه به تاریخ ؛ قیل : ان التاریخ الذی یورخه الناس لیس بعربی محض و ان المسلمین اخذوه عن اهل الکتاب .^(۳)

پ : یکی دیگر از چیزهایی که زمینه گرایش مسلمین به تاریخ و تاریخ نگاری بوده خود قرآن است .

قرآن کریم کتاب تاریخ نیست ، اما در عین حال حاوی برخی از حوادث و وقایع تاریخی است . در قرآن از چگونگی پیدایش آسمان و زمین و از چگونگی پیدایش انسانهای اولیه و از حوادث تاریخی که بر انسان گذست ، از پیامبران و

صاحبان حکومت و قدرت ، از موسی و فرعون از عاد و ثمود ، از طوفان نوح ، از لشکر کشی ذوالقرنین به غرب و شرق و ... بحث شده است .
این از یک طرف ، از طرف دیگر برخی از آیات نیز در قرآن آمده است که مسلمین را و کلاً انسان را به سیر و سفر در اطراف زمین و دیدن خرابه های اقوام بایده و فنا شده و آشنایی با آنها و عبرت آموزی از آنها فراخوانده است . این آیات همه سبب و زمینه بوده که مسلمانان به تاریخ و تاریخ نگاری روی آورند .

۲- تاریخ نگاری در دو بخش

ظاهراً مسلمین تدوین تاریخ را با سیره و مغازی رسول خدا (ص) و شرح احوال صحابه و ذکر روایات و کلاً آنچه مربوط به اسلام و مسلمین است آغاز کردند ولی به احتمال ، همزمان با آن نیز دست به جمع آوری و تدوین اخبار اعراب در دوران جاهلی (ایام العرب) و غیر اعراب زدند و آثاری را به وجود آوردند .

نقل می کنند : معاویه علاقه فراوانی به سرگذشتها ی سابقین مخصوصاً به سرگذشتهای مربوطه به حاکمان اعراب جنوبی (یمن) داشت ، او پاسی از شب را می خوابید و بقیه را بیدار می ماند و به گوش دادن به قصه های ندیمان خود یا به مطالعه و خواندن نوشته هایی که آنان برای او فراهم می آوردند خود را سرگرم می کرد و شاید بتوان گفت کتاب (اخبار الیمن) نوشته عبید بن شریه در همین راستا تالیف و تدوین گردید.

۳- بحث در علمی بودن تاریخ

یکی از مسائلی که مسلمین در زمینه تاریخ مطرح کردند و به بحث کشیدند علمی بودن تاریخ است . نویسندگان اسلامی در زمینه تاریخ این سؤال را مطرح کردند که آیا تاریخ علم است ؟ و اگر علم است موضوعش چیست و فایده آن کدام است؟

برخی از نویسندگان اسلامی ، از اصل ، مفید بودن تاریخ را نفی کرده و در نهایت ، علم بودن آن را مورد تردید و انکار قرار داده اند ؛ به نظر آنها تاریخ، علم نیست چون هیچ فایده ای در بر ندارد و برخی نیز پا را فراتر نهاده و گفته اند :

تاریخ نه تنها مفید و به عبارت دیگر پسندیده نیست ، بلکه مضر و نکوهیده نیز هست ، تاریخ در معنی ، جرح و تعدیل دیگران و علی الخصوص مردگان است و جرح و تعدیل سر از غیبت در می آورد و غیبت گناه و حرام است ؛ ولی برخی نیز بر عکس ، تاریخ را یک علم مفید قلمداد کرده و از آن جانبداری نموده اند و بر عکس ، نه تنها جرح و تعدیل را ناروا و ناپسند ندانسته ، بلکه آنرا واجب شمردند چرا که موجب تهذیب و حفظ شریعت می باشد .

در این رابطه کتابهایی توسط متقدمین به رشته تحریر در آمده که برخی از آنها بسیار مهم و با ارزش است .

یکی از آنها کتابی است تحت عنوان (الاعلان بالتویخ لمن ذم اهل التاريخ) نوشته دانشمند معروف شیخ زین الدین عبدالرحمن بن محمد بن ابی بکر بن عثمان السخاوی المصری متوفای ۹۰۴ هجری ، او در این کتاب از تاریخ به عنوان یک علم شریف و مفید یاد کرده و عالمانه و محققانه از آن دفاع نموده است .

۴- نقد حال یا علم الرجال ، رشته ای در تاریخ

یکی از رشته های تاریخ که در اسلام زاده شد و رشد کرد و بالید (علم الرجال) و به عبارت کوتاه تر رجال است و منظور از آن همان جرح و تعدیل درباره راویان و احادیث و اخبار آنهاست .

پس از وفات رسول خدا (ص) و در زمانهای بعد ، پس از وفات هر امام، افرادی به ظهور رسیدند که مشتی اراجیف و اباطیل را به هم بافته و به عنوان احادیث نبوی (ص) و اخبار اهل بیت (علیهم السلام) در میان مردم نشر دادند ؛ این امر زمینه به انحراف کشیده شدن دین را فراهم می کرد و بزرگان و دانشمندان اسلامی را بر آن داشت که جلوی آن را بگیرند - علم الرجال و درایة الحدیث در همین راستا تاسیس و پی ریزی شد - آمدند کتابهایی در شرح حال راویان حدیث و توثیق یا تکذیب آنان و به عبارت دیگر نقد و بررسی روایات آنها تالیف و تدوین کرده و نشر داده اند .

۵- فلسفه تاریخ در اسلام

از جمله مسائلی که در زمینه تاریخ در اسلام مطرح گردید مسئله فلسفه تاریخ است، این بحث اگر چه سابقه آن به دوره رنسانس علمی یونان می رسد ولی طرح مجدد آن در حوزه رنسانس اسلامی، سرآغاز دیگری در این رابطه به شمار می آید.

از جامعه شناس و مورخ نامدار عبدالرحمن بن خلدون مؤلف و گرد آورنده کتاب تاریخ (العبر و دیوان المبتداء والخبر فی ایام العرب والعجم و البربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر) متوفای ۷۸۴ هجری یاد می کنیم.

او در مقدمه این کتاب، که خود کتاب مستقل است نظریات بدیع و تازه ای در این رابطه ارائه می دهد، این نظریات گرچه برخی از آنها مورد قبول جامعه شناسان امروز نیست اما طرح آنها نقش مهمی در گشودن بابی جدید در تاریخ نگری داشت. ما به حق می توانیم ابن خلدون را مؤسس و پایه گذار تاریخ نگری در قرون وسطی بدانیم.

ابن خلدون در مقدمه بر این کتاب تاکید می کند که کیفیات و چگونگی اجتماعات و طلوع و غروب تمدنها و دولتها بر پایه یک سلسله عوامل شکل می گیرد. از جمله اظهار میدارد که: سقوط و از هم پاشیدگی یک قدرت و دولت به عللی همچون گستردگی کشور، بروز اختلافات قومی و منطقه ای، تجمل و رفاه زدگی مردم، مخصوصا زمامداران و تعدیات و ستمگریهای آنان بستگی دارد.

از جمله معتقد است که ملتها و امتها به مانند آحاد مردم، مدت و اجلی دارند که با به سر رسیدن آن می میرند و از بین می روند (لکل امة اجل فاذا جاء اجلها لا یتأخرون ساعة و لا یتقدمون)^(۴)

منابع و مأخذ:

(۱) تاریخ - گوردون چایلد - ترجمه حمیدیان - ص ۴۴

(۲) تاریخ در ترازو- عبدالحسین زرین کوب - ص ۷۸

(۳) لسان العرب - ابن منظور - ج ۱ - ص ۱۱۳ - ارخ

(۴) الاعراف - آیه ۳۴

۴ - بررسی علمی تاریخ

آیا تاریخ علم است ؟

برخی به ملاحظاتی در اینکه تاریخ علم است تردید نشان داده و از اطلاق علم بر آن خودداری می نمایند .

ویل دورانت تاریخ را همه چیز می داند بجز علم و می گوید : مسلم است تاریخ نگاری نمی تواند یک علم باشد و تنها می تواند یک صنعت ، یک هنر و یک فلسفه باشد . صنعت به دلیل استخراج حقایق ، هنر به سبب ایجاد نظم با معنی در درون آشفتگی مطالب و مواد ، فلسفه به خاطر روشنگری و چشم انداز آینده .^(۱)

اما علمای پیشین و نیز محققین معاصر اکثرا برعکس این دیدگاه ، به تاریخ نگاه می کنند و از آن به عنوان یک علم یاد می نمایند .

به هر حال در رابطه با این پرسش که آیا تاریخ علم است یا نه ؟ باید علم را تعریف کرد و معلوم نمود اصلا علم معنایش چیست و آنگاه به پاسخ این پرسش پرداخت .

علم کلاً چهار مورد استعمال یا چهار معنی دارد .

۱- علم در اصل و به معنی لغوی آن عبارت است از هر نوع معرفت و شناخت هر چند که سطحی و جزئی باشد . گفته می شود (العلم هو الصورة الحاصلة من الشیء فی الذهن) و براساس همین معنی و مفهوم به هر مجموعه ای از مسائل و تعاریف هماهنگ و مرتبط با یک موضوع خاصی که در کتابی مثلا گردآوری می شود اصطلاحاً علم اطلاق می شود .

به این معنی و مفهوم، تاریخ دقیقاً علم است ، علم به اوضاع و احوال گذشته و به تعبیر معمولی تر ، گذشته افراد و جوامع انسانی ، و تردید در اطلاق علم بر آن موردی ندارد .

۲- علم در اصطلاح دیگر و البته دقیقتر به آگاهی و باور یقینی که انسان به آن می رسد اطلاق می گردد و این درست نقطه مقابل ظن و شک و وهم است .

به این معنی تاریخ نمی تواند همیشه علم باشد ، تاریخ غالباً بر نشانیها و شواهد ومدارک و آثار غیر قطعی بنا شده و لذا نمی تواند علم واقعی و یقینی باشد و حداکثر ظنی است .

۳- علم در اصطلاح دیگر مفهوم دیگر دارد . براساس این اصطلاح علم بر عکس معنی لغوی آن که احیاناً بر آگاهی سطحی و جزئی اطلاق می شود ، بر اصل و قاعده کلی اطلاق می گردد بطوری که ذهن در قالب آن می تواند تعداد بی شماری از جزئیات وموجودات و روابط بین آنها را توضیح دهد و اصطلاحاً به آن علمی نیز می گویند .

وقتی می گوئیم هرگاه فلزی همچون آهن در مجاورت حرارت قرار گیرد منبسط می شود به یک اصل و قاعده علمی اشاره کردیم ، بر پایه این معنی از علم ، تاریخ نمی تواند علم باشد. تاریخ - همانطور که گفتیم - می تواند علم باشد اما دقیقاً علمی نیست .

۴- در اصطلاح آخر علم درست نقطه مقابل فلسفه است . در این اصطلاح ، علم به آن دسته از شناخت و آگاهی اطلاق می شود که مبدأ حسی و تجربی دارد و فلسفه به آن دسته از شناخت و آگاهی اطلاق می شود که مبنای عقلی و استدلالی داشته باشد . وقتی می گوئیم آهن هادی الکتریسیته است این علم است و وقتی می گوئیم اجتماع ضدین محال است این فلسفه است .
بر مبنای این اصطلاح و تعریف ، تاریخ نه علم است و نه فلسفه ، علم نیست به این دلیل که قابل تجربه نیست و فلسفه نیست به این دلیل که قابل اثبات عقلانی نیست .

تاریخ چه نوع علمی است ؟

دانشمندان در یک تقسیم بندی ، علوم را به دو دسته تقسیم می کنند: علوم نظری و علوم عملی

علوم نظری همانطور که از عنوان آن پیداست علمی هستند که جنبه نظری دارند یعنی صرف آگاهی اند ، اما علوم عملی علاوه بر جنبه نظری جنبه عملی نیز دارند .

تاریخ در اصل از دسته علوم نظری است ولی درعین حال یک علم کاملاً عملی نیز هست و جنبه‌ها و فوائد فراوان عملی نیز دارد. در سطور آینده به بخشی از این جنبه‌ها و فوائد اشاره خواهیم کرد.

تاریخ در زیر مجموعه کدام دسته از علوم است؟

در میان مباحث علمی بحثی داریم تحت عنوان طبقه‌بندی علوم؛ این بحث امروزه کم‌کم دارد بصورت یک رشته علمی در می‌آید و جایگاهی برای خود پیدا می‌کند و برخی آن را محققاً بعنوان یک رشته علمی شناخته و برای آن عنوان فلسفه علم یا فلسفه علوم را اصطلاح کرده‌اند.

در فلسفه علم چگونگی پیدایش و پیشرفت معرفت بشری و پیدایش رشته‌های مختلف علمی و تشعب و جدا شدن آنها از یکدیگر مورد بحث و تحقیق قرار می‌گیرد و جایگاه هر یک در میان علوم، ابزارها، مبادی، روشها و دیگر مسائل تعریف و تبیین می‌شود.

در فلسفه علم بیان می‌شود که علم موضوعش یا از کمیات است و آن گروه علوم ریاضی است و یا از اجسام و مواد و عناصر است و آن گروه علوم طبیعی است و یا از موجودات جاندار است و آن گروه علوم زیستی است و یا انسان است و آن گروه علوم انسانی است.

در فلسفه علم بیان می‌شود که هر یک از این گروه‌ها و دسته‌های اصلی علمی، به دیگر رشته‌های علمی فرعی و تخصصی‌تر تقسیم می‌شوند؛ بطور مثال از علوم طبیعی، فیزیک است و از آن، فیزیک هسته‌ای، الکتروسیسته و ... منشعب می‌شود و از علوم انسانی علوم نظری و علوم عملی و از هر یک از آنها رشته‌ها و گرایشهای تخصصی دیگر انشعب می‌یابند.

اکنون با توجه به این بیان در رابطه با این پرسش می‌گوییم:

علمای پیشین تاریخ را در زیر مجموعه علوم انسانی و جزء گرایشات علوم ادبی به شمار می‌آوردند.^(۲)

البته روشن است تاریخ در زیر مجموعه علوم انسانی است ولی محققاً جزء گرایشات و از دسته علوم ادبی نیست، علوم ادبی موضوعش واژگان یک زبان و

مسائل مربوط به آن است ولی تاریخ موضوعش وقایع گذشته و به عبارت معمولی تر وقایع گذشته انسانی است و چندان تناسبی با ادبیات ندارد .

بلی تاریخ ، علم است ولی قسمتی از ادبیات نیست بلکه به اصطلاح قسیم ادبیات است و هر دو قسمی از علوم انسانی اند . در یک کلام ، تاریخ علمی است در زیرمجموعه علوم انسانی و علاوه بر اینکه خود به اصطلاح موضوعیت داردمی تواند دست مایه ای برای برخی رشته ها و گرایشهای علوم انسانی : ادبیات ، اخلاق ، جامعه شناسی و ... باشد .

موضوع ، فایده و هدف تاریخ چیست ؟

تاریخ علم است و به مانند هر علم دیگر موضوع و هدف و فایده ای دارد .

تاریخ ما را به گذشته ها و احیانا به گذشته های خیلی دور می برد و با حوادث و وقایع آنها و با افراد و ملت‌های مختلف و افکار و اندیشه های گوناگون و چگونه زیستن‌ها آشنا می سازد . این است موضوع و هدف و فایده اصلی تاریخ .

اجازه بدهید در اینجا قدری بیشتر درباره فواید تاریخ و علم تاریخ بحث نماییم .

۱- همانطور که فوقاً اشاره داشتیم تاریخ در اصل از علوم نظری است و فائده خود را دارد . در مطالعه و آشنایی با تاریخ انسان به سیر آفاق گذشته و مطالعه تجربیات جاری در زندگی گذشتگان می پردازد و لذتها و فوایدی از آن می برد که در هیچ یک از علوم و فلسفه ها نمی توان سراغ آنها را گرفت .

کسانی که علم و مفید بودن تاریخ را انکار می کنند در حقیقت از این نکته غفلت کرده اند که تاریخ از علوم نظری است و جنبه آگاهی بخشی دارد و همین نکته در علم و مفید بودن تاریخ کافی است .

می گویند هیچ فایده ای ندارد و هیچ بدرد نمیخورد که مثلا من بدانم در فلان قرن درکنار رود سیحون و جیحون خانی حکومت میکرده که کارها و فتوحاتی این چنین و آن چنانی انجام داده یا در فلان زمان در شبه جزیره کریمه جنگی بین فلان دولت و فلان دولت روی داده که در آن به پیروزی فلان دولت و شکست فلان دولت منجر شده است یا اولین چاه نفت در فلان تاریخ و فلان منطقه و توسط فلان شخص حفر گردیده است .

اگر گفته اینان را که تاریخ را این گونه نفی می کنند بپذیریم باید آنرا در باره دیگر علوم و مسائل آنها که صرفاً نظری اند مثل جغرافیا یا کیهان شناسی بپذیریم و آنها را نیز کنار بگذاریم .

آخر چه فایده ای دارد و به چه درد می خورد بدانم جزایر فالکلند در نیم کره جنوبی ، نیم کره غربی در جنوب قاره آمریکای جنوبی قرار دارد و فلان مقدار مساحت و فلان تعداد جمعیت دارد واز نظر مالکیت مورد نزاع فلان کشور و فلان کشور است .

یا چه فایده ای دارد و به چه درد می خورد بدانم در منظومه شمسی ما کره ای وجود دارد به نام زحل که جرم آن این مقدار و وزن آن این مقدار و فاصله آن تا زمین این مقدار و تا مرکز منظومه یعنی خورشید این مقدار است .

۲- تاریخ تنها مطالعه گذشته نیست بلکه مطالعه علل نیز هست . در تاریخ ، زندگی و شرح حال افراد بزرگ و نامدار و چگونگی به موفقیت رسیدن و خوشبختی آنها و نیز زندگی و شرح حال افراد حقیر و تیره بخت و دلایل بد بختی آنها مورد مطالعه قرار می گیرد .

در تاریخ ، از اقوام و امتهای گذشته یاد می شود و عوامل پیروزیها و پیشرفتها و دلایل شکستها و نابودیها و کلاً طلوع و غروب تمدنها و عوامل آنها مورد بحث و بررسی قرار می گیرد .

یکی از فوائد مهم تاریخ این است که انسان می تواند درس لازم را از آنها فرا گیرد و با بکار بستن آن ، راه موفقیت و کامیابی خود را هموار سازد و به آن نائل گردد .

بلی تاریخ تنها مطالعه گذشته نیست بلکه مطالعه علل نیز هست و به همین دلیل اگر چه نظر به گذشته دارد ولی چراغ راه آینده است یعنی هم آگاه کننده است و هم آموزنده و سازنده ، تاریخ سراسر کلاس درس است و انسانهای حقیر و تیره بخت کسانی اند که از این کلاس درس چیزی نیاموزند و به قول رودکی :

هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

هر که ناموخت از گذشت روزگار

سر اینکه پیشینیان مطالعه تاریخ را بالاخص برای شاهان و شاهزادگان و صاحبان حکومت و قدرت توصیه می کردند برای همین منظور بوده که دریابند چه بکنند تا پایدار بمانند و از انحطاط و شکست و نابودی حکومت و کشورشان جلوگیری نمایند و دریابند چه بکنند تا بر دامنه قدرت و توسعه حکومت و کشورشان بیفزایند.

در کل انسان های بخرد و با اراده همیشه الگوی خود را از لابلای تاریخ و در وجود شجاعان و بزرگان پیدا می کنند و از آنها و کار آنها الهام می گیرند و زندگی خود را بر پایه آن ترسیم می نمایند؛ یکی تشنه علم و ادب است و الگوی خود را از میان بزرگان علم و ادب می گیرد و یکی شیفته قدرت و سیاست است و الگوی خود را از میان چهره های نامدار در پهنه قدرت و سیاست انتخاب می نماید. در یک کلام تاریخ هم راه کامیابی در زندگی مادی را به انسان می آموزد و هم در طریق خود سازی و تکامل روحی و وارستگی به انسان کمک می کند.

شاید شما نام (ژول سزار) قیصر معروف و مشهور روم (۱۰۱-۴۴ قبل از میلاد) را شنیده و با تاریخ زندگی او آشنا باشید. نقل می کنند او از مطالعه احوال اسکندر کبیر (۳۵۶-۳۲۴ قبل از میلاد) الهام و روحیه گرفته و توانست مقام و موقعیت خود را هر چه بیشتر تثبیت کند و حکومت و قدرت خود را هر چه بیشتر گسترش دهد.

یک روز او را دیدند که کتابی می خواند و می گرید پرسیدند: چرا گریه می کنی؟ گفت: اسکندر پسر فیلیپ در سن من بوده که نصف دنیا را فتح کرد ولی من هنوز نتوانستم منطقه کوچک مثل مقدونیه را به زیر فرمان خود در آورم و کامل بر آن سلطه پیدا کنم.

۳- تاریخ - همانطور که قبلا اشاره کردیم، نقش و کاربردی عملی در علوم دارد تاریخ، یک علم است و خود موضوعیت دارد اما در عین حال دستمایه ای است برای برخی رشته ها و گرایشهای علوم انسانی به عنوان مثال:

جامعه شناسان در اثبات مبانی جامعه شناسی به تجربیات جاری تاریخ استناد و استدلال می کنند. دست اندرکاران تربیت و معلمین اخلاق در رابطه با آموزش

و پرورش و معرفی نمونه های عالی اخلاقی و سرمشقها و الگوها از تاریخ و چهره های تاریخی سود می جویند .

۴- یکی از فوائد تاریخ ، شناختن خود تاریخ است به صورت واقعی و حقیقی آن ؛ روشن است آنچه از تاریخ ، از اسناد و مدارک اعم از مکتوب و غیر مکتوب در دست و دسترس ماست واقعی و حقیقی و راست و درست نیست . مورخ به واسطه آنچه از تاریخ به همان صورت واقعی و حقیقی آن فراگرفته است می تواند آنچه را که واقع و حقیقی و راست و درست است از آنچه که غیر واقع و غیر حقیقی و مجهول و منحرف است تشخیص دهد . مورخ می تواند دروغگو و دروغزن را شناسایی و معرفی کند .

من کتابی را مطالعه می کردم ، به این فراز رسیدم که مصعب بن زبیر روزی به عایشه همسر رسول خدا (ص) گفت : چرا با روی گشاده و باز، به میان مردم بیگانه می روی ؟ گفت : من دوست دارم مردم زیبایی مرا ببینند و برتری مرا نسبت به خود درک کنند .

در همانجا دریافتم که مطلب بدین گونه نیست بلکه مربوط است به مصعب بن زبیر و همسرش عایشه دختر طلحه صحابی معروف رسول خدا (ص) . جالب این بود که نویسنده ، کتاب معروفی را با قید صفحه به عنوان مدرک و سند ذکر کرده بود و وقتی به آن مأخذ که اشاره شده بود مراجعه کردم مطلب را به همان صورت که یاد کردم یافتم ، مطلب مربوط به مصعب بن زبیر و یکی از همسرانش به نام عایشه دختر طلحه نه عایشه دختر ابی بکر همسر رسول خدا(ص) بود.^(۳)

غرض آنکه یکی از فواید تاریخ ، معرفت و آگاهی به خود تاریخ و شناسایی اسناد و مدارک اعم از مکتوب و غیر مکتوب است .

در سال ۴۴۷ هجری برخی از یهودیان نامه ای به خلیفه ، القائم بالله عباسی عرضه کردند و ادعا نمودند آن مکتوبی از جانب رسول خدا (ص) در باب معافیت یهودیان خیبر از جزیه و خراج است و هدفشان این بود که از پرداخت جزیه و خراج معاف شوند . وزیر خلیفه ، ابوالقاسم علی به منظور کارشناسی و اعلام نظر ، آن را به مرجع و عالم بزرگ یعنی ابوبکر خطیب عرضه کرد ، خطیب آن را به

دقت بررسی کرد و نام عده ای از اصحاب رسول خدا(ص) از جمله علی ابن ابیطالب را به عنوان کاتب در آن ملاحظه کرد و اظهار داشت نامه مجعول و ساختگی است وقتی دلیل آن را از او پرسیدند پاسخ داد فتح خیبر در سال هفتم هجرت واقع شده است و این سند حاوی شهادت معاویه بن ابوسفیان است و او در فتح مکه در سال هشتم ایمان آورد و نیز حاوی شهادت سعد بن معاذ است و وی در جنگ بنی قریظه یعنی دو سال پیش از فتح خیبر از دنیا رفته بود .

آگاهی و آشنایی دانشمند و مورخ نامدار ، ابوبکر خطیب ، به تاریخ ، عدم اصالت و جعلی بودن این سند را محرز و آشکار کرد و نقشه و نیرنگ یهودیان مبنی بر معافیت از جزیه و خراج را باطل نمود .^(۴)
به هر حال از فوائد تاریخ ، شناختن خود تاریخ است به صورت حقیقی و واقعی آن .

مورخ با شناختی که از تاریخ پیدا می کند می تواند روایات راست و درست تاریخی را از روایات دروغ و نادرست تشخیص دهد و دلایل آنرا بیان نماید . این نقش و فایده تاریخ را می توان در رابطه با روایات دینی نیز تعمیم داد . مورخ می تواند به جعلی بودن حدیثی پی ببرد و قاطع آن را رد کند به این دلیل که محدث و راوی آن سالیانی چند پس از وفات شخصی که از او حدیث نقل کرده زندگی می نموده و اصلا او را ندیده است یا به این دلیل که اصلا چنین شخصی وجود خارجی نداشته است یا به این دلیل که راوی آن مورد وثوق و اعتماد نبوده و اصلا در نزد محققین به عنوان جعل و وضاع و دروغزن شناخته شده است .

و بالاخره مورخ با آگاهی فراوان و درستی که از تاریخ دارد می تواند دو خبر متعارض را با هم جمع و مشکل آن را حل نماید ؛ بیان کند که مثلا حدیث اول ناسخ است و حدیث دوم منسوخ ، چرا که حدیث اول مدتها پس از گذشت زمان نقل حدیث دوم نقل گردیده است .

۵- یکی دیگر از فوائد مهم تاریخ ، عبرت آموزی و پندگیری است ، پندگیری اینکه دنیا و امور دنیا هیچ بقایی ندارد و نباید به آن متکی و مغرور بود .

به قول جمال الدین علی بن ابی منصور مورخ معروف مصری : (اگر فایده تاریخ تنها همین درس واندرز می بود که زمانه به یک حال نمی ماند و دگرگونی هم با روش آن ملازمه ندارد برای برآوردن همه انتظاراتها بسنده بود)^(۵).

روش و ابزار تحقیق در باب تاریخ چیست ؟

قبلا گفتیم علم و فلسفه در روش و ابزار با یکدیگر فرق دارند فلسفه بر عقل و استدلال مبتنی است و علم بر حس و تجربه .

تاریخ از این نظر جدای از علم و فلسفه است. بطور کلی در هر نوع معرفت و آگاهی ، ابزار و روش خاصی به کار گرفته می شود ، در برخی روش قیاس و استقراء و در برخی روش تجربه و مشاهده مستقیم بکار گرفته می شود .

ولی در باب تاریخ آنچه بکار گرفته می شود آثار بجای مانده از گذشته و روش مشاهده غیر مستقیم است واصطلاحا این آثار را مدارک و اسناد می نامند .

به طور کلی دو نوع اسناد و مدارک در باب تحقیقات و بررسیهای تاریخی وجود دارد یکی مکتوب است و دیگری غیر مکتوب مانند ابنیه و عمارات و مصالحی که در آنها بکار برده شده یا مانند لباسها ، ظروف ، مسکوکات ، آلات و افزار جنگی و غیر جنگی ، مجسمه ها و بالاخره منقولات شفاهی بیواسطه یا با واسطه . ضمنا بعضی از این مدارک همچون عمارت و ابنیه ها و پلها در جای خود باقی مانده و بعضی به صورت متفرق و یا مجموعه درموزه ها نگهداری می شود .

ولی نکته مهم و جالب این است که ببینیم آیا این اسناد و مدارک قابل اعتماد و اطمینان قطعی اند ، بدیهی است این مطلب همانطور که مکرر بر آن تاکید کردیم جای بحث فراوان دارد .

آیا کسی به من قاطع می تواند بگوید فلان سند تاریخی معتبر است و حقیقت دارد یا فلان عتیقه اصل است و مربوط به فلان دوره و متعلق به فلان کس است . کمال ساده اندیشی و خوش باوری است که هر مدرک و سند مکتوب یا غیر مکتوب را به عنوان یک مدرک و سند معتبر بپذیریم و بر اساس آن درباره سوژه ها و جریانات تاریخی قضاوت و اظهار نظر نماییم.

منابع و مأخذ :

- (۱) درسهای تاریخ- ویل واریل دورانت-ترجمه محسن خادم - ص ۱۳
- (۲) تحفه الفقیر الی صاحب السریر - قاضی ایجی - ص ۱۸
- (۳) کتاب حاضر - ص ۱۷
- (۴) و(۵) الاعلان بالتوبیخ لمن ذم اهل التاریخ - السخاوی - صص ۱۹ و ۳۸ = تاریخ تاریخ نگاری
- در اسلام - فرانتس روزنتال - ترجمه دکتر اسدالله آزاد - ج ۲ - صص ۹۱ و ۱۱۱

۵- نگاهی به فلسفه تاریخ

موضوع بحث

در فلسفه تاریخ - همانطور که قبلاً اشاره کردیم - ماهیت تاریخ مورد مطالعه و تعریف قرار میگیرد. از اصول حاکم بر آن و مسائل مربوط به آن بحث و گفتگو میشود و این بحث با تاریخ به معنای مصطلح آن فرق دارد. در کل تاریخ فلسفه تاریخ دومقوله اند، دومقوله و دو مفهوم با دو موضوع جدای از یکدیگر.

در تاریخ و بحث از بودن ها است و این کار مورخان است ولی در فلسفه تاریخ بحث از چگونگی بودن ها و شدن ها است و این دقیقاً کار فیلسوفان می باشد. در حقیقت فلسفه تاریخ، بخشی از فلسفه است، همانطور که تاریخ فلسفه بخشی از تاریخ است.

از اینجا این نکته روشن میشود: «اینکه ویل دورانت از قول کروچه میگوید، تاریخ را باید فیلسوفان بنویسند و فلسفه را مورخان»^(۱) تا چه حد سخن نادرستی است.

بهر حال در فلسفه تاریخ یا به تعبیر دیگر تاریخ فلسفی که موضوع بحث ما در این مقال است، مسائلی مطرح و به بحث و بررسی آن پرداخته میشود و ما در این مقال به برخی از آنها که مهم است اشاره کرده و به تحلیل آنها میپردازیم.

۱- نظریه دوروکور

تاریخ انسانی همواره در تحول و دگرگونی است. یک بحث در این رابطه این است که این تحول و دگرگونی چگونه است؟ آیا تحولات تاریخی در تمامی اشکال آن، تنها و فقط یکبار اتفاق می افتد یا اینکه اساساً هر چند گاه یکبار عیناً تکرار میشود.

یک فرضیه قدیمی میگوید: تاریخ بشر جدای از تحولات و دگرگونیهای کلی جهان نیست. و در جهان اصل دور و کور حاکم است طرفداران این نظریه معتقد

بودند که وضع جهان و تاریخ عیناً موبه مو تکرار میشود یعنی پس از گذشت یک دور و طی مراحل به اول برمیگردد و بار دیگر دور آغاز میشود. البته اینان در اینکه مدت این دوره چه قدر است؟ به اختلاف سخن می گفتند، برخی معتقد بودند جمیع اوضاع عالم پس از هر بیست و پنجهزار و دو بیست سال شمسی تجدید میشود در صورتیکه برخی دیگر این مدت را سی و شش هزار و چهارصد و بیست و پنج سال میدانستند و... ولی در اصل نظریه دور و کور اختلاف نداشتند. بسیاری و شاید تمامی فلاسفه اشراقی از فرضیه دور و کور جانبداری میکردند و این در صورتی است که فلاسفه دیگر کاملاً آنرا مردود می شمارند و از اشعار آنها است در این رابطه

قیل نفوس الفلک الدوار نقوشها واجبة التکرار^(۲)

بهر حال نظریه دور و کور به آن صورت که طرفداران آن میگویند یا میگفتند کاملاً بی اساس و بی پایه است ولی تکرار تاریخ در صور و اشکال گوناگون، حرف دیگری است و لااقل میشود آنرا به عنوان یک نظریه طرح نمود. و ما آنرا در نوشته های بسیاری از مورخین محقق، همچون اشپنکالر و توین بی ملاحظه می نمائیم.

و از اشعار عارف بزرگ اسلامی شیخ محمود شبستری است در همین زمینه

<p>مراتب را یکایک بازدانی ترا صبح و طلوع و استوا شد زوال و عصر و مغرب شد پدیدار گه از موسی پدید و گه ز آدم که از هر ظل و ظلمت مصطفی بود ندارد سایه پیش و پس چپ و راست از این رو در میان نور غرق است زهی نور خدا ظل الهی به زیر پای او شد سایه پنهان مشارق با مغارب شد برابر</p>	<p>اگر تاریخ عالم را بخوانی چو نور آفتاب از شب جدا شد دیگر باره زدور چرخ دوار بود نور نبی خورشید اعظم زمان خواجه وقت استوا بود به خط استوا بر قامت راست ورا قبله میان غرب و شرق است نبودش سایه کو دارد سیاهی به دست او چو شیطان شد مسلمان زنورش شد ولایت سایه گستر</p>
---	--

ز هر سایه که اول گشت حاصل
ولایت شد به خاتم جمله ظاهر
ازو عالم شده پرامن و ایمان
نماند در جهان یک نفس کافر

در آخر شد یکی دیگر مقابل
به اول نقطه هم ختم آمد آخر
جماد و جانور یابد ازوجان
شود عدل حقیقی جمله ظاهر^(۳)

۲- تاریخ انسان یا تاریخ افراد و جوامع انسانی

بحث دیگری که در رابطه با تاریخ است، این است، که به تاریخ با چه دیدی باید نگریست. در یک نگاه به تاریخ در قالب تاریخ افراد و جوامع انسانی مورد مطالعه قرار میگیرد و در نگاه دیگر به تاریخ، تاریخ جامعه انسانی است و در این قالب مورد مطالعه و بررسی قرار میگیرد.

در نگاه اول حوادث تاریخی به صورت یک سلسله وقایع غیر مرتبط و از هم گسیخته و جدای از یکدیگر و به صورت موردی و مستقل از سایر موارد نگریسته میشود ولی در نگاه دوم به صورت کلی و به عنوان تاریخ کل جامعه انسانی و به صورت و عنوان حلقه هائی از یک زنجیره و قسمت‌هائی از یک سریال، نگریسته میشود.

می توانیم این دو نگاه را تشبیه کنیم به نگاه به نک نک درختان به صورت جدا جدا و نگاه به تک تک آنها به عنوان مجموعه جنگل.

در فلسفه تاریخ جدید، به تاریخ، بیشتر با نگاه دوم نگریسته میشود. در این فلسفه و نگاه، تاریخ بیرون از جهان نیست و جهان یکی است و یک مبدء دارد و یک مسیر و یک مقصد و تاریخ نیز یکی است ...

در این اندیشه و نگاه، تاریخ، تاریخ جمعی انسان است نه تاریخ این فرد یا آن جامعه انسانی، کل تاریخ به مثابه کل یک داستان است. یک داستان دنباله دار به ظاهر از یک سلسله وقایع جدا از یکدیگر تشکیل می گردد ولی جدا از یکدیگر نیست، تاریخ انسان نیز از یک سلسله وقایع به ظاهر جدا جدا از هم ولی در حقیقت و واقع کاملاً مربوط بهم تشکیل میگردد و هنر یک مورخ در این است که این وحدت و یکپارچگی را درک کند و آنها را بهم ربط دهد. در این اندیشه و نگاه فلسفی، به طور مثال انقلاب ایران و انقلاب نیکاراگوئه هر دو یکی هستند و هر دو دنباله و مکمل انقلاب روسیه و انقلاب فرانسه به شمار می آیند و بالاخره تمدن

غربی کنونی، ادامه و دنباله و به بیان دیگر تکرار تمدنهای شرقی، یعنی همان تمدن اسلامی گذشته، همان تمدن بابلی، چینی و غیره است و در یک کلام همه مربوط به انسان و نشأت گرفته از یک ایده که همان اندیشه و آزادی خواهی و استکمال است می باشند. در یک کلام همه از یک مقوله اند که در طول زمان و در جای جای دنیا در شکل‌های متشابه و متناظر انعکاس یافته و ظاهر و متجلی شده و میشوند.

این تفکر جدید در فلسفه تاریخ است اما نکته لازم به تذکر این است که این تفکر مورد قبول همه واقع نشده و فراوان اند افرادی که علی رغم طرفداران این تفکر، آنرا غیرقابل درک و تحلیل میدانند و به مانند گذشتگان تاریخ را تاریخ افراد و ملتها نه تاریخ کل جامعه انسانی تعریف می کنند و در همین قالب آنرا مورد مطالعه و بحث و بررسی قرار میدهند.

۳- جبر و اختیار

آیا حوادث تاریخی و رویدادهائی که بر افراد و ملتها می گذرد؟ کارهائی است برآمده از علتها و عوامل مادی یا غیرمادی و کلا خارج از اراده و اختیار انسان است یا اساساً علتی و عاملی جز اراده و اختیار انسان ندارد.

بسیاری قائل به جبری بودن تاریخ و به اصطلاح نوعی دترمینیسم هستند و قائلند انسان هیچ نقشی، جز عامل اجرائی بودن ندارد. از جمله اینان می توان کئورگ ویلهلم فردریش هگل فیلسوف معروف المانی را نام برد.

هگل قائل به این فلسفه است که حوادث و رویدادهای تاریخی کلا کارهائی است برآمده از اراده آگاه و طرحهائی است هدفدار که از غیب واز پیش تعیین شده است و کلا خارج از اراده و اختیار انسان می باشد. کلاً جوهره تاریخ را باید در اراده و خواست یک نیروی پنهانی هوشمندانه و به تعبیر لاهوتیان مشیت حکیمانه الهی جستجو کرد. به تعبیر یکی از نویسندگان که فلسفه تاریخ هگل را مورد تحلیل قرار میدهد: تاریخ نمایشنامه ای است که پیس آنرا خدا می نویسد و انسان آنرا اجراء مینماید.

برخی دیگر قائل به این نظریه اند، اما با تحلیلی دیگر، اینان قائل به جبر تاریخی اند و احياناً از آن تحت عنوان روح زمان یاد می کنند. بر اساس این

تحلیل و دیدگاه فلسفی، میگویند در هر قطعه ای از زمان ماجرائی پیش می آید که باید پیش بیاید و نمی شود از آن جلوگیری کرد یا آنرا عقب انداخت و این ماجرای دیگری را در پی دارد و این ماجراها به تدریج تکامل پیدا می کند و یک رویداد بزرگ تاریخی روی میدهد.

برخی دیگر قائل به این نظریه اند ولی در تحلیل آن به عوامل مادی تکیه مینمایند.

در مقابل این نظریه که احياناً تحت عنوان تعیین گرایی تاریخی یا مکتب تاریخی از آن یاد می شود، مکتب و نظریه دیگری وجود دارد که برعکس، به جریانات و تحولات تاریخی به عنوان یک سرنوشت محتوم که نشود جلوی آنرا گرفت نمی نگرد، بلکه در کل، آنها را مربوط به اراده و خواست انسانها میدانند و با این دید به آنها نگاه می نماید.

یکی از متفکرانی که قائل به این نظریه است «ارنولد توین بی» محقق و مورخ معروف انگلیسی است او همانند اسپینگر به بیمار و محتضر بودن و در حال مرگ و فنا بودن تمدن غرب معتقد است ولی به حتمیت و قطعیت این جریان اعتقاد ندارد بلکه برعکس اعتقاد دارد و خاطر نشان می سازد که ممکن است اقلیتی خلاق و منزّه از آلودگیها که در جامعه وجود دارند بپا خیزند و با تکیه به پروردگار و راهنمائیهای مدبرانه و خیرخواهانه خویش این بیمار محتضر را از مرگ و نابودی نجات بخشند.

در میان این دو تفکر آنچه با عقلانیت سازگار است تفکر و اندیشه دوم است و این سخن که تاریخ سررشته اش در خارج از حوزه اراده و اختیار انسان است و انسان عامل بی اختیاری بیش نیست، سخنی کاملاً نامعقول است و نمی شود آنرا پذیرفت. این حرف صرفنظر از اینکه بی اساس است فاقد ارزش اخلاقی است زیرا پذیرفتن این حرف نتیجه اش بی هویت و بی اراده شدن و تهی شدن انسان و حل شدن شخصیت او است.

بر پایه این بینش انسان، اراده، اختیار، ابتکار و هرگونه تصمیم سازی و تصمیم گیری و خلاصه همه چیز خود را از دست میدهد و به موجود ضعیف و ناتوان و

بی اراده و بی اختیار تبدیل می شود که امواج خروشان‌ی به نام جبر تاریخ او را به آن سوئی که خاطر خواه او است می کشاند.

بر اساس این بینش و اعتقادات انسان میشود یک ماشین و تمام رفتار او میشود رفتار ماشینی و میکانیکی که در کل ، ساختار وجودی و رفتاری اش مانند عالم طبیعت تابع قانون علیت و جبری خواهد بود.

این تفکر - همانطور که اشاره شد - با فطرت و عقلانیت و خواست انسان همخوانی ندارد و مطابق با طبع و وجدان نمی باشد.

علاوه بر این از نظر روانشناسی نیز هرگز نمی توان آنرا پذیرفت. روانشناسی میگوید در اعماق روح انسان میل به آزادی و اختیار است و این ماهیت اصلی او را تشکیل میدهد او احساس می کند که آزاد و مختار است و از اینکه احساس می کند آزاد است و قدرت انتخاب دارد شادمان است و از اینکه اسیر و تابع عوامل جریاناتی از پیش تعیین شده باشد متنفر است .

در کل از خوبیهای دنیا و از لذات زندگی یکی همین اصل اختیار و احساس آزادی است و همه باید دعا و شکر کنیم که این چنین است.

در تفکر و اندیشه دینی ما نیز این اصل جایگاهی ندارد ؛ بر پایه تفکر و اندیشه دینی ما، انسان مختار و در اراده و تصمیم و رفتارش آزاد است و البته این اختیار و آزادی را از خدا دارد و خدا علت و فاعل اصلی وجود و پیدایش هر شیء و هر امر است (توحید فاعلی)

بر پایه تفکر و اندیشه دینی ما هیچگونه جبری در کار انسان نیست و اراده خداوند که فوق اراده انسان است پا به پای اراده انسان حرکت می کند .

ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم^(۴) همانا خداوند تغییر نمی دهد حال و وضع هیچ کس و هیچ گروهی را مگر اینکه خودشان بخواهند و آنرا تغییر دهند.

بر پایه تفکر و اندیشه دینی ما انسان تشریحاً مجبور است ولی تکویناً آزاد است انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً^(۵) ما راه را به انسان نشان دادیم ولی او مجبور نیست اگر خواست شکرگزاری می کند و راه هدایت و اطاعت را در پیش میگیرد و اگر هم خواست به راه کفر و ضلالت میرود.

بر پایه تفکر و اندیشه دینی ما انسان سرنوشت محتومی که از پیش مقدر و تعیین شده باشد ندارد و هیچ عاملی مادی یا غیرمادی، درونی یا بیرونی وجود ندارد که در زندگی انسان نقش تحمیلی و جبری داشته باشد و انسان نتواند برخلاف آن عمل نماید. البته گهگاهی حوادثی طبیعی اتفاق می افتد و مسیر زندگی انسان را تغییر می دهد ولی روشن است که این حوادث همانطور که از اسمش پیداست سرنوشت محتوم و تعیین شده و قطعی برای انسان نیست و موضوعاً خارج از مسئله است

بهر حال بر پایه اندیشه دینی ما هر گونه تحول و تغییر که در اوضاع و احوال انسانی پیش می آید مربوط به اراده و خواست و عمل انسان است و هر گونه عامل غیر انسانی و جبری نفی شده است.

در نهج البلاغه است هنگامیکه امام علی (ع) آهنگ جنگ با خوارج کرد و خواست حرکت کند یکی از اصحابش به نام عقیف بن قیس (برادر اشعث) که به اصطلاح منجم بود به حضرت گفت: ان سرت یا امیرالمومنین فی هذا الوقت خشیت الا تظفر بمرادک من طریق علم النجوم : یا امیرالمومنین این وقت (امروز) نحس است اگر در این وقت و ساعت حرکت کنی بیم آن دارم که شکست بخوری و به مراد نرسی این چیزی است که من از طریق علم نجوم به آن رسیدم بهتر است حرکت را به وقت و زمان دیگر موکول نمایی.

حضرت نگاهی به او کرد و فرمود: اترعمنک تهدی الی الساعة الی من سار فیها صرف عنه السوء و تخوف من الساعة الی من سار فیها حاق به الضر فمن صدق بهذا فقد کذب القرآن و استغنی عن الاستعانة بالله فی نیل المحبوب و دفع المکره و ینبغی فی قولک للعامل با مرک ان یولیک الحمد دون ربه لانک بزعمک انت هدیته الی الساعة الی نال فیها النفع و امن من الضر!!

آیا فکر میکنی که وقت و ساعتی را می شناسی که اگر مسافری در آن وقت و ساعت حرکت کند هیچگونه بدی به او نمی رسد و زمانی را میدانی و مسافر و راهی سفر را از حرکت در آن وقت و ساعت میترسانی و بر حذر میداری که اگر در آن موقع حرکت کند گرفتار میشود و آسیب می بیند. کسی که این سخنت را تصدیق کند و از آن پیروی نماید قرآن را تکذیب کرده و دروغ خوانده است و از

استعانت و کمک خواستن از خدا در نیل به خواسته ها و دفع حادثه های ناگوار روی برتافته است، و کسی که سخت را بشنود و به آن عمل کند باید دوستت بدارد و ستایش کند نه خدای خویش را چرا که به گمان تو این تو بودی که ساعت و وقت و زمان خوبی را برای او دیده و راهنمایی اش کرده ای تا به این خواسته مورد نظر برسد و سود ببرد و از صدمه و زیان در امان بماند.

آنگاه روی به مردم کرد و فرمود: ایها الناس ایاکم و تعلم النجوم الا ما یهدی فی بر او بحر فانها تدعو الی الکهانة و المنجم کالکاهن و الکاھن کالساحر و الساحر کالکافر و الکاھر فی النار

ای مردم از علم نجوم فقط آنچه را که به درد میخورد و در صحرا و دریا به کار می آید فراگیرید و از غیر آن دوری کنید که همانا آن، انسان را به کهانت و رمالی و غیب کوئی می کشاند و منجم همچون کاهن است و کاهن در حکم ساحر است و ساحر در حکم کافر است و کافر در آتش است.

و بعد فرمود: سیرو اعلی اسم الله: با یاد و نام خدا و استعانت از او راهی شوید و حرکت کنید^(۵)

۴- خیر و شر

آن یکی آدم دیگر ابلیس راه	دو علم افراشت اسپید و سیاه
ضد نور پاک او قایل شد	همچنان دور دوم هابیل شد
تا به نمرود آمد اندر دور دور	همچنان این دو علل از عدل و جور
وان دو لشکر کین گزار و جنگجو	ضد ابراهیم گشت و خصم او
تا به موسی و به فرعون غریق	دور دور و قرن قرن این دو فریق
با ابوجهل ان سپهدار جفا ^(۶)	همچنان تا دور و طور مصطفی

مولانا در این ابیات بر این نکته اشاره و تأکید دارد که جریان تایخ کلاً دو قسمت است یک قسمت آن خیر است و قسمت دیگر آن شر. و به عبارت دیگر مجموعه تاریخ کلاً از دو جبهه تشکیل می شود. جبهه طرفدار حق و جبهه طرفدار باطل و همواره این دو جریان و این دو جبهه در برابر هم وجود داشته و خواهند داشت.

اما برخی از فلاسفه بر عکس این، قائلند که جهان و آنچه که در آنست و آنچه که در آن می‌گذرد همه بجا و به جای خویش نیکو است و بر این اساس همه وقایع و حوادث تاریخی را خیر و شایسته و بایسته میدانند و معتقداند هیچ امر منفی و شر در آن وجود ندارد هر چند که ممکن است برخی از آنها در نظر بعضی شرو ناگوار و باطل تلقی شود.

یکی از این گروه، فیلسوف معروف و مشهور آلمانی فردریک ویلهلم هگل است او همانطور که اشاره کردیم معتقد است همه آن چیزی که هست و همه آنچه که واقع میشود از جمله وقایع تاریخی، کلاً بیانگر تجلی روح کل و حقیقت مطلق جهان و به تعبیر دیگر او خدا و آشکار سازی او است و کلاً حکمت و خیر است.

به نظر هگل در تاریخ خیر و شر معنی ندارد. آنچه وجود دارد و وجود مییابد همه خیر است و آن قسمت تاریخ که شر به نظر میرسد یعنی جنگها، ویرانگریها و کشت و کشتارها و از این دست حوادث و وقایع دیگر، در کل شر نیست بلکه برعکس شرط به وجود آمدن خیر و کمال است و بنابراین معنی ندارد که درباره آنها اینطور بیندیشیم که ای کاش پیش نمی‌آمدند. تاریخ و تکامل تاریخ، اینها را می‌طلبد و اساساً گزیری و گریزی هم از آنها نیست.

بر پایه این اندیشه و نگاه، فی المثل، ظهور و حضور آتیلان، نرون، چنگیز، هیتلر، پنوشه و صدام، در عرصه تاریخ همان نقش و جایگاه و اهمیت را دارند که کوروش، مارک اورل، محمد (ص)، علی (ع)، گاندی و امام خمینی (ره) دارند. هیچ فرقی و امتیازی بین آنها نیست. همه آنها مأمورانی هستند که برانگیخته شده اند تا هر طور که هست ارابه تاریخ را در مسیر خود به حرکت درآورند و پیش ببرند.

هگل بر پایه اعتقاد و دیدگاه فلسفی خود اظهار میدارد که هر چه واقع میشود - ولو اینکه به ظاهر شر باشد - همه خیر است و کتابی دارد در همین رابطه تحت عنوان «عقل در تاریخ» که در آن به بحث و بررسی این موضوع میپردازد. او در این کتاب و دیگر نوشته‌ها و سخنرانیهای خود، از اصل بنیاد تاریخ بر عقل و اراده هوشمندانه و هدفدار و در نهایت جبر تاریخی دفاع می‌کند و اظهار

میدارد هر چه واقع شده یا میشود همه از جانب خدا و سراسر حکمت و خیر است و هیچ گزیر و گریزی از آن نیست و باید در برابر آن تسلیم بود. او بر پایه همین اصول که به آن اعتقاد دارد به تحلیل فلسفی و تأیید دولت و اعمال قدرت از طرف آن میپردازد. او از برتری جوئی یک ملت و حکومت و سلطه آن بر ملل و حکومت‌های دیگر سخن میگوید و از آن دفاع می‌کند و در همین راستا اظهار میدارد: حکومت ایده و نماد خداوند در زمین است. دولت رژه الهی در روی زمین است. دولت وجود واقعی و مجسمه زندگی اخلاقی است و میگوید: تقدیر هر ملت این است که به نوبه خود به جریان تاریخ، کمک و خدمت خاص بنماید. وقتی نوبت یک ملت فرا میرسد - و این نوبت فقط یکبار است - همه ملل دیگر باید راه را برای او باز کنند زیرا در آن دوران؛ به خصوص آن ملت است - نه ملل دیگر - که وسیله و برگزیده دنیای روح است^(۷)

در این مورد وی ظاهراً مدیون نوشته‌های کانت است که استدلال کرده بود که پروردگار از جنبه بد طبیعت انسان استفاده می‌کند تا هدف خود را در زمینه تاریخ تأمین کند. هگل هم استدلال می‌کند که طرح و برنامه وسیع تعقل، تنها با همکاری شهوات انجام پذیراست. پاره‌ای افراد، مردان بزرگی چون قیصر و اسکندر اسباب برگزیده سرنوشت هستند آنها به دنبال هدفهای خود هستند و هر کدام در پی ارضای تمنیات خویش می‌باشند ولی با این کار خود نتایجی به بار می‌آورند که دارای اهمیت دور رس می‌باشد و خودشان آنرا نمی‌توانستند پیش بینی کنند اگر قرار باشد همه طرح و برنامه تاریخ اجرا شود وجود اینگونه افراد ضرورت مطلق دارد زیرا فکر و اندیشه تا زمانی که نیروهای اراده در پشت سر آن قرار نداشته باشد فاقد اثر است.

هگل می‌افزاید که نتیجتاً نباید درباره اینگونه افراد طبق ضوابط اخلاقی متعارف به داوری نشست و میگوید: اینگونه افراد ممکن است نسبت به سایر مصالح عالی و حتی مقدس با بی‌ملاحظه‌گی رفتار کنند و رفتار آنها از نظر اخلاقی زننده و نفرت‌انگیز باشد یعنی پیکر یا صورتی چنینی پر قدرت باید گل‌های معصوم متعددی را لگدمال کند و اشیاء بسیاری را در مسیر خود نابود سازد.^(۸)

وبر پایه همین باور، احیاناً از خدای تاریخ اینگونه یاد می کند: خدای تاریخ خدای بی رحم و سنگدل است و ارابه خود را از روی اجساد له شده و ویرانه ها عبور میدهد.

البته معلوم است این حرفها که تاریخ سررشته اش در خارج از حوزه اراده و اختیار انسان است و آنچه اتفاق می افتد همه اش قانونمند و کلاً خیر، یا مقدمه خیر است حرفی نامعقول است و نمی شود آنرا پذیرفت و کلاً به حرفهای سیاسی شبیه تر است تا حرفهای علمی و فلسفی تا آنجا که برخی حرفهای او را که میگوید: حکومت و دولت نماد خداوند در زمین است و اینکه میگوید ملل پایین دست باید راه را برای ملت غالب و حاکم باز کنند در حقیقت مزدوری برای دولت پروس (آلمان) که از دولتهای مقتدر و حاکم آن روز منطقه به شمار می آمد قلمداد مینمایند.

یکی از مخالفین فلسفه هگل، «شوپنهاور» است او حرفهای هگل را اوج گستاخی در بهم یافتن مهملات و ردیف کردن کلمات مغشوش افراطی و بی معنای دیوانه خانه ها میداند و اینکه شر و رنج در انجام، مقصدی سودمند دارند معادل این است که بگوئیم شر تحمل پذیر است و هیچ چیز در واقع بدو شریست^(۹)

یکی دیگر از مخالفان سرسخت امروز فلسفه هگل (کارل ریموند پوپر) است. او هگل را فردی بی استعداد و ثقیل نویس و فاقد اصالت می داند و به گواهی جمله هائی از این دست، حکومت ایده خدا است بر روی زمین و انسان باید آنرا همچون نمادی بپرستد، دولت رژه الهی است بر روی زمین، دولت وجود واقعی و مجسم زندگی اخلاقی است « او را خادم فردریک ویلهلم امپراتور پروس میشمارد و میگوید هگل در اشتراک گرائی تند خود به شیوه یکسان، هم متکی به افلاطون بود و هم متکی به فردریک ویلهلم سوم^(۶) یعنی هم فیلسوف بود و هم سیاستمدار

انتقاد دیگر و روشنتر بر اندیشه و اظهار نظر هگل و دیگر کسانی که تاریخ را اینگونه تحلیلی میکنند این است که حرفهای اینان مبنی بر اینکه نباید بر رجال تاریخ خرده گرفت و آنها را در بی اعتنایی به مبانی عالی و مقدسات انسانی و

اعمال خشونت ها و بیرحمی ها و ویرانیها و قتل عام ها مورد نکوهش قرار داد در حقیقت تأیید هر گونه شروفساد و بیدادگری ها است و این با روح عدالت جوئی و فضیلت دوستی و آرمانخواهی که در فطرت و طبیعت هر انسانی وجود دارد سازگاری ندارد و از همین جا است که پروفیسور « ادوارد هالت کار » آنرا شیطنت هگلی میخواند^(۱۰)

۵- بحث زیربنا و روبنا

این نکته برای همه روشن است که رفتارهای انسان از مبادی و مبانی گوناگون سرچشمه میگیرد ، رفتارهایی داریم از سر حب ذات و منفعت طلبی، رفتارهایی داریم از سر عشق ، رفتارهایی داریم از سر قدرت و قدرت طلبی ، رفتارهایی داریم از سر عقل و خردورزی ، رفتارهایی داریم از سر حقیقت جویی ، رفتارهایی داریم از سر آرمان خواهی و فضیلت طلبی، و تمامی اینها ریشه در خلقت و فطرت آدمی دارد و اثر گذار در رفتار انسان و حرکت و تحول و تکامل تاریخ میباشند.

یک بحث مهم در فلسفه تاریخ این است که کدام یک از این مبادی و مبانی اصل است و به عبارت دیگر کدام زیربنا و کدام روبنا است.

در این رابطه نظریات گوناگونی اظهار شده است. از جمله

الف- مارکس و همفکران او اصالت را به اقتصاد میدهند. به عقیده آنها حرکت تاریخ و تحولات اجتماعی زیربنایش اقتصاد است. اینان بر پایه این تفکر تاریخ جوامع بشری را به پنج دوره : کمون یا زندگی اشتراکی اولیه ، برده داری ، فئودالیزم ، سرمایه داری و کمونیسم جهانی تقسیم می کنند و اظهار میدارند که این خط سیر طبیعی و کلی است و دگرگونی در آن راه ندارد یعنی مثلاً هرگز نمی توان از دوران فئودالیزم یک مرتبه و به صورت جهشی و به اصطلاح به صورت یک طفره فلسفی به کمونیسم رسید. طرفداران این تفکر معتقداند که عامل اساسی در تمام این تحولات (عبور از کمون اولیه در رسیدن به دوران برده داری و همچنین ...) تنها دگرگونی شیوه تولید و رابطه اقتصادی است.

میگویند : دوک ریسندگی است که جامعه سلطانی و روابط ارباب رعیتی و کارگر و کارفرمائی را ایجاب می کند و دستگاه ریسندگی مبتنی بر ماشین بخار است که جامعه سرمایه داری صنعتی را به وجود می آورد و به طور کلی زیر بنای جامعه، فن تولید و اقتصاد است که روبرنای آن (حقوق، سیاست، مذهب، هنر و از این قبیل) را تابع خود می سازد^(۱۱)

میگویند جنگها که مظهری از جریانات تاریخ اند حتی جنگهائی که رنگ مذهبی یا سیاسی دارند همانا جنگهای طبقاتی است یعنی در آخرین تحلیل، دیده می شود که ریشه اقتصادی دارند و به کلام دیگر برای آزادی اقتصادی می باشند.^(۱۲)

ب- گوستا و لوبون و ماکس و برو برخی دیگر از دانشمندان و محققان در این رابطه به دین و مذهب گرایش نشان می دهند و آنرا اصل و زیربنای همه رفتارهای انسانی و تحولات اجتماعی معرفی می کنند.

ج- زیکموند فروید روانپزشک مشهور اطریشی به عقیده خود و به اصطلاح برپایه تحقیقات پسیکانالیزم و روانکاوی خود به این نتیجه رسید که همه کارهای انسانی و تحولاتی که روی میدهد به اعمال غریزه جنسی اشباع شده و اشباع نشده او بستگی دارد .

فروید میگوید کسانی که در زندگی دارای کمبود و محرومیت های جنسی باشند پس از مدتی مریض یا دیوانه یا منحرف میشوند این را ما به پسیکانالیزم و روانکاوی و کاوشهای روحی که از سوابق زندگی افراد مریض و دیوانه و منحرف به عمل آوردیم کشف نمودیم و بر اساس همین نظریه و ادعا اظهار میدارد که اگر محدودیتها را برداریم و مردم را در کامیابیهای جنسی آزاد بگذاریم آنان طبعاً افرادی عادی و سالم بار می آیند کمتر مریض میشوند کمتر دیوانه میگردند و بالاخره کمتر به فساد و شرارت اخلاقی دست میزنند .

با این ترتیب فروید همه رفتارهای فردی و اندیشه ها و نهادهای انسانی اعم از سیاست، مذهب، اخلاق، علم، فلسفه، هنر. کلاً تحولات انسانی را تحلیل می نماید^(۳)

۵- برتراندراسل فیلسوف و متفکر معاصر انگلیسی به تبعیت از برخی اندیشمندان معاصر و سلف خود قدرت و قدرت طلبی را مبدأ همه رفتارهای انسانی و تحولات تاریخی میدانند و کتابی دارد به نام قدرت که در آن دیدگاه خود و دلایل آنرا شرح میدهد.

راسل، انسان را طبعاً قدرت طلب معرفی می کند و قدرت را در شکلهای گوناگون: ثروت، تفوق علمی یا نظامی، نفوذ روحی و معنوی، و غیره مطرح مینماید و از آن به عنوان تنها عامل رفتار انسانی و تحولات تاریخی یاد می کند. و در فراز دیگر از این کتاب اصالت اقتصاد را که مارکس بر آن تکیه می کند و اصالت غریزه جنسی را که فروید بر آن تأکید مینماید و نظایر اینها را به باد انتقاد میگیرد و اصالت را بر اصل قدرت قرار میدهد و می نویسد: خشایارشا وقتی که به آتن لشکر کشید نه خوراک کم داشت و نه پوشاک و نه زن.^(۱۴)

در میان نظریات فوق نظریه فروید ضعیفترین و بی پایهترین آنها است.

تجربه نشان داد و نشان میدهد که غریزه جنسی و اعمال آن و به اصطلاح فروید تصعید شده آن، هیچگاه نتوانسته نقشی در حرکت و تحول و تکامل انسانی و اجتماعی داشته باشد بلکه بر عکس همواره نقشهای مخرب و تباهی آفرین داشته است.

در کشورهای اسکاندیناوی مردم آزادی بیشتری در روابط و کامیابیهای جنسی دارند ولی می بینیم به عنوان ملتهای پیشرو از آنها یاد نمی شوند و انحرافات و فسادهای اخلاقی که در آن کشورها حاکم است اگر بیشتر از کشورهای دیگر نباشد کمتر نیست.

نظریه های دیگر نیز مصون از نقد نیست.

مخالفین ماتریالیسم تاریخی (نظریه مارکسیستها در اصالت و زیربنا بودن اقتصاد) میگویند: اگر همه چیز عامل و علتی دارد و عامل و علت و زیربنای تحولات تاریخی و نهادهای اجتماعی اقتصاد است پس عامل تغییر و تحول و دگرگونی اقتصاد چیست؟ لابد میگویند اقتصاد نیز خود امری متغیر و تابع امری غیر از اقتصاد است و از همین جا خطای آنها و مکتب آنها روشن خواهد شد.

البته این نقد در مورد اندیشه های دیگر هم قابل طرح است فی المثل در مورد اصالت و اولویت داشتن مذهب در تحولات تاریخی و اجتماعی انسان آنطور که مدافعان آن میگویند می توان پرسید: اگر مذهب در ایجاد تغییرات اجتماعی و تحول و دگرگونیهای تاریخی نقش اساسی را بازی میکند پس چرا و چگونه خود مذهب تغییر می کند

و اما اصل قدرت و قدرت طلبی

می توان گفت در میان نظریه هائی که به عنوان زیربنا مطرح است اصل قدرت و قدرت طلبی از پایه های محکمتر برخوردار است ولی در عین حال مسئله ای نیست که اصلاً قابل نقد و بررسی نباشد .

همانطور که قبلاً اشاره کردیم : رفتارهای انسانی از مبادی و مبانی گوناگون سرچشمه میگیرد و گوناگون می باشد با عنایت به این نکته هیچگاه نمی توان همه رفتارهای انسانی را به یک اصل برگرداند . اشتباه کارل مارگس یا گوستاو لوبون یا زیکموند فروید یا برتراند راسل و امثال اینان در این نکته است که خواستند همه رفتارهای انسانی را به اصل واحد برگردانند و با تکیه بر آن اصل واحد ، آنرا مورد تفسیر و تحلیل قرار دهند.

نکته دیگر آنکه تحولات تاریخی بسیار پیچیده و متنوع است . در کل ، در بافت تاریخ عوامل گوناگون و متعددی مؤثراند ولی نکته مهم این است که این عوامل روی اصل تأثیر متقابل که در یکدیگر دارند در ترکیب همواره به یک صورت عمل نمی کنند و روی همین جهت در موارد مختلف احیاناً نتایج مختلف به بار می آورند.

در اینجا لازم است به مسئله (عامل جغرافیایی و تاریخ) که به نحوی مربوط به بحث حاضر یعنی بحث زیربنا و رونا است و برخی گرایش به آن نشان میدهند اشاره کرده و قدری درباره آن بحث نمائیم.

این باور از زمان ارسطو در فکر و ذهن انسان بوده که محیط طبیعی در وضع انسان و فرهنگ و رفتار انسانی اثر دارد چنانکه این مرد عقیده داشت عظمت یونانیان بیشتر به محیط طبیعی مساعدی که در آن به سر میبرند بستگی دارد و مورخ و جامعه شناس بزرگ اسلامی ابن خلدون در کتاب مقدمه تاریخ خود، کره

زمین را به مناطق و اقالیم متعددی تقسیم کرده و وضع جسمی و روحی و طرز زندگی اهالی و سکنه آنها را شرح داده است. در دوران اخیر منتسکیو دانشمند و نویسنده معروف فرانسه یکی از دانشمندانی بود که تأکید کرد جغرافیا چه در صفات جسمانی و چه در خصائل روحی انسان اثر فراوانی دارد^(۱۵)

به عقیده منتسکیو، موقعیت جغرافیائی حتی در تأسیس عقاید و باورهای قلبی نقش آفرینی دارد و در این راستا اظهار میدارد: اعتقاد مردم گرمسیر به عذاب جهنم و آتش دوزخ و خنکی بهشت از همین محیط گرم و درجه حرارت بالای منطقه زندگی آنها سرچشمه میگیرد.^(۱۶)

به عقیده او مردم نواحی سردسیر، سرسخت و قوی تر از مردم نواحی گرمسیراند و بر آنها سلطه دارند. او در تأیید باور خود بحث خود را چنین ادامه میدهد: چرا اقوام جنوبی همیشه یکی پس از دیگری مغلوب اقوام شمالی شده اند مگر نه این است که آب و هوای شمالی نیروبخش است و آب و هوای جنوب بر اعصاب فشار می آورد. غلامان از جنوب می آیند و سروران از شمال، آسیا یازده بار اسیر بیابان گردان شمال شد.^(۱۷)

به نظر من این حرفها به اصطلاح از آن حرفها است.

البته نمی توان انکار کرد که اوضاع طبیعی و اقالیم جغرافیایی در چگونگی و انواع گیاهان و جانوران و زندگی انسانها و رنگ پوست و شکل و اخلاق و رفتار آنها نقش دارد.

این در کل جای بحث نیست اما اینکه مثل منتسکیو بیندیشیم و با این طول و عرض آنرا مطرح کنیم جای بحث و حرف بسیار است.

نمی دانم شاید اگر منم به جای منتسکیو بودم یا مثل او بودم و در زمانی و در جایی که او زندگی میکرد (بین سالهای ۱۶۸۹ تا ۱۷۵۱ میلادی = ۱۰۶۸ تا ۱۱۳۰ هجری در فرانسه) زندگی میکردم مثل او فکر میکردم.

او می بیند انگلستان متمدن تر از فرانسه است و نقل می کنند. او از انگلستان و دربار سلطنتی آن الهام میگیرد و کتاب روح القوانین را می نویسد. او می بیند انگلستان قوی تر از فرانسه است و مقدار زیادی از متصرفات فرانسه را (به خصوص در امریکای شمالی) به تصرف خود در می آورد او اینها را می بیند و

اینها او را به این فکر سوق میدهد که شمالی ها غالباً و معمولاً از جنوبی ها متمدن و قوی تراند.

او می بیند اروپائیان که شمالی اند بر افریقائیان که جنوبی اند برتری و سلطه دارند. شمالیان آقا و سرور و غالب اند و افریقائیان برده و مغلوب و این امر این اندیشه را در فکر و ذهن او ایجاد می کند که غلامان از جنوب می آیند و سروران از شمال

و روشن است که این نوع برداشت نه تنها منطقی نیست بلکه بسیار عامیانه نیز هست .

این حرف نظیر این است که فردی مثلاً در مازندران در باریکه بین سلسله کوههای البرز و دریای خزر زندگی می کند و می بیند آب رودخانه ها از کوههای جنوبی سرچشمه میگیرد و به دریای خزر می ریزد آن وقت این فکر به مغزش خطور می کند که همه رودخانه های دنیا از سمت جنوب به طرف شمال است و بدیهی است که این حرف عام و منطقی نیست . هیچگاه مشاهدات مقطعی و موضعی نتیجه اش حکم کلی نیست.

بهر حال منتسکیو بر این اعتقاد است که محیط جغرافیائی و جریاناتی که در آن می گذرد نقش و تأثیر مستقیمی روی انسان و اخلاق و رفتار و باورهای او می گذارد و خود تحت تأثیر همین وضعیت است و در ارائه نقش جغرافیایی تاریخ معذور است .

او وضعیت موجود زمان و مکان خود را می بیند، تفوق مدنی و سیاسی و نظامی انگلستان بر فرانسه را می بیند و می بیند اروپائیان بر افریقائیان برتری و سلطه دارند . این امر موجب میشود که تماماً به تحولات تاریخی با این دیدنگاه کند و بر همین اساس می گوید آسیا یازده بار اسیر بیابان گردان شمال شده است و فکر می کند این یک اصل است در صورتیکه اصلاً این چنین نیست .

او اینها را می بیند اما موارد دیگر را که درست برعکس این موارد کراراً اتفاق افتاده اصلاً نمی بیند .

او حمله و فتوحات اعراب مسلمان را نمی بیند که از جنوب می آیند و شمال و شمال شرقی آسیا را تا عمق خاکهای قفقاز و ارمنستان و تا عمق خوارزم و ماوراء

سیحون و جیحون تصرف می کنند و قرن‌ها در آنجاها میمانند و حکومت می کنند.

او نمی بیند مسلمانان اعم از سفید پوست و سیاه پوست آسیائی و افریقائی از تنگه جبل الطارق عبور می کنند و خاک اروپا را متصرف می شوند و حکومت متمدن و مقتدر اسلامی را در شمال این تنگه در جنوب اروپا در شبه جزیره ایبری تأسیس می کنند و قرن‌ها بر آن حکومت مینمایند و فرانسه و ایتالیا را مورد تهدید قرار میدهند .

او نمی بیند ترکان عثمانی از غرب آسیا و از جنوب شرقی اروپا می آیند و قسمت وسیعی از سرزمینهای اروپای مرکزی و شمالی را ، بلغارستان ، رومانی ، آلبانی ، مقدونیه ، صربستان ، مجارستان را تصرف می کنند و تا مرز امپراطوری روسیه پیش می روند .

واقعیت این است که محیط جغرافیایی - همانطور که اشاره کردیم - در چگونگی زندگی و فرهنگ انسانی نقش دارد اما در کل نمی تواند عاملی تأثیر گذار در روند و فرایند تاریخ قلمداد شود.

۶- قانونمندی و پیشگوئی در تاریخ

آیا برای حرکت و تحول و تکامل تاریخ اجتماعی انسانی ، قانونی وجود دارد ؟ و آیا می توان به چنین قانونی دست یافت و به اتکاء به علمی بودن آن ، حوادث و جریانات آینده تاریخ انسان را پیش بینی و پیش گوئی کرد . این یکی از بحثهای مهم و اساسی در فلسفه تاریخ است . برخی از محققین ودست اندرکاران فلسفه تاریخ به آن اعتقاد دارند و از آن دفاع می کنند ولی این عقیده امروز به شدت مورد نقد و نکوهش و تردید قرار گرفته است .

«فلسفه تاریخ کوشش می کند که قانون های عمومی توسعه جامعه انسانی را به دست آورد و تصویرهماهنگ و منظم از آن به دست دهد . فلسفه تاریخ بر آن است که تولد و انحطاط نوعهای مختلف تمدنها و فرهنگها را نه تنها در گذشته تبیین کند بلکه با رساندن خود به سطح پیش گوئی آینده را پیش بینی کند .

فلسفه تاریخ، امروز به سختی مورد قضاوت و عیب جوئی جامعه شناسی قرار گرفته است. اینان گرایش دارند که اثرهای فلسفه تاریخ را بیشتر به عنوان اثرهایی که ناشی از تخیل های کم و بیش افسانه ای یا پیش فرضهای ذهنی ما بعد طبیعی، یا سیاسی، تلقی کنند نه به عنوان اثرهای علمی

این انتقاد در مورد بعضی از اثرهای فلسفه تاریخ کاملاً وارد است که نمونه معاصر آن « انحطاط غرب» اثر «اسوالد شپنگلر» است حتی آثار جدیدتری مانند آثار «ارنولد نوین بی» نیز نمی توانند خود را از این گروه خارج کنند»^(۱۸)

یادآور می شود فلسفه تاریخ به آن صورت که اشاره کردیم در کل زاده المان است و از طراحان اصلی آن هگل و مارکس می باشند.

مارکس و انگلس و همفکران آنها بر اساس تفکر فلسفی خودشان به شرحی که گذشت به تحلیل تاریخ پرداخته و برای آن قانون قائل شده و با این شیوه و به اصطلاح با این قطب نمای ساختگی خودشان خواسته اند عامل و مسیر و آینده انرا مشخص نمایند.

در راستای همین بینش و تحلیل، تئورسین های آنها در همان آغاز پیدائی این تفکر، اظهار داشتند: به زودی در کشورهای نظیر آلمان، فرانسه، انگلستان و ایالات متحده، انقلابات کارگری پرولتاریا (یا کمونیستی) رخ میدهد و پیروز میشود زیرا که زمینه ها و شرایط لازم آن که همانا رسیدن سرمایه داری به اوج خود (امپریالیسم) است از مدتها قبل در آنها فراهم شده است ولی در کشورهای نظیر روسیه، مجارستان و لهستان، احتمال چنین امری اصلاً نمی رود چرا که هنوز (سرفها) که متعلق به نظام فئورالی و اشرافی است در آنها وجود دارد ولی بعدها تاریخ، خطای پیش بینی و پیش گوئی آنها و در نتیجه غلط بودن بینش و تفکر آنها را ثابت کرد. همه دیدیم که کشورهای انگلستان، فرانسه و ایالات متحده... با انقلاب کمونیستی روبرو نشده و حتی قویا و به شدت از آن دور شده اند و بر عکس در روسیه و برخی کشورهای دیگر با اینکه به عقیده آنها فاصله زیادی تا کمونیسم داشتند حکومت کمونیستی برقرار میگردد.

بلی فلسفه تاریخ به آن صورت که طراحان و مدافعان آن گفته اند و میگویند از پایگاه محکمی برخوردار نیست و اگر چه شاید هنوز برخی باشند که از آن به

عنوان یک فلسفه دم زنند اما در کل بیشتر دانشمندان وفیلسوفان گرایش به آن نشان نمی دهند بلکه قویاً آنرا نفی و رد می نمایند.

یکی از این گروه متفکران واندیشمندان « کارل ریموند پوپر » اطریشی است او کتابی دارد به نام « فقر تا ریخیگری » که دانشمند و مترجم توانا « احمد آرام » آنرا به فارسی برگردانده است . پوپر در این کتاب این نظریه را عالمانه مورد نقد و بررسی قرار داده و رد نموده است به نظر او حوادث تاریخی و دگرگونیهای اجتماعی هیچ اصل و پایه علمی یا فلسفی ندارد و قابل تحلیل نیست و اصلاً نمی توان وقوع آنرا پیش بینی و پیش گوئی کرد
به فرازهایی از این کتاب اشاره مینمائیم.

میگوید: پیشگویی جریان تاریخ بشری با روش علمی یا هر روش استدلالی دیگر غیر ممکن است. ^(۱۹)

میگوید: در فقر تا ریخیگری کوشیده ام تا این مطلب را ثابت کنم که تا ریخیگری روش فقیر و عقیمی است روشن است که هیچ حاصلی از آن به دست نمی آید ... موفق شده ام که ردی برای تاریخگری پیدا کنم، ثابت کردم که به دلایل منطقی دقیق برای ما امکان آن نیست که جریان آینده تاریخ را پیشگوئی کنیم. ^(۲۰)

میگوید: باید امکان یک تاریخ نظری را طرد کنیم منظورم یک علم اجتماع تاریخی است که متناظر با فیزیک نظری بوده باشد هیچ نظریه علمی درباره سیرتاریخی نمی تواند باشد که عنوان پایه ای برای پیشگوئی تاریخی پیدا کند ^(۲۱)
میگوید: دوره های تاریخی ذاتاً با یکدیگر اختلاف دارند و اینکه هیچ پیش آمد نمی تواند واقعاً در دوره دیگری از تکامل اجتماعی تکرار شود ^(۲۲)

میگوید: نقادی من از آموزه قوانین تاریخی توالی، از یک جنبه مهم هنوز عقیم و بیحاصل است در آن کوشیده ام تا معلوم دارم که جهتها یا تمایلاتی که تاریخگران در توالی پیش آمدها به نام تاریخ، تشخیص میدهند، قوانین نیستند، بلکه اگر چیزی باشند گرایشهایی هستند و نیز اشاره کردم که چرا یک گرایش را بدان صورت که متقابل با قانون است، نباید به عنوان شالوده ای برای پیش گوئی علمی به کاربرد. ^(۲۳)

بهر حال برخی از محققین و دست اندرکاران فلسفه تاریخ سعی دارند ثابت کنند مسائل جامعه شناسی همانند مسائل علوم طبیعی و علوم پایه قانونمند و قابل پیش بینی و پیش گوئی است.

میگویند: وقتی مثلاً خسوف رخ می دهد می توان آنرا اینطور تحلیل کرد که زمین بین ماه و خورشید قرار گرفته است و این تحلیل علمی و کاملاً درست است و می توان آنرا به صورت قضیه شرطی درآورد و گفت اگر این امر بازهم به همان صورت اتفاق بیفتد یعنی زمین بین ماه و خورشید قرار گیرد خسوف نیز اتفاق می افتد و می توان آنرا به صورت ریاضی در آورد و زمان وقوع آنرا دقیقاً تعیین کرد. میگویند: اگر خسوف و کسوف (ماه گرفتگی و خورشید گرفتگی) را می توان به صورت علمی تحلیل کرد و زمان وقوع و چگونگی آنرا دقیقاً پیش بینی و پیش گوئی نمود، چرا نمی توان برای حوادث تاریخی و جریانات جوامع انسانی قوانینی پیدا کرد و با اتکاء به علمی بودن آنها به تحلیل و پیش بینی و پیش گوئی در رابطه با آنها پرداخت.

ولی حقیقت این است که جریانات و حوادث تاریخی و اجتماعی همچون جریانات طبیعی نیست نه علمی است که قابل تحلیل و پیش بینی و پیش گوئی باشد و نه غیر قابل گریز است که نشود جلوی آنها را گرفت و اشتباه نظریه پردازان نئودیاکتیک (هگل و همفکران او) و پیروان نظریه ماتریالیسم تاریخی (مارکسیستها) و برخی دیگر در همین نکته است.

علوم طبیعی و زیستی: مکانیک، نجوم، فیزیک، شیمی، زیست شناسی و... و... بر یک سلسله اصول معین و یکنواخت متکی است اما هرگز نمی توان علوم اجتماعی را بر آن قیاس کرد و قوانینی معین و مشخص و یکنواخت برای آن تدوین نمود و هرگز نمی توان جریانات و تحولات اجتماعی را همچون جریانات و تحولات طبیعی تلقی کرد و به تحلیل علمی و پیشگوئی آنها پرداخت.

در حوادث تاریخی و تحولات انسانی - اجتماعی همانطور که قبلاً گفتیم محرکات و عواملی گوناگون نقش دارند و ضمناً مجموعه آن در شرایط زمانی و مکانی خاصی به نحوی خاص عمل می کنند تا آنجا که می توان گفت هر حادثه

تاریخی در شرایط و حالات خاص و فقط یکبار در عالم رخ میدهد. مشکل عمده در پیشگویی حوادث تاریخی و تحولات اجتماعی یکی همین نکته است.

دکتر عبدالحسین زرین کوب می گوید: وقتی افراد و اتفاقات که محرکات آنها را نمی توان حصر کرد، در تاریخ و جریان آن نقش انکار ناپذیر دارند. جریان تاریخ و آینده آنرا چگونه می توان پیش بینی کرد. (۲۴)

نکته اساسی دیگر که در این رابطه است این است که حوادث تاریخ بشری ساخته بشر است که به اختلاف طبع و اراده و هدف وی تغییر می کند و بدیهی است که اختلاف طبایع و اراده ها و اهداف بشر اصلاً قابل درک و پیش بینی و پیش گویی نیست.

علامه محمدباقر صدر در این رابطه مطلب را بدین گونه تحلیل می کند:

حوادث تاریخی برعکس حوادث طبیعی است. حوادث طبیعی معلول علت‌هایند ولی حرکت تاریخ تحت قوانین علیت نیست که وابسته به علتش، به گذشته اش باشد بلکه به هدفش نیز مربوط می شود چون حرکت هدفدار است علت نهائی دارد، آینده نگر است. آینده حرکت فعال تاریخی اش را می سازد. آینده ای که اکنون وجود ندارد و تنها به وجود ذهنی اش به آن نگاه می شود و حرکت می آفریند. (۲۵)

بهر حال گرایش به این امر که درصدد برآئیم حوادث تاریخ انسانی را مورد تحلیل علمی قرار داده و به پیش بینی و پیش گویی آن بپردازیم در واقع به اصطلاح آب به غربال بردن و هوا درهاون کوفتن است و هیچ گونه مانع و ماحصلی ندارد.

به گفته دکتر سیدعبدالکریم سروش می توان گفت اگر کسی سیا نور بخورد میمیرد. اما نمی توان پیش بینی و پیشگویی کرد و گفت که مثلاً زید در فلان تاریخ سیانور میخورد و می میرد (۲۶)

بسیاری قضایا به صورت شرطیه اند میگوئیم اگر زمین در بین ماه و خورشید قرار گیرد خسوف رخ میدهد و میگوئیم اگر زید سیانور بخورد میمیرد، هر دو قضیه علمی و درست است اما فرقیشان آن است که قضیه اول را می توان به زبان ریاضی درآورد و بیان کرد و تاریخ وقوع آنرا به طور دقیق پیش بینی و

پیشگویی نمود بر خلاف قضیه دوم که اصلاً قابل تبیین علمی و پیش بینی و پیشگوئی نیست.

بشر امروز به کمک پیشرفتهای علمی خود به این حد رسیده که می تواند چگونگی و زمان خسوف و کسوف (ماه گرفتگی و خورشید گرفتگی) و اوضاع و تغییرات جوی را پیش بینی و پیش گوئی کند و می رود که بتواند مثلاً زلزله را نیز پیش بینی و پیش گوئی کند و از پی آمدها و ضایعات آن در حد امکان و مطلوب جلوگیری نماید اما هرگز نتوانسته و شاید تا برای همیشه نتواند تحولات و دگرگونیهای تاریخی را تحت قانون و نظم معینی درآورد و به پیش بینی و پیش گوئی آنها پردازد.

در اینجا یک نکته است که لازم است به آنها اشاره شود و آن این است که تحلیل و پیشگوئی حوادث تاریخی و جریانات اجتماعی به روش علمی یا فلسفی ممکن نیست اما به صورت اخبار غیبی یا به اصطلاح مکاشفه دانیالی کاملاً ممکن است.

حقیقت امر این است که انسان - همانطور که بیان کردیم - از راه علم و عقل نمی تواند به حوادث تاریخی و تحولات زندگی انسان که درآتیه اتفاق می افتد راه یابد و آنرا پیشگوئی نماید اما از راه دل می تواند به آن نائل شود.

لابد می پرسید این چگونه راهی است شاید بهتر همان باشد که بمانند بعضی نویسندگان از آن به شعور باطنی ناشناخته و مرموز تعبیر کنیم این همان چیزی است که از آن در زبان فلسفه به اشراق و در زبان روان شناختی به الهام و در زبان علمی به تله پاتی و در زبان مذهبی به وحی تعبیر میشود.

تحقیقات و مشاهدات مکرر نشان میدهد که احیاناً بعضی اشخاص به مرحله ای میرسند که می توانند با دیگران رابطه روحی و فکری برقرار سازند و آنچه را که در فکر آنها می گذرد بفهمند یا واقعه ای را که در محلی بسیار دور دست اتفاق می افتد بینند و از آن خبر دهند و بالاخره حادثه ای را که بعدها اتفاق خواهد افتاد پیش بینی و پیش گوئی نمایند.

این حالت حتی در افراد ساده و معمولی مشاهده میگردد و کسانی که با شرح حال جوکیان و مرتاضان هندی آشنایی دارند به خوبی میدانند که این کارها برای

آنها امری معمولی و عادی است اما شکل خاص و کامل آن که اساس آن وحی است مخصوص پیامبران می باشد .

دکتر زرین کوب در این رابطه جمله جالبی دارد میگوید پیشگوئی یا کار دروغگویان است و یا کار پیامبران^(۲۶) یعنی آنچه را که شخص از راه علم یا هر راه دیگر میگوید دروغ است و آنچه را که پیامبران از راه وحی و اولیای خدا از طریق الهام میگویند راست است .

در قرآن کریم آیات متعددی داریم که از وقوع جریانات و حوادث تاریخی در آینده خبر داد و در متون اسلامی یک سلسله پیش گوئی هایی از حوادث و جریانات آینده آمده که احیاناً تحت عنوان « الملاحم » از آنها یاد میشود .
در اینجا به دو سه نمونه آن اشاره می نمائیم.

۱- در قرن ششم میلادی جنگی سخت و طولانی بین ایران و روم شرقی روی داد.

در اوایل جنگ سپاه ایران با حمله به بین النهرین و عبور از دجله و فرات وارد خاک سوریه شده و انطاکیه را تصرف کردند و از آنجا به سوی مصر رهسپار شده و آنرا نیز تصرف نمودند و با اشغال سرزمینهای دیگر در اطراف روم: فلسطین و فینیقیه (لبنان) و غیره و قسمتی از آسیای صغیر و تصرف شهرهای اصلی روم همچون انقره (آنکارا) این کشور را مورد تهدید و در معرض سقوط جدی قرار دارند .

این خبر جسته گریخته به بیرون سرزمینهای اشغالی روم و ایران و به شهرهای دور و نزدیک از جمله مکه رسید.

مشرکین به خاطر اینکه ایرانیها دارای گرایشهای شرک آمیز بوده و بعضی موالید طبیعت از جمله آتش را تقدیس و پرستش میکردند نوعی قرابت و دوستی نسبت به آنها احساس میکردند ولی مسلمین نسبت به رومیها که مسیحی بودند و به خدا و نبوت عیسی (ع) به عنوان پیامبر و به معاد معتقد بودند نوعی احساس نزدیکی و هم کیشی داشتند این امر باعث شده بود که مشرکین مکه پیروزی ایرانیان را بر رومیان نوعی پیروزی برای خود بر مسلمین تلقی کرده و آنها را مورد ریشخند و استهزاء قرار داده و با سخنانی آنان را آزرده و ناراحت میکردند.

در چنین اوضاع و شرایطی که ایران در اوج پیروزی و روم در نهایت ضعف و زبونی و در آستانه نابودی کامل بود این آیات نازل گردید .

بسم الله الرحمن الرحيم الم غلبت الروم في ادنى الارض و هم من بعد غلبهم سيغلبون في بضع سنين لله الامر من قبل و من بعد و يومئذ يفرح المؤمنون بنصره ينصر من يشاء و هو العزيز الرحيم وعد الله لا يخلف الله وعده و لكن اكثر الناس لا يعلمون ... (۲۷)

به نام خدای رحمان رحیم، الف، لام، میم ، رومیان در سرزمین بسیار نزدیک به شما (منطقه ای بین بصری و اذرعات) شکست خوردند (و خبر آن به شما رسید) ولی پس از این شکست دیری نخواهد پائید که غلبه خواهند کرد و پیروز خواهند شد (آری آنان) در چند سال بعد (حداکثر تا نه سال دیگر) پیروز میگردند (و) برای خدا (و به دست او) است هر امری چه در گذشته و چه در آینده و آن روز مؤمنین (به یاری خدا) شاد می شوند . خداوند هر که و هر گروهی را که بخواهد یاری می کند و به پیروزی می رساند و او عزیز و رحیم است (این) وعده خدا است (و) خدا خلف وعده نمی کند ولی اکثر مردم نمی دانند

وقتی این آیات نازل شد مسلمانان شاد شدند زیرا باور داشتند که وحی هیچگاه دروغ نخواهد بود ولی مشرکان نمی توانستند آنرا باور کنند و ظاهر امر نیز نشان میداد که رومیان هرگز نخواهند توانست پیروز شوند و شاید حتی نتوانند وضع موجود را حفظ کنند و از سقوط کامل و نابودی خود جلوگیری نمایند .

بهر حال پس از مدتی رومیان حمله تدافعی و ضدتهاجمی خود را علیه قشون ایران آغاز کردند ابتداء آن مقدار از خاک آناتولی و آسیای صغیر را که ایرانیان تصرف کرده بودند پس گرفتند و به بعد به پاکسازی سرزمینهای دیگر که ایرانیان اشغال کرده بودند پرداختند و ایرانیان را از آنجاها بیرون راندند و بعد وارد منطقه بین النهرین شده و آنرا پشت سر گذاشته و جنگ را به داخل خاک اصلی ایران کشاندند و سپاه آنرا در نزدیکیهای پایتخت (تیسفون) در نینوا تارومار کردند و ایران مجبور به پیشنهاد صلح و سپردن تعهدات و پرداخت خسارت شد و به

این ترتیب، کار، به پیروزی کامل نظامی و سیاسی رومیان پایان یافت و پیش بینی و پیش گوئی قرآن به حقیقت پیوست و این یکی از معجزات و نشانه های نبوت است.

در بسیاری از تفاسیر از جمله مجمع البیان تألیف شیخ الاسلام طبرسی و انوار التنزیل و اسرار التأویل تألیف قاضی بیضاوی و المیزان تألیف علامه طباطبایی نقل شد: پس از نزول این آیات یکرز ابوبکر در جمع گروهی از مشرکان بود و آنان باز همان حرفها را تکرار کردند گفتند: دیدید چگونه برادران ما از مردم فارس بر برادران شما اهل روم غلبه کردند و آنان را شکست دادند ابوبکر قاطع جواب داد به کوری چشم شما به زودی رومیان بر فارسان غلبه خواهند کرد و پیروز خواهند شد و آیات فوق را خواند. مردی از جمع مشرکان به نام ابی بن خلف به ابوبکر گفت این سخن دروغ و بیهوده است و من حاضرم در این خصوص با شما شرط بندی کنم.

و نقل شد ابوبکر به نزد رسول خدا (ص) آمد و جریان را گفت و اجازه خواست شرط بندی کند و رسول خدا (ص) این اجازه را به او داد و ابوبکر و ابی روی صد نفر شتر ماده و جوان شرط کردند که اگر حداکثر تا نه سال بعد وعده قرآن محقق شد و روم پیروز گردید ابی باید آن شترها را به ابوبکر بدهد و چنانچه این پیروزی حاصل نشد ابوبکر باخته و باید آنها را به ابی بدهد. آنرا در دو نسخه مکتوب کردند و چند شاهد آنرا امضاء نمودند و ابی و ابوبکر هر یک یک نسخه را گرفتند و برای مدرک در نزد خود نگاه داشتند.

سالها گذشت و ابن بن خلف در جنگ علیه مسلمین در بدر زخمی شد و پس از مدتی مرد تا اینکه در سال ششم هجرت در ایام صلح حدیبیه این خبر واصل شد که روم به پیروزی کامل نائل گردید.

و ابوبکر با ارائه مدرک و شهادت شهود تمامی صد شتر را از ورثه ابی گرفت. و نقل شد که رسول خدا (ص) به ابوبکر گفت همه آن شترها را صدقه بدهد و

ابوبکر نیز قبول کرد و همه آنها را به فقیران بخشید. ^(۲۸) *

۲- یکی از اخبار غیبی پیامبر (ص) که بسیار هم مشهور است و بسیاری از مورخان و نویسندگان اعم از شیعه و سنی آنرا نقل کرده اند خبری است که از شهادت امام حسین (ع) در همان دوران کودکی اش داده است.

فرمود: اتانی جبرئیل و اخبرنی ان ابنی الحسین یقتل بشاطیء الفرات بموضع یقال له کربلاء واشتد غضب الله علی من یقتله و یسفک دمه ^(۲۹)

جبرئیل بر من نازل شد و خبر داد این پسرم حسین در کنار فرات در جایی به نام کربلاء کشته میشود و غضب خداوند بر آنها که او را می کشند و خون او را میریزند شدید خواهد بود.

۳- در روایات آمده که امام علی (ع) روزی به براء بن عازب به صورت استفهام استنکاری فرمود: ایقتل الحسین و انت حی فلا تنصره ^(۲۹): آیا فکر میکنی روزی فرزندم حسین کشته شود و تو زنده باشی و او را کمک نکنی براء گفت لا کان یا امیر المؤمنین: نه یا امیر المؤمنین

ولی این پیشگوئی محقق شد: براء زنده ماند و می توانست آن حضرت را یاری کند و نکرد و همواره حسرت می خورد که چرا در کربلاء حاضر نشد و آنحضرت را یاری نکرد و سعادت شهادت نیافت. ^(۳۰)

۷- نقطه پایانی تاریخ

تاریخ به کجا میرود، نقطه پایانی تاریخ، این ناکجا آباد کجاست؟ این یکی دیگر از بحثهای مهم و اساسی در فلسفه تاریخ است. بشر تا آنجا که تاریخ نشان میدهد خواهان فرا رسیدن روزی بوده که به تمام نابسامانیها و مشکلات و بحرانیها که در طول تاریخ با آن دست به گریبان بوده و اکنون نیز هست پایان داده شود، روزی فرا رسد که در آن از فقر و جهل و ظلم و فساد، از

* برخی از فقهاء و مفسرین این نقل را معتبر دانسته و آنرا مبنا و دلیل جواز و صحت اینگونه شرط بندی ها دانسته و به آن فتوی داده اند ولی مشهور گفته اند این حدیث بعداً منسوخ گردیده: گفته اند اگر چه ابوبکر با آگاهی و اجازه رسول خدا (ص) این شرط بندی را با ابی، انجام داده اما بعدها با نزول آیه حرمت میسر این حدیث و مفاد آن به کلی منسوخ شد و هر گونه میسر و قمار و برد و باخت اینگونه ای تحریم گردید. و خدا عالم است.

بحرانهای معنوی و روحی و اخلاقی، از ناهنجاریهای فردی، از آشفتگی های اجتماعی، از جنگها و آشوبها و ناامنی ها، از نامردمی ها، از درها و رنجها، از محرومیتها و ناکامیها خبری و اثری نباشد، روزی فرا رسد که در آن همه مردم از هر طبقه و نژاد در سلامت و رفاه و آسایش و آرامش و بدور از هر دغدغه و نگرانی در کنارهم زندگی کنند.

بشر همواره خواهان رسیدن به این چنین روزی بوده و همواره این به اصطلاح مدینه فاضله و این مدنیت کامله را در ذهن خود داشته و از آن طرحهای بدیع و ایده آل تهیه کرده و رویائی در آن زندگی مینمود.

تصویر این مدینه و مدنیت برین، این رویای دلنواز و شیرین در طرح افلاطون در کتاب جمهوریت، در دنیای باستان، شاید قدیمی ترین تصویر این شهر و این زندگی ایده آل بشری است و در دوره رنسانس اسلامی، ابونصر فارابی را می بینیم که کتاب آراء اهل المدینه الفاضله و کتاب سیاست المدینه را در این رابطه نگاشته و در دوره رنسانس غرب می بینیم که تامس مور این ناکجا آباد را در قالب «آتوپیا» و بهشت این دنیا به تصویر کشیده است و نمونه های دیگر از این دست سؤال این است که بالاخره این رویا روزی تعبیر خواهد شد و این آرزو تحقق خواهد یافت یا نه؟

بودند و هستند کسانی که این اندیشه را همچون جامه خیال که در داستانهای قدیمی آمده است تلقی می کنند و بر این باوراند که آن هیچگاه به حقیقت و عینیت نمی پیوندد.

از جمله اینان می توان به مولانا اشاره نمود او براین اندیشه است که زندگی انسان هیچگاه خالی و بدور از نابسامانیها و مشکلات و بحرانها نبوده و نخواهد بود، به اعتقاد او تاریخ مجموعه ای از حوادث و جریانات خیر و شر است و زندگی انسان از آغاز تاکنون همواره با این دو جریان همراه بوده و از حال به بعد تا آخر نیز همینطور خواهد بود، میگوید

رگ رگ است این آب شیرین آب شور برخلاق میرود تا نفخ صور^(۳۱)

و در میان فلاسفه و اندیشمندان و نویسندگان جدید از جمله ویل دورانت است که از این اندیشه و گرایش دفاع می کند.

او از قول اسکاروایلد میگوید: نقشه جهان نمائی که مدینه فاضله را نشان میدهد حتی ارزش این را ندارد که به آن نگاه کنند...

آنگاه می نویسد... آیا مدینه فاضله به تدریج تحقق می یابد، نفوس تربیت یافته عصر ما نظر مخالفی دارند و اعتقاد به بهبود حال بشر دیگر باب روز نیست آنکه اهل شک و تردید است میگوید تاریخ دوری و دایره ای است و هر صعودی را نزولی در پی است...

مدینه فاضله مانند شعری است از « اتر» که ما نفوس حساس خود را به وسیله آن برای تحمل درد اعمال جراحی تخدیر می کنیم.^(۳۲)

اما مسئله محققاً اینطور نیست تاریخ بشر جدای از کل جهان نیست و جهان رو به پیشرفت و تکامل دارد و تاریخ هم همینطور است.

بالاخره روزی مدینه فاضله و مدنیت کامله تحقق می یابد و همه نابسامانیها سامان میگیرد و همه مشکلات و بحرانها پایان می پذیرد.

البته این امر امروز افسانه مینماید ولی باید این را بدانیم که بسیاری از حقایق و واقعیتهای امروزی یک روز افسانه بودند.

یکروز بشر افسانه جام جم را در ذهن و زبان خود داشت می گفت: جمشید پادشاه باستانی ایران جامی داشت که وقتی از کار روزمره خود فراغت می یافت در مقابل آن می نشست و به تماشای صور گوناگون آن که منعکس کننده حوادث گذشته و جریانات روز کشور و جهان بود می پرداخت و امروز می بینیم آن افسانه در قالب تلویزیون این جام جهان نما صورت واقعیت به خود گرفت و به حقیقت پیوست.

یکروز بشر اسطوره قالی حضرت سلیمان (ع) را در تصویر ذهن خود داشت و بزرگترها آنها را برای کوچکترها نقل میکردند که یکی بود یکی نبود، غیر از خدا هیچکس نبود. حضرت سلیمان (ع) قالیچه ای بزرگ داشت و هر زمان که اراده میکرد و لازم میدید خود و یاران خاصش روی آن می نشستند و آن قالیچه از زمین بلند می شد و همچون ابر و سریعتر از آن در آسمان به حرکت در می آمد و آنها را به جایی که سلیمان (ع) میخواست و هر چند که دور بود میرساند و امروز

می بینیم بالن و هواپیما به وجود آمد و جای قالی سلیمان را گرفت و آرزوی بشر برآورده شد.

یک روز ژول ورن داستان خیالی سفر به کره ماه را می نویسد و روز دیگر آن به حقیقت می پیوندد .

اینها و امثال اینها همه بیانگر این واقعیت اند که حقایق از افسانه ها و اسطوره ها آغاز میشود و به عبارت دیگر افسانه ها و اسطوره ها اساساً بیانگر حقایق و واقعیاتی ذهنی اند که روزی، روزگاری در خارج صورت و عینیت خواهند یافت.

دنیای ما دنیای خیالی و سراب گونه نیست آنچه آرزو و میل حق است در خارج خیال و ذهن وجود دارد و یا وجود خواهد یافت احساس عطش و میل به آب دلیل وجود آب در خارج و امکان دسترسی به آن است .

حکماء و متکلمین اسلامی اصل زندگی پس از مرگ و معاد را از جمله بر پایه همین نکته اثبات مینمایند، میگویند : هر انسانی اشتیاق به زندگی جاوید دارد ، عاشق حیات ابدی است و از فنا و نابودی متنفر است و چون در قلمرو تکوین و جهان حقیقت (نه پندار) هیچ چیزی باطل و بیهوده نیست پس یک زندگی دائم و جاوید و همیشگی برای انسان وجود دارد .

تأسیس مدینه فاضله و تشکیل جامعه آرمانی و تحقق ایده های عالی انسانی یک خواسته بر حق و یک اصل است و کاملاً امکان پذیر می باشد و محققاً به واقعیت خواهد پیوست و تفکرات فلسفی آنرا تأیید می کند.

در اندیشه و بینش دینی و مذهبی ما نیز، این، به عنوان یک اصل اعتقادی قطعی به شمار می آید بر اساس این عقیده و بینش در آخرالزمان حضرت مهدی(عج) فرزند رسول خدا (ص) : فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب (علیهم السلام) امام دوازدهم ما که اکنون زنده و غائب است، ظهور می کند و این امید و خواسته بر حق جهانیان را محقق و عملی خواهد ساخت.

این اعتقاد اختصاص به مذهب شیعه و دین اسلام ندارد بلکه جزء اعتقادات اصلی دیگر ادیان نیز می باشد .

به طور کلی بر اساس اندیشه و اعتقاد همه ادیان و از جمله اسلام در آخرالزمان مردی الهی و آسمانی ظهور می کند و جهانی سرشار از پاکی و دانائی و وفور و سلامت و سعادت و شادی و شادکامی و آزادی و آرامش و حق و عدل خواهد ساخت و آرزوی دیرینه بشر را محقق خواهد نمود.

در کتب مقدس زرتشتیان به این ظهور مقدس اشاره شده و به عنوان یک اعتقاد دینی بر آن تأکید گردیده است. بر اساس این اعتقاد پیوسته دو نیروی متضاد خیر و شر یا نور و ظلمت یکی به نام اورمزد یا یزدان منبع روشنائی و دانش وسیع، و دیگری به نام اهریمن منشاء جهل و تاریکی و فساد، دائماً در گشایش و نزاع هستند تا زمانی سوشیانس ظهور کند و این زد و خورد سرانجام با شکست کامل اهریمن پایان پذیرد و ظلم و فساد و شروربدی به کلی از جهانی ریشه کن شود.

سوشیانس (نجات دهنده دنیا) دین را به جهان روا (رایج) کند و آزونیا (فقر و تنگدستی) همه را تباه کند و اهریمن را از دامان آفریدگان بازدارد و مردمان گیتی هم منش (هم فکر) و همگفتار و هم کردار باشند. (۳۳)

و در اوپانیشاد یکی از کتب مقدس هندوها چنین آمده است: کالکی مظهر دهم ویشنو در انقضای کلی جهان یا عصر آهن سوار بر اسب سفیدی در حالیکه شمشیر برهنه درخشانی به صورت ستاره دنباله داری در دست دارد ظاهر میشود و شیربان را تماماً هلاک می سازد و خلقت را از نو تجدید و پاکی را رجعت خواهد داد (۳۴)

و در عهد قدیم (کتاب تورات) مسطوراست:

اگر چه تأخیر نماید برایش منتظر باش زیرا که البته خواهد آمد و درنگ نخواهد نمود بلکه جمیع امتهای را نزد خود جمع می کند و تمامی قومها را برای خویشتن فراهم می آورد (۳۵)

از کثرت شیربان واهمه نداشته باش زیرا سرانجام همه آنها نابود خواهند شد (۳۶)

آسمانها عدالت او را اعلام می کنند و جمیع اقوام جلال او را می بینند و پرستندگان بتهای تراشیده خجل میشوند (۳۷)

مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد... و به جهت مظلومان زمین به راستی حکم خواهد نمود، کمر بند کمرش عدالت خواهد بود و کمر بند میانی اش امانت. گزگ بابره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهند خوابید و گوساله و شیر و پرواری با هم، طفل کوچک آنها را خواهند راند^(۳۸) و در عهد جدید (انجیل) آمده است: زنهاری کسی شما را گمراه نکند از آن رو که بسا به نام من آمده خواهند گفت که من مسیح هستم و بسیاری را گمراه خواهند کرد و جنگها و اخبار جنگها خواهید شنید زنهاری مضطرب نشوید زیرا که وقوع همه اینها لازم است لیکن انتها هنوز نیست... همه اینها آغاز دردهای زه است... آنگاه انتها خواهد رسید... اینک شما را از پیش خبر دادم... همچنانکه برق از مشرق ساطع شده تا به مغرب ظاهر میشود، ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد... و پسر آسمان را بینند که بر ابرهای آسمان با قوت و جلال عظیم می آید...^(۳۹)

و در قرآن میخوانیم: قل ان اصبح ماؤکم غوراً فمن یأتیکم بماء معینی^(۴۰) بگو به آنان، اگر آبهای (سرزمین) شما در زمین فرو رود چه کسی دوباره آنرا جاری می سازد و در دسترس و اختیار شما قرار میدهد.

و در تفاسیر، آمده است که امام محمدباقر (ع) فرمود: ان الایة نزلت فی الامام القائم (ع) یقول ان اصبح امامکم غائباً عنکم لا تدرن این هو فمن یأتیکم بامام ظاهر یأتیکم باخبار السموات و الارض و حلال الله و حرامه ثم قال: والله ما جاء تأویل هذه الایة و لا بدان یجیی تأویله^(۴۱) این آیه درباره امام قائم و حضرت مهدی (ع) نازل شده است میفرماید اگر امام شما پنهان گردد و نمی دانید کجا است چه کسی او را برای شما ظاهر می کند و میفرستد تا اخبار آسمانها و زمین و مسائل حلال و حرام خدا را برای شما بازگو نماید. به خدا سوگند تأویل این آیه نیامده ولی سرانجام خواهد آمد.

در روایات ما آمده: حضرت مهدی (عج) همه حاکمان جبار و قلدرمابان ستمگر و مفسدان را از بین میبرد و حکومت جهانی واحد تشکیل میدهد که در سراسر آن فقط یک دین وجود دارد و آن اسلام است.

در روایت است که رسول خدا (ص) به علی (ع) فرمود: *الائمة بعدی اثنی عشر اولهم انت یا علی و اخرهم القائم الذی یفتح الله عز و جل علی یدیه مشارق الارض و مغاربها* ^(۴۲) - امامان بعد از من دوازده نفرند اول آنها تو هستی ای علی و آخرین آنها قائم ما است که خداوند شرق و غرب جهان را به دست او می گشاید.

و در روایت دیگر است که امام صادق (ع) فرمود: *اذا قام القائم لایبقی ارض الا نودی فیها شهادة ان لا اله الا اله و ان محمداً رسول الله* ^(۴۳) - وقتی قائم ما ظهور کند جائی در روی زمین نمی ماند جز اینکه بانک اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله در آن بلند است.

در روایات ما آمده: مهدی مردی است که حکمت و دانش دوست و در دوران حکومتش علم و دانش توسعه و گسترش یابد و فراگیر شود. از امام علی (ع) نقل شد که فرمود: *قد لبس للحکمة جنتها و اخذها لجميع ادبها من الاقبال علیها و المعرفة بها و التفرغ لها فهی عند نفسه ضالته التي یطلبها و حاجته التي یسئل عنها...* ^(۴۴) زره حکمت و دانش برتن دارد و با تمامی لوازم و ادب کامل آنرا فرا گرفته است و حکمت گمشده او است و همواره آنرا جستجو می کند و خواسته او است که برای کسب و به دست آوردنش پرس و جو می نماید.

و از امام باقر (ع) نقل شد که فرمود: *اذا قام قائماً وضع یدیه علی رؤس العباد یجمع به عقولهم و کملت به احلامهم* ^(۴۵) - هنگامی که قائم ما ظاهر شود و قیام کند خداوند دستش را بر سر بندگان می گذارد و بوسیله آن عقول آنها را جمع و افکارشان کامل می نماید.

و نیز از آن حضرت نقل شد که فرمود: *تؤتون الحکمة فی زمانة حتی ان المرّة لتقضى فی بیتها بکتاب الله و سنته رسول الله* ^(۴۶) خداوند در زمان او علم و حکمت را گسترش می دهد تا آنجا که زنان در درون خانه به کتاب خدا و سنت رسول خدا حکم مینمایند.

در روایات ما آمده: در حکومت مهدی (ع) همه زمین آباد میشود و همه چیز فراوان میشود و فقیر و نیازمندی باقی نمی ماند.

از رسول گرامی اسلام نقل شد که فرمود: *یبلغ سلطانه المشرق والمغرب و یظهر له الكنوز و لایبقی فی الارض خراب الا یعمره* ^(۴۸) دامنه حکومتش شرق و

غرب را فرا میگیرد و گنجهای زمین برای او ظاهر و کشف میشود و هیچ ویرانه ای در زمین باقی نمی ماند مگر آنکه همه آنها را آباد می سازد .

در روایات ما آمده : در دوران امامت و حکومت مهدی مدینه فاضله انسانی تشکیل و تأسیس میشود به طوری که در همه جا امنیت و آزادی و عدالت حاکم میگردد تا آنجا که چهارپایان و درندگان در کنار هم بسر میبرند و یک زن جوان از شرق عالم به غرب عالم میرود (و بالعکس) و تنها است و کسی مزاحم او نمی شود (و این کنایه از وجود امنیت و آزادی و عدالت شدید در جامعه است) .
و از پیغمبر (ص) نقل شده که فرمود : لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذالک الیوم حتی یبعث رجلاً صالحاً من اهل بیتی یملأ الارض عدلاً و قسطاً کما قد ملئت ظلماً و جوراً^(۴۹)

اگر باقی نمانده باشد از عمر دنیا مگر یک روز خداوند انرا آن قدر طولانی می کند تا مردی شایسته از اهل بیت مرا برانگیزد و جهان را پر از عدل و داد کند همانطور که پر شده بود از ظلم و جور .

و مردی به نام عیسی بن صبیح میگوید زمانی در محبس بودم و ابومحمد امام حسن عسکری نیز در حبس افتاده بود. روزی به من فرمود تو شصت و پنج سال و چندماه و روزی عمر داری ، کتاب دعائی به همراه داشتم که تاریخ ولادت من در آن نوشته شده بود، به آن مراجعه کردم و همانطور که او فرموده بود بعد به من فرمود. فرزندی داری؟ گفتم: نه و او دست به دعا بلند کرد و عرض کرد خدایا به او پسری عطا کن که بازو و کمک او باشد و بعد به این شعر تمثیل جست

من کان ذاولد یدرک ظلّامته ان الذلیل الذی لیست عضد
هر کس صاحب فرزندی باشد داد او را میگیرد و ذلیل کسی است که بازو و یآوری ندارد.

من عرض کردم آقا تو چطور فرزندی داری ؟ فرمود آری به خدا قسم به زودی خداوند پسری به من کرامت می کند که پر می کند زمین را از عدل و داد اما الآن فرزندی ندارم و بعد به این دو شعر متمثل شد

لعلک یوماً ان ترانی کانما بنی حوالی الاسود اللوابد
فان تمیماً قبل از یلدا لحصی اقام زماناً و هو فی الناس واحد^(۵۰)

۶- نقدی بر تاریخ طبیعی *

تاریخ انسانی و تاریخ طبیعی

تاریخ همانطور که در گذشته اشاره کردیم دارای دو بخش است: تاریخ انسانی و تاریخ طبیعی در تاریخ انسانی از تحولات مدنی، سیاسی، اقتصادی، عقیدتی، علمی فرهنگی، صنعتی و هنری که در زندگی انسان پدید می‌آید گفتگو می‌شود و در تاریخ طبیعی از تحولاتی که در کل طبیعت یا پدیده خاصی از آن از جمله در طبیعت نوع انسان انجام گرفته یا می‌گیرد گفتگو می‌شود. در تاریخ طبیعی بحث میشود که:

جهان هستی از جمله منظومه شمسی ما چگونه به وجود آمد؟
زمین و خشکیها و اقیانوسها و کوههای آن چگونه پدید آمده و چند سال عمر دارند و از آغاز تاکنون چه تحولاتی یافته‌اند؟

مس، طلا، نفت، گاز و کلاً مواد معدنی چه مقدار زمان و چه مراحل را طی کرده‌اند تا به این صورت درآمده‌اند؟

حیات از کجا و چگونه و از چه زمانی آغاز شده است؟

گیاهان و جانوران و بالاخره انسان از چه چیز و چگونه به وجود آمده و نهایتاً چگونه به این صورت درآمده‌اند؟

سرگذشت انسان خواه در شکل فردی و خواه در شکل اجتماعی‌اش برای انسان جالب و شیرین است ولی جالبتر و شیرین‌تر از آن، تاریخ طبیعی و چگونگی مراحل پیدایش جهان و انسان و رسیدن به این مرتبه است.

بهرحال تاریخ‌نگاری در بخش انسانی سابقه بسیار قدیمی دارد و مسلماً جلوتر از چهار هزار سال قبل آغاز شده است. بحث در طبیعت و به عبارت دیگر بحث در تاریخ طبیعت نیز همانند بحث در تاریخ انسان قدیمی است و سابقه آن به قرن پنجم قبل از میلاد به دوره یونان باستان و حتی جلوتر از آن میرسد ولی نقطه اوج این بحث از قرن هیجدهم میلادی- قرن دوازدهم هجری- به بعد بوده است.

* یاد آوری - خلاصه این مقاله در شماره دوم سال اول (۱۳۷۳) مجله علمی پژوهشی دانشگاه علوم کشاورزی و منابع طبیعی گرگان چاپ شده است.

آیا تاریخ طبیعی علمی است؟

پرسیده می شود آیا آنچه که درباره تاریخ طبیعی و پیدایش جهان و پدیده‌های آن و به تعبیر دیگر درباره سرگذشت جهان طبیعت گفته شد یا می شود ، می تواند مورد قبول باشد . جوابش یک کلمه است : البته می تواند قابل قبول باشد ولی در عین حال می تواند قابل قبول هم نباشد .

تاریخ ، اساساً قابل تردید و تشکیک است و این تردید و تشکیک در بخش تاریخ طبیعی به مراتب بیشتر از تردید و تشکیک درباره تاریخ انسانی است . این سخن بر پایه تحلیلی است که خود نظریه پردازان تاریخ طبیعی بر آن تکیه می نمایند .

تاریخ طبیعی که این نظریه پردازان بر آن تأکید دارند کلاً بر اساس یافته‌های علوم طبیعی و تجربی استوار است و می دانیم که علم ، همواره رو به تحول و تکامل است و چهره جهان از این نظر روز به روز تغییر می کند . با توجه به این نکته بسیار ساده لوحانه است اگر بخواهیم نظریات و فرضیه‌هایی را که در رابطه با طبیعت و پیدایش جهان و پدیده‌های آن ارائه شده یا می شود بپذیریم و به عنوان یک سلسله قوانین و اصول قطعی و کلی درباره آنها قضاوت نماییم .

اجمال مطلب این است و اما تفصیل آن :

نظریه پردازان تاریخ طبیعی ادعای علمی بودن این نظریه‌ها و فرضیه‌ها را دارند و به صورت قطعی و کلی از آن یاد می نمایند ولی آیا واقعاً این فرضیه‌ها علمی است ، و آیا فرضیه‌های علمی حتماً درست است؟ جواب هر دو پرسش منفی است . یک فرضیه علمی آن است که بتوان آنرا به بوته تجربه و آزمون نهاد ولی این فرضیه‌ها اساساً قابل تجربه نیست و بنابراین نمی تواند علمی باشد و بر فرض غلط چنانچه علمی نیز باشد در کل می تواند درست باشد یا اصلاً درست نباشد .

این سخن که هر فرضیه علمی می تواند درست باشد یا نادرست ، خود یک اصل است و بر پایه قانون و تعریف علم استوار است .

امروز این اصل مطرح است که قوانین علمی از کلیت و قطعیت برخوردار نیست و به جزم و قاطعیت نمی شود درباره آن قضاوت و حکم کرد . امروز حتی

تعریفی که تاکنون از علم می‌شد مورد تردید قرار گرفته است تا چه رسد به اصول و قوانین آن. گفته می‌شد: نظریات علمی آنست که قابل اثبات باشد؛ ولی کارل ریموند پوپر آمد و برخلاف این تعریف اظهار داشت: نظریات علمی آنست که قابل ابطال باشد. (۱)

نیوتون دانشمند سرشناس فیزیک تصور می‌کرد که علم، کشف قوانین موجود در طبیعت است و از این نظر هر نظریه علمی بیانگر روابط موجود در میان پدیده‌ها است و جنبه عینی و واقعی دارد ولی بعدها انیشتین آمد و تئوری نسبیت را اظهار داشت و گفت: قوانین علمی کشف روابط ثابت میان پدیده‌ها نیست، بلکه تنها استنباطات دانشمندان می‌باشد با این تئوری، کل مفاهیم فیزیک که قبلاً به صورت قانون و تعریف پذیرفته شده بود دگرگون شد، مثلاً جرم و زمان دیگر به عنوان کمیت‌های ثابت پذیرفته نمی‌شود و قوانین مکانیک نیوتونی در محدوده خاصی قابل قبول می‌باشد.

در اینجا رشته کلام را به دست یکی از نویسندگان غربی - گوردون چایلد - که از ناپایداری و از عدم قطعیت و کلیت علم و یافته‌های آن سخن می‌گوید می‌دهیم:

گوردون چایلد می‌گوید: ارزش قوانین علمی در این است که قواعد کلی برای هر چیز به دست می‌دهد اما اکنون همه در این مطلب اتفاق نظر دارند که حتی در دقیقترین علوم، قوانین آن چنانکه می‌نمایند، دقت و صراحت مطلق را ندارند، برعکس، این قوانین بر مبنای امکان گردآوردن آحاد و افراد نامحدود در تحت یک کلیت استوارند ولی شمول و انطباقشان بر تک اشیا و رویدادها بسیار محدود است. این نکته در مورد قوانین (مندل) به وضوح مشهود است؛ هیچ عالم وراثت شناسی دعوی آنرا ندارد که می‌تواند به مدد قوانین مندل، پیشگوئی کند که کدام جوجه از نوع (X) و کدام از نوع (Y) از آب در خواهد آمد، همین مطلب در مورد فیزیک نیز عیناً صادق است. آنچه به عنوان اصل عدم تعیین مصطلح شده مبین آنست که هر چند میزان سرعت یک الکترون را بدانیم باز حتی از برآورد تقریبی وضعیت آن در یک لحظه معین ناتوانیم. (۲)

اگر علم عبارت بود از کشف قوانین؛ باید اولین دانشمندی که قانون و اصلی را کشف می‌کند مسئله را تمام کند و دیگر جایی برای نقد و بررسی آن باقی نماند در صورتی که می‌بینیم مطلب این چنین نیست. این نشان می‌دهد که قوانین علمی اساساً قوانین کشفی نیست و به عبارتی دیگر جز یک سلسله تئوریه‌ها و برداشتهای دانشمندان از طبیعت نمی‌باشد.

در اینجا تذکار این نکته لازم است که این اصل: «هر فرضیه علمی می‌تواند درست باشد یا درست نباشد» مفهومی است که هیچ فرضیه علمی را نمیتوان به صورت یک اصل و قانون قطعی و کلی پذیرفت. پذیرفتن این اصل به این مفهوم به اصطلاح منطقی خودش خودش را نقض می‌کند زیرا پس از طرح این اصل بلافاصله میتوان گفت: بنابراین خود این اصل هم نمی‌تواند درست باشد این اصل «هر فرضیه علمی می‌تواند درست باشد یا درست نباشد» مفهومی است که اساساً فرضیه‌های علمی بر دو گونه است بعضی درست است و بعضی نادرست.

این را ما قبول داریم که همه قوانین شناخته شده طبیعت فرضیه است ولی این را نمیتوانیم بپذیریم که هیچ فرضیه‌ای قانون نیست زیرا پذیرفتن این فکر به ایده‌آلیسم و انکار حقایق عالم خارج از ذهن می‌انجامد و بطلان چنین امری از بدیهیات است.

بهر حال آنچه می‌توان گفت این است که بعضی فرضیه‌ها قانون است اما فرضیه‌های مربوط به تاریخ طبیعی و پیدایش جهان و پدیده‌های آن به مفهوم واقعی کلمه فرضیه است و به عنوان یک قانون و یک اصل قطعی و کلی نمی‌توان از آن یاد کرد.

از مجموع آن چه که فوقاً بیان شد به دست می‌آید که دانشمندی که در زمینه طبیعت تحقیق کرده و می‌کند نظریات آنها جز یک سلسله فرضیه‌های مبتنی بر حدس و گمان نیست و روی همین جهت غالباً پس از مدتی مردود اعلام و کنار گذاشته می‌شود.

به عنوان نمونه :

بوفون فرانسوی به قول خود با شواهد و دلایل، سن زمین را هفتاد و پنج هزار سال تعیین نمود و سولاس انگلیسی از راه رسوب گذاری در دریا، سن زمین را بین بیست و شش تا هفتاد و پنج میلیون سال معین کرد و جولی ایرلندی از راه منشأ نمکهای دریا، سن زمین را تا حدود نود الی صد میلیون سال تعیین نمود اما تمام اینها چون بر پایه حدس و گمان بود و هیچگونه مبنای علمی و فلسفی نداشت پس از مدتی باطل تلقی گردید و کنار گذاشته شد و امروز این طرح پذیرفته شد که از راه تجزیه عناصر رادیواکتیو و تبدیل اورانیوم به سرب به محاسبه سن زمین و پدیده‌های آن پردازند .

براساس این نظریه یک گرم اورانیوم در هر میلیون سال $\frac{1}{7000}$ گرم سرب تولید می‌کند. این سرعت تحت تأثیر هیچگونه تغییری در حرارت و فشار قرار نمی‌گیرد. اندازه‌گیری نسبت اورانیوم (قدیمی) به سرب (جدید) در کانه‌های اورانیوم‌دار تعیین کننده سن سنگهایی است که حاوی آن هستند. (۳)

این اندیشه و نظر بشر امروز در این زمینه است و لابد فردا یا پس فردای دیگر این طرح نیز کنار گذاشته شده و طرح دیگری جایگزین آن خواهد گردید. اینها نشان میدهد که آنچه درباره تاریخ طبیعت و پیدایش جهان و پدیده‌های آن گفته شده یا می‌شود هیچکدام آن قطعیت و کلیت ندارد و اساساً نمی‌توان آن را باور نمود حقیقت این است که تاکنون کسی نتوانسته به تاریخ جهان پی ببرد و هنوز کسی نتوانسته بفهمد جهان و پدیده‌های آن از کجا و از کی و چگونه آغاز و وجود یافته و تاکنون چه مراحل را گذرانیده و بالاخره به کجا خواهند انجامید و شاید این راز برای همیشه لاینحل و ناگشوده و ناشناخته بماند و شاید بهترین سخن در این زمینه این باشد که با شاعر هم‌صدا شویم و بگوییم:

ما زآغاز و زانجام جهان بی خبریم اول و آخر این کهنه کتاب افتاده

فرضیه حیات

یکی از بحثهای اساسی در تاریخ طبیعی بحث از چگونگی خلقت موجودات زنده است. این بحث از مسائلی است که از زمانهای بسیار دور همواره مطرح بوده و عقاید گوناگونی درباره آن اظهار شده است.

یکی، عقیده فیکسیسم است که براساس، آن موجودات زنده اعم از گیاه و حیوان، از همان آغاز، به همین صورت بوده و هیچگونه تغییری در آن حاصل نشده است. یعنی از همان اول، زردآلو زردآلو، و گلابی گلابی، چنار چنار، ماهی ماهی، مرغ مرغ، میمون میمون، و بالاخره انسان انسان بوده است.

این عقیده برپایه ظواهر متون مذهبی استوار است و بسیاری از دانشمندان نیز از آن جانبداری و دفاع کرده و می نمایند، از جمله آنها می توان ارسطو را در میان دانشمندان قدیم، و شارل دولینه و کوویه را در میان دانشمندان جدید نام برد. از سخنان دانشمند اخیرالذکر (کوویه) است که می گوید: انواع همان اند که خداوند آنها را از آغاز پیدایش به صورت مختلف آفریده است.^(۴)

عقیده دیگر ترانسفورمیسم است که براساس آن، موجودات زنده، حیات خود را از یک موجود زنده بسیار ریز و ساده آغاز کرده و بتدریج تحول و تنوع و تکامل یافته و بصورت گوناگون امروزی رسیده اند.

از طرفداران این نظریه، دانشمند نامدار یونان باستان امیدگلس را نام می برند و برخی نیز این نظریه را به جمعیت سیاسی و علمی و دینی دوره اسلامی، معروف و موسوم به اخوان الصفا، نسبت می دهند ولی نقطه اوج آن از دوره رنسانس علمی اروپا از قرن هیجدهم به بعد بوده است و از مدافعان اصلی آن در این دوره می توان: سنت هیلر، لامارک، داروین، لومونوسف، ارنست هگل و عده دیگر از دانشمندان علوم طبیعی را نام برد.

حمید امین، نویسنده جزوه «مقدمه‌ای بر تاریخ» این عقیده را این طور شرح می دهد:

اما ببینیم جهان از کجا به وجود آمده و چگونه تکامل یافته است: می گویند که زمین و منظومه شمسی از غبارهای کیهانی به وجود آمده اند؛ این مسئله‌ای است که احتیاج به بحث جداگانه دارد. اما می دانیم که ابتدا زمین گلوله‌ای آتشین بود. پس از آن به خاکستر نشست و پوسته سردی روی گلوله آتشین را پوشاند ولی درون زمین همچنان گداخته باقی ماند.

در روی پوسته سرد زمین پستی و بلندی‌ها به وجود آمدند و در اثر فعل و انفعالات شیمیائی آب به وجود آمد و پستی‌های زمین را پر کرد و قسمت اعظم

زمین را دریاها فرا گرفتند. در درون آب نیز در اثر ترکیبات شیمیائی خاص، حیات به وجود آمد. موجود زنده ابتدا تک یاخته‌ای بود و سپس پریاخته‌ای شد و آنگاه در شرایط مختلف به صورتهای گوناگون درآمدند و به ماهیها و سایر جانوران دریائی تبدیل شدند. نوع خاصی از ماهی هم به دوزیستی تبدیل شد. دوزیستی‌ها نیز به خزندگان ابتدائی و آنان نیز به پستانداران، و پستانداران به میمونها و آنگاه به میمونهای آدم‌نما و پس از آن به انسان تبدیل گردیدند.^(۵)

بدین ترتیب طرفداران ترانسفورمیسم می‌پندارند که توانستند تاریخ آفرینش جهان و انسان را بنگارند و در همین رابطه ارنست هگل آلمانی بیولوژیست معروف شرح میدهد: که بشر در طول تاریخ ۲۲ بار تحول و تکامل یافته تا به صورت کنونی رسیده است.^(۶)

این دو نظریه است در زمینه تاریخ طبیعی موجودات زنده که همانند سایر نظریات علمی بر پایه حدس و گمان استوارند و مورد شک و تردید می‌باشند و بنابراین نمی‌توان هیچکدام از آنها را بصورت یک قانون و اصل قطعی و کلی پذیرفت.

در این میان نظریه ترانسفورمیسم (فرضیه تحول و تکامل تدریجی انواع موجودات زنده) مورد بحث و تردید و تشکیک بیشتر است.

اجازه بدهید در اینجا قدری درباره این نظریه که خیلی‌ها روی آن تأکید دارند بحث کنیم و به نقد علمی آن پردازیم.

قبلاً یادآوری می‌کنم که این دید نقادانه بر این نظریه به این معنی نیست که بنده از طرفداران فیکسیسم هستم و قائل به ثبات انواع موجودات زنده اعم از گیاه و حیوان می‌باشم، نه، من ادعای ترانسفورمیستها را که بر علمی و قطعی بودن نظریه خود تأکید و اصرار دارند قبول ندارم همانطور که بر علمی و جزمی بودن فیکسیسم نیز اعتقاد ندارم بلکه فیکسیسم و ترانسفورمیسم هر دو را محتمل می‌دانم.

به هر حال ترانسفورمیسم - همانطور که اشاره کردم - یک فرضیه است همانند سایر فرضیه‌ها و هیچ دلیل متقنی برای اثبات آن وجود ندارد و آنچه که برای اثبات آن گفته شده و یا میشود همه شواهدی ضعیف است و از اثبات مدعا

قاصر است. این نظر خیلی از اندیشمندان بزرگ در این زمینه است. یکی از این گروه اندیشمندان «کارل ریموند پوپر» دانشمند سرشناس غربی معاصر است. پوپر این بحث را به صورت یک سؤال و اینطور مطرح میکند: آیا ممکن است قانون تکاملی وجود داشته باشد؟ و آنگاه چنین پاسخ میدهد: اعتقاد من آن است که جواب این سؤال باید «نه» باشد و اینکه جستجوی قانون «نظم تغییر ناپذیر» در تکامل محتملاً نمیتواند در داخل میدان روش علمی خواه درزیست‌شناسی یا در جامعه‌شناسی واقع شود.^(۷)

یکی دیگر از این گروه دانشمندان، مرحوم استاد علامه بزرگوار محمدحسین طباطبایی صاحب تفسیر معروف المیزان است. علامه طباطبایی، ترانسفورمیسم را صرفاً فرضیه و مورد تردید و تشکیک میداند، چرا که برپایه علوم طبیعی و تجربیات آن استوار است و نتایج آن اساساً غیرقابل اعتماد و ناپایدار می‌باشد.

می‌گوید: این فرضیه صرف فرضیه است و ادله‌ای که برای آن اقامه کرده‌اند از اثباتش قاصر است و شواهدی بیش نیست و آن ادله عبارت است از تشریح تطبیقی و جنین‌های حیوانات و فسیل‌های یافته شده در حفاریات.^(۸)

می‌گوید: فرضیه تطور انواع، فرضیه‌ای است حدسی که اساس آنرا علوم طبیعی امروز تشکیل داده که ممکن است روزی دیگر فرضیه‌ای قوی‌تر جای آنرا بگیرد چون علم هیچ وقت توقف نمی‌کند و همواره رو به پیشرفت و دامنه مباحث علمی رو به گسترش است.^(۹)

و اینک نکاتی چند در نقد و بررسی این نظریه:

الف - پیشگامان فرضیه تحول و تکامل در قرون جدید: لامارک، داروین ... این فرضیه را بر پایه چهار اصل: تنازع بقاء و انتخاب اصلح و وراثت و سازش با محیط استوار می‌کردند.

بر پایه این اصول افزایش تدریجی موجودات موجب بروز کشمکش و درگیری بین آنها میشود (تنازع بقاء) و در این میان، آن موجود که قوی‌تر است و صلاحیت طبیعی و هماهنگی و تناسب بیشتری برای ماندن دارد به طور طبیعی

باقی میماند (انتخاب طبیعی و انساب و اصلاح) از طرفی هر اختلاف و دگرگونی که در پدر و مادر و به تعبیر کلی تر در نسل قبل به عنوان یک صفت جدید پیدا میشود بعینه به نسل بعد انتقال می یابد و ثابت میماند (وراثت) و بالاخره از طرف دیگر چنانچه تغییری در محیط زندگی موجودات زنده روی دهد این امر سبب تغییر در وضعیت اندام این موجودات می گردد بدین ترتیب عضوی که به کار نمی آید کم کم رو به تحلیل گذارده و از بین می رود و عضوی که مناسب با محیط جدید آنها است در آنها به وجود می آید و می ماند (سازش با محیط)

بر هر یک از این اصول چهارگانه اشکالات و انتقاداتی وارد است و ذکر آنها از حوصله این مقال خارج است. فقط به یک نکته آن اشاره می نمایم.

براساس این اندیشه، موجودات زنده به تدریج تنوع و تکامل، یافته و به صورت کنونی درآمده اند و این تنوع و تکامل مولود عوامل چندی از جمله نیاز و استعمال است.

لامارک و پیروان او میگویند: احتیاج و استعمال خالق عضوند آنان میگویند: اجداد زرافه چون در اراضی صحرائی که کم علف بوده زندگی می کردند ناچار بودند که از برگ درختان هم تغذیه کنند و بر اثر کوششهای فراوانی که برای دست یافتن به شاخ و برگ درختان به کار میبردند رفته رفته گردن آنها دراز شده و زرافه های امروزی می توانند تا شش متر سر خود را بالا ببرند اما همانطور که «امیل گووینو» میگوید:

پیروان این فرضیه از یاد میبرند که اگر اجداد زرافه بر اثر کوشش گاهی می توانستند به کوچکترین شاخه های بالا برسند بچه های آنان که نمی توانستند سر خود را تا این حد بلند کنند بایستی اجباراً نابود شده باشند.^(۱۰)

اشکال بزرگ دیگر آنکه: اگر ساختمان همه اعضاء یک موجود زنده مانند گردن زرافه و پرده های ساده لای انگشتان اردک و غاز بود که بر اثر نیاز و استعمال به وجود بیایند، می شد این سخن را قابل مطالعه دانست در صورتیکه ساختمان بعضی اندام، در موجودات زنده، گاهی به قدری مهم و پیچیده و تو در تو است که وقتی به درد میخورد و در دوام حیات به موجود کمک می کند که آن اندام به طور کامل و یکجا - نه تدریجی - پیدا شود.

می‌توانیم چشم را مثال بزنیم. اگر چشم به طور تدریجی و درازمدت برای موجود زنده - مثلاً برای انسان - پیدا شده باشد مسلماً به هیچ وجه نمی‌توانست کمکی به بقاء آن موجود بکند تا به اصطلاح بر اثر انطباق و سازش با محیط از غربال انتخاب طبیعی و اصلح و انطباق بدر آید و باقی بماند.

ب - طرفداران ترانسفورسیسم - مخصوصاً پیروان این نظریه در دورانهای بعدی - برای اثبات تئوری‌شان به دلایلی استناد می‌کنند که از جمله آنها فسیل‌شناسی و جنین‌شناسی مقایسه‌ای و تشریح تطبیقی و مشابهتهای ساختاری در بدن است.

(فرانک، اچ، تی رودز) در کتاب «تکامل» می‌گوید: وحدت جهان جانداران از این واقعیت آشکار می‌گردد که نزدیک ۱/۵ میلیون نوع گیاه و حیوان با وجود گوناگونی شکل و تنوع عادات همه مسائل اساسی زندگی را به شیوه‌ای یکسان حل می‌کنند، همه از نظر ترکیب شیمیائی، ساخت سلولی، فرایند حیاتی، الگوهای حیاتی، تولید مثل، قدرت سازگاری و رشد، به یکدیگر شبیه‌اند و نیز در ارتباط متقابل یا محدودیت موجود میان همه موجودات زنده، سهمی مشترک دارند. اگر هر نوع کاملاً جدا از دیگر انواع آفریده شده باشند پس چرا همه آنها خصوصیات اساسی مشترک دارند.^(۱۱)

حمید امین در جزوه (مقدمه‌ای بر تاریخ) می‌گوید:

بقایای جسد حیوانی، پیدا شده که آنرا (استرالوپیتکوس) یا میمون جنوبی نامیده‌اند و دیرین‌شناسان معتقدند که انسان از فرزندان این میمون است.^(۱۲)

و نیز می‌گوید: در جنین انسان در آغاز، آثار برانشی مشاهده میشود ولی بعداً این آثار از بین می‌رود، پیدا است که این آثار از اجداد آبری انسان (ماهیه‌ها) به ارث رسیده است و این ثابت می‌کند که جد اعظم انسان ماهی بوده است.^(۱۳)

و نیز می‌گوید: در جنین سه تا شش ماهه انسان موها سراسر بدن را می‌پوشاند و این موها قبل از تولد می‌ریزد، پیدا است که انسان این موها را از اجداد پشمالویش به ارث برده است.^(۱۴)

و نیز می‌گوید: تشریح تطبیقی بدن میمونهای آدم نما و انسان ثابت کرده است که انسان پسر عموی گوریل و شمپانزه است.^(۱۵)

و نیز میگوید: وجود آپاندیس (روده کور) در انسان نشانه ای از اجداد نشخوار کننده انسان میباشد. ^(۱۶)

در هر حال طرفداران ترانسفورسیسم سعی می کنند با مقایسه بین انواع موجودات زنده و سنگواره‌های کشف شده و توجه به مشابهت‌های بین اندام جانداران و همچنین توجه به مشابهت‌های جانوران در دوران جنینی و بالاخره بیان مشابهت‌های آنها از نظر ترکیبات مواد بدنی و رفتارهای طبیعی و فیزیولوژیکی، وحدت بین جهان جانداران را اثبات کرده و برای تحول و دگرگونی و تکامل موجودات و انسان دلایلی دست و پا نمایند.

به راستی که باید گفت جل الخالق!

نمی‌دانم چرا بعضی اصرار دارند برای اثبات هر نوع ظن و گمان خود اولاً آنرا یک امر یقینی و قطعی قلمداد کرده و ثانياً برای آن به دلایلی که اصلاً یقینی و قطعی نیست استناد نمایند.

آیا واقعاً آپاندیس در انسان همانند سیرابی در نزد نشخوار کنندگان - گوسفندان و گاوان - است که بر اثر تغییر وضعیت تغذیه انسان تغییر یافته و به این شکل درآمده است و نشانه آن است که انسان از تبار و نسل نشخوار کنندگان می باشد یا به عقیده دیگران همان کیسه هوا در نزد ماهیان است که بر اثر بیرون آمدن از آب و تغییر وضعیت زیستی وی، به این صورت درآمده است و دلیل آن است که جد چندم انسان ماهی بوده است

به راستی که باید گفت جل الخالق و مرحبا به این کشف.

اگر مطلب چنین است پس من هم می توانم ادعا کنم که پستان روی سینه مردان همان پستان روی سینه زنان است و دلیل و نشانه آن است که در دوران ابتدائی حیات بشر، زن و مرد هر دو کودک خود را شیر میدادند ولی بعدها به دلیل ضعیفتر بودن جنس مونث و قوی‌تر بودن جنس مذکر، زن در داخل خانه ماند و به رسیدگی کارهای درون خانه و حضانت و پرورش کودک پرداخت و مرد در بیرون خانه به دنبال شکار و حیازت و به دست آوردن مایحتاج زندگی رفت و چون دیگر از پستان خود جهت شیردادن به بچه استفاده نکرد به تدریج شیر در

پستان وی خشک شد و کم کم پستان کوچک و کوچکتر شد تا اینکه بالاخره به صورت زگیلهای طبیعی بیفائده روی سینه‌اش باقی ماند؟!

ج - یکی از پایه‌های مهم و اساسی در تحول و تکامل موجودات زنده که در بیان لامارک و داروین و کلاً طرفداران ترانسفورمیسم در سابق مطرح‌نبوده و بعداً مطرح شده است اصل جهش یا به اصطلاح «موتاسیون» است .

از جمله نکاتی هم که در این رابطه عنوان شده این است که بعضی از عوامل، از جمله اشعه ایکس و اشعه گاما و تغییردما و مواد شیمیائی گوناگون، جهش را هستند.

از جمله پایه گذاران این اصل « هوگودووریس » استاد گیاه شناس دانشگاه آمستردام متوفای ۱۹۳۵ میلادی است.

دووریس، مکانیسم وراثت صفات را در پامچال بررسی کرد وی بیش از پنجاه هزار گیاه و صدها هزار گل آنها را بررسی کرد و با موارد نادری روبرو شد که غیرعادی بودند. این نمونه‌ها جثه‌ای بسیار بزرگتر یا کوچکتر از معمول داشتند یا عده گلبرگهایشان دو برابر عده معمولی بود وقتی آنها را با هم ترکیب می‌کرد اولاد همانند خود بوجود می‌آوردند دووریس اینگونه گلها را جهش یافته نامید و جهش را عامل صفات نو دانست. وقتی دووریس مطالبی را که دیگران درباره وراثت نگاشته بودند مطالعه کرد به کشفیات «مندل» برخورد. این جهشها در واقع صفات واقعاً جدیدی بودند که باعث تکامل، از طریق انتخاب طبیعی می‌شوند.^(۱۷)

در این مورد آنچه می‌توان گفت این است که انصافاً نمیتوان جهش را نفی و انکار کرد. در انواع موجودات جهش اتفاق افتاده و باز هم اتفاق می‌افتد ولی آنچه مسلم است این است که جهش فقط نوساناتی در نوع ایجاد می‌کند اما در کل نمیتواند مبدأ پیدایش یک نوع جدید از موجودات بشود و پایدار بماند.

جهش کلاً بر دو گونه است: ساده و عمیق

شکل ساده آن به این صورت است که مثلاً در گل پامچال معمولی نمونه‌ای دیگری که مثلاً تعداد گلبرگهای آن دو برابر گل پامچال معمولی است بوجود آید، و از مرغی که پرهای معمولی دارد مرغی با پرهای ابریشمی پدید آید و از گوسفند معمولی که دارای پشمهای معمولی است گوسفند مرینوس و دارای پشمهای

لطیف بوجود آید ولی باید توجه داشت که در تمام این موارد نسل بوجود آمده از نوع همان نسل پیش است یعنی گل دومی باز هم پامچال است نه مثلاً شب بو و همچنین مرغ پدیدآمده، همان مرغ است نه مثلاً غاز و بالاخره گوسفند مرینوس باز هم گوسفند است نه مثلاً بز.

در موارد فوق آنچه اتفاق می افتد - همانطور که اشاره شد - فقط نوساناتی است در یک نوع، نوعی گوسفند به نوعی دیگر گوسفند، تبدیل می شود ولی هیچگاه نمی تواند مثلاً تبدیل به بز شود تا چه رسد به اینکه تبدیل به روباه گردد. «ویلیام جی بریان» گفت: من هنگامی، تکامل را باور خواهم کرد که در باغچه خانها نشسته باشم و ببینم که پیازی تبدیل به سوسن شود. ^(۱۸) و اما جهش عمیق:

ممکن است در نوعی موجودات، نسلی کاملاً متفاوت به وجود آید ولی این موجود جدید حتی قبل از رشد کامل یافتن، هلاک و نابود میشود و از بین می رود. از این روی این نوع جهش را «لتال» یعنی کشنده می نامند.

د- مدافعان ترانسفورمیسم میگویند: تغییر در انواع را می توان به طور مصنوعی پدید آورد یعنی با دستکاری و تجزیه و ترکیب نوعی جدید ایجاد کرد بنابراین هیچ منعی ندارد بگوئیم این تجزیه و ترکیب در دراز مدت و به طور طبیعی انجام گرفته و سبب پیدایش این انواع گوناگون موجودات زنده شده است. «گرگور مندل» کشیش اتریشی متوفای ۱۸۸۴ میلادی با لقاح از طریق گرده افشانی دو قسم نخود (گرد و صاف) و (چین خورده)، نخودهایی به عمل آورد ولی کشف کرد که بر خلاف آنچه گمان می شد نخودها صفات آمیخته والدین را ندارند بلکه همه نخودهای جدید گرد و صاف میشود وی این دانه ها را کاشت و به گرده افشانی مجدد آنها پرداخت و به این نتیجه رسید که سه چهارم نخودهای نسل جدید گرد و صاف شدند و یک چهارم آنها چین خورده. مندل کشف کرد که عاملهای وراثتی با هم ترکیب میشوند و نسبت صفات نسل بعد را تعیین میکنند. ^(۱۹)

بعدها نیز در این قسمت تحقیقات دیگری انجام شد و نتایج مشابهی به دست آمد. در این رابطه باید گفت که این عمل مصنوعی تدریجی، هیچگاه نشانه

ودلیل این نیست که اساساً خلقت انواع ، در اصل ودر آغاز به طور طبیعی و تدریجی بوده است. بلکه بر عکس دلیل بر وجود اراده و عمل آگاهانه از مبدأ با اراده و آگاه است .

نکته دیگر آنکه : در این عمل آزمایشی آنچه انجام پذیرفته تبدیل جنسی از نخود به جنس دیگر نخود است ولی سخن بر سر تبدیل نوعی موجود زنده، به نوعی موجود زنده دیگر است مثلاً تبدیل نخود به لوبیا و زرد آلو به گلابی و ماهی به مرغ و میمون به انسان .

ما نمی‌توانیم پیدایش دسته‌ها و جنس‌ها و خانواده‌ها و مخصوصاً رسته‌ها و طبقه‌ها و شاخه‌ها را به تکامل طبیعی تدریجی . تبیین کنیم البته برعکس آنرا هم نمی‌توانیم قائل باشیم و بگوئیم پیدایش اینها به طور قطعی به صورت دفعی و ثابت بوده است زیرا همانطور که دانشمند سرشناس گووینو میگوید: مدارک دیرینه شناسی در این باره مهر خموشی بر لب نهاده است. (۲۰)

ولی جالب این است که برخی این نظریه یعنی فرضیه تکامل طبیعی و تدریجی موجودات زنده را با همه این ضعفها و احتمالات غیر قطعی به عنوان یک اصل و قانون قطعی تلقی کرده و آنرا مبنای یک سلسله برداشتهای غلط و نادرست قرار داده‌اند .

به عنوان مثال:

۱- بر اثر بروز و ظهور و گسترش نظریه ترانسفورمیسم در افکار برخی ، تحولات و کیفیات اجتماعی را بمنزله کیفیات طبیعی تلقی کرده و سعی نمودند حوادث و تحولات تدریجی و پیدایش و رشد و تکامل سازمانهای اجتماعی را به مانند پیدایش و رشد و تکامل موجودات زنده تلقی نموده و برای آن چهار چوبهای خاصی بسازند ، از جمله اینان هربرت اسپنسر در اظهار نظریه اصول مدنیت و ویلهلم هگل در اظهار نظریه فلسفه تاریخ و کارل مارکس در اظهار نظریه ماتریالیسم تاریخی را می‌توان نام برد.

۲- از مبانی اساسی و مهم ترانسفورمیسم ، اصل تنازع بقاء و انتخاب اصلح و بقاء انطباق است. بر پایه این اصل نوع موجود زنده‌ای که با شرایط زیستی، تناسب و هماهنگی بیشتر دارد و در برخورد و درگیری با موجودات دیگر قوی‌تر است

طبعاً شانس ماندن دارد و باقی میماند و به حیات خویش ادامه میدهد و این اصل و حق طبیعی هر موجود کامل و قوی است .

یکی از برداشتهای غلطی که از این اصل در نظریه ترانسفورمیسم شده است اصالت دادن به ستیزه جوئی و جنگ و سلطه بخشیدن به طبقه قوی و نیرومند است به تعبیر «فرانک - اچ - تی - رودز» تئوری سازان معتقد به تکامل، اعلام داشتند که تکامل، تاکتیکهای مبارزه جویانه را تأیید می کند. (۲۱)

۳- پی افکنان و مدافعان اولیه نظریه تحول و تکامل، افرادی کاملاً مذهبی و معتقد به خدا بودند.

درباره داروین نویسنده کتاب «منشأانواع» از بنیان تفکر ترانسفورمیسم متوفای ۱۸۸۲ میلادی می نویسند که به هنگام مرگ طاق باز دراز کشیده و کتاب مقدس روی سینه او و مشغول به مطالعه آن بود.

اما بعدها گروهی پیدا شده و به خیال خود این نظریه را زمینه و دلیلی برای انکار خدا قرار داده اند زیرا به عقیده آنان با رد عقیده فیکسیسم و مطرح شدن ترانسفورمیسم دیگر جایی برای اعتقاد به خدا باقی نمی ماند!

این سخن باطلی است، اعتقاد به ترانسفورمیسم نه تنها منافاتی با اعتقاد به خدا ندارد بلکه برعکس اثبات می کند این تحولات و دگرگونیهای منظم و هدفدار دقیقاً از یک مبدأ حکیمانه ای سرچشمه گرفته است.

قرآن و فرضیه حیات انسان

بحث در تاریخ طبیعی و سخن در فرضیه حیات انسان است ، مناسب است در اینجا دیدگاه قرآن را در این رابطه مورد اشاره قرار دهیم .

قبلاً یادآوری می کنم که قرآن یک کتاب تاریخ طبیعی و زیست شناسی نیست و بنابراین نباید انتظار داشت که درباره تاریخ طبیعی و آفرینش هستی و فرضیه حیات و چگونگی خلقت انسان و مراحل آن بحث کند ولی در عین حال مانع از آن نخواهد بود که اشاراتی هر چند کوتاه به این قسمت داشته باشد.

در قرآن آیات متعددی وجود دارد که در آن به خلقت جهان و آسمانها و زمین و آفرینش انسان اشاره گردیده است ولی تمام آن آیات در قالب بیانات

سملیک آمده است و به اصطلاح ، آیات متشابه می باشد، یعنی صریح و دقیق و روشن نیست.

در علم اصول بحثی هست تحت عنوان حجیت ظواهر ، گفته میشود: ظواهر الفاظ حجت است، براین اساس گفته میشود باید آیات قرآن را به ظواهر آن حمل کرد مگر آنکه قرینه‌ای، دلیلی، وجود داشته باشد که از آن فهمیده شود منظور از آنها معنی دیگر است.

تفسیر به رأی که در متون دینی از آن به شدت نکوهش شده، یکی از روشن ترین مصادیق آن، حمل ظواهر آیات قرآن بر غیر ظواهر بدون وجود قرینه قطعی است.

در رابطه با تاریخ طبیعی و فرضیه حیات، از جمله پرسیده می شود درباره خلقت انسان و چگونگی آن از قرآن چه نظریه‌ای را می توان برداشت کرد؟ ترانسفورمیسم یا فیکسیسم را ؟ محققین اهل تفسیر، بر این نکته تأکید دارند که از ظاهر آیات قرآن، فیکسیسم، استفاده می شود نه ترانسفورمیسم منتهی این استفاده و برداشت، ظاهر قرآن است نه باطن قرآن. بنابراین می توانیم به آن قائل شویم ولی در عین حال نباید بر آن اصرار داشته باشیم و عقیده مقابل یعنی ترانسفورمیسم را رد نمائیم.

یکی از این محققین، مرحوم علامه طباطبایی صاحب تفسیر «المیزان» است و ما قبلاً به تناسب بحث ، بخشی از گفتار او را ذکر کردیم.

علامه طباطبائی در این رابطه که از آیات قرآنی چه فرضیه‌ای را می توان برداشت کرد، ترانسفورمیسم یا فیکسیسم را، اظهار میدارد که در قرآن نص صریحی نداریم که بتوانیم از آن یکی از این دو فرضیه یا اصلاً فرضیه دیگر را قاطعانه برداشت نماییم ولی ظاهر آیات قرآن، قریب به صریح، در فیکسیسم است بنابراین می توانیم به آن معتقد باشیم ولی از آنجا که این نظریه به نص صریح قطعی در قرآن عنوان نشده و جزء ضروریات مذهب نیست می توانیم به آن معتقد نباشیم بلکه برعکس به ترانسفورمیسم معتقد باشیم.

می گوید : آیات کریمه قرآن ظاهر قریب به صریح است در اینکه بشر موجود در امروز که ما افرادی از ایشانیم از طریق تناسل منتهی میشوند به یک زن و

شوهر معینی که قرآن نام آن شوهر را « آدم » معرفی کرده و نیز صریح است در اینکه این فرد بشر و همسرش از هیچ پدر و مادری متولد نشده‌اند بلکه از خاک یا گل یا لایه یا زمین به اختلاف تعبیرات قرآن خلق شده‌اند. چیزی که هست ظهور آیات در این معنی به حد صراحت نمی‌رسد و نص در این معنی نیست که نشود آنرا تأویل کرد. از سوی دیگر مسئله از ضروریات دین هم نیست تا منکر آن مرتد از دین باشد. (۲۲)

اما برخی از نویسندگان به این تلاش بیحاصل دست زده و کوشیده‌اند تا بهر صورت که باشد با تفسیر به رأی، با تأویل، آیات قرآن را بر ترانسفورمیسم تطبیق دهند؛ یکی از این نویسندگان دکتر «یدالله سبحانی» مؤلف کتاب «خلقت انسان» است، در اینجا به فرازهایی از این کتاب اشاره نموده و به بررسی کوتاهی درباره آن می‌پردازیم.

میگوید: منظور ما در این کتاب مطالعه در آیات قرآن از نظر خلقت انسان و موجودات با استفاده از نتایج علمی تکاملی روز می‌باشد. (۲۳)

میگوید: گفتار این کتاب دو بخش خواهد داشت. در بخش اول شواهدی از علوم زیستی در زمینه تغییر تدریجی صفات طبیعی موجودات زنده را اجمالاً ذکر خواهیم کرد و در بخش دوم بعضی آیات قرآن را که مبین مدارج خلقت انسان و سایر جانداران است مورد مطالعه قرار خواهیم داد. (۲۴)

می‌گوید: علم تشریحی تطبیقی، تغییر و توسعه‌ای را که در بافتها و ساختمان هر عضو در انواع گیاهان و حیوانات به ترتیب تکاملی آنها صورت گرفته است بر ما معلوم میدارد و جنین شناسی و فسیل شناسی هم از رشته‌های علوم زیستی می‌باشند که از مورد بحث آنها مثالها و شواهد متعدد در بیان تغییرات و تکامل تدریجی موجودات زنده می‌توان ذکر کرد. (۲۵)

می‌گوید: تکامل تدریجی و پیوستگی موجودات زنده یکی از مواردی است که درباره آن هیچ اختلاف و تناقضی میان بیان قرآن و مراتب قطعی علمی امروز وجود ندارد. (۲۶)

می گوید: خلقت تدریجی و ترتیب تکامل موجودات زنده تا انسان را به طور دلپذیر از مطالعه سه آیه متوالی (آیات ۷-۸-۹) از سوره سجده می توان دریافت کرد.^(۲۷)

توجه فرمائید!

دکتر سبحانی در این کتاب هم ترانسفورمیسم را یک مسئله علمی قطعی کلی تلقی کرده و هم آیات قرآن را در این باره صریح و بی اختلاف خوانده است در صورتیکه نه این مسئله یک مسئله علمی قطعی و کلی است و نه آیات قرآن در زمینه آن، صریح و بی اختلاف. جالب آنکه وی به آیاتی استناد جسته که به نظر او صریح در ترانسفورمیسم است در صورتیکه محققین اهل تفسیر همان آیات را صریح در فیکسیسم میدانند و به منظور اثبات این نظریه بر آنها تکیه می نمایند. از جمله آیاتی که به آن استناد نموده - همانطور که فوقاً آمده است - آیات ۷ - ۸ - ۹ سوره مبارکه الم سجده است .

اینک متن آیات و تفسیر آن :

الذی احسن کل شی خلقه و بدء خلق الانسان من طین ثم جعل نسله من سلاله من ماء مهین ثم سواه و نفخ فیہ من روحه و جعل لکم السمع والابصار والافتدة قليلا ما تشكرون.

توجه بفرمائید

این آیات در مقام بیان عظمت و شگفتی جهان آفرینش ، از جمله در صدد بیان اختلاف و گونه گون بودن آفرینش مبدأ انسان و نسل او است و هدف کلی آن دعوت به توحید است .

آیات ، نخست ، به نظام احسن در کل آفرینش اشاره می کند (الذی احسن کل شی خلقه)

سپس به بیان عظمت و شگفتی دیگر عالم یعنی خلقت بشر میپردازد ، اشاره می کند به اختلاف بین آفرینش مبدأ انسان و بین آفرینش نسل او .

براساس آنچه از ظواهر آیات قرآن و اقوال محققین از اهل تفسیر برمی آید ما آدمیان که از راه آمیزش یک مرد و یک زن وجودمان آغاز می شود به سلسله مراتب ، منتهی میشویم به یک مرد که نام او در قرآن (آدم) ذکر شده و یک زن

که همسر آدم است و در قرآن نامش ذکر نشده و مفسرین او را (حوا) نامیده‌اند و آفرینش آنها به صورت دیگر بوده است در آیات فوق پس از اشاره به نظام احسن جهان به بیان خلقت مبدأ انسان (آدم و حوا) و اینکه آفرینش آنها آنی و ابتدائی و بدون هیچ واسطه و فاصله مستقیماً و مستقلاً از ماده‌ای که زمین نیز از آنست بوده میپردازد، (و بدء خلق الانسان من طین)

و سپس به چگونگی خلقت نسلهای آنها از راه آمیزش و نطفه مرد و زن که سلاله و فشرده و چکیده وجود آنها ولی در ظاهر به صورت آب ناچیز و بی‌مقدار و بی‌ارزش و مقداری غلیظ است (یعنی منی) اشاره می‌نماید « ثم جعل نسله من سلاله من ماء مهین »

به دنبال آن، به مراتب و مراحل آفرینش انسان از انعقاد نطفه تا کامل شدن و ولادت اشاره می‌کند (ثم سویه و نفخ فیه من روحه و جعل لکم السمع والابصار والافئدة) و در آخر انسانها را از اینکه به این آیات بینات و نشانه‌های روشن توحیدی توجه نکرده و در مقام اقرار و عبودیت و شکرگذاری بر نمی‌آیند مورد نکوهش قرار میدهد (قلیلاً ماتشکرون) با توجه به نکات فوق ، نادرست بودن برداشت دکتر سبحانی و همفکرانش از آیات، کاملاً روشن میشود .

دکتر سبحانی کلمه انسان را به معنای نوعی آن میگیرد در صورتیکه معنای آن مبدأ انسان (یعنی آدم و حوا) است .

مؤید و مبین این مطلب کلمه بدء است که در آیه نخست آمده است : مضافاً بر این قرینه دیگری در آیه بعدی، بر این معنی وجود دارد و آن کلمه (نسله) است .

دکتر سبحانی کلمه انسان را به معنای نوع انسان میگیرد و برای او سه مرحله آفرینش قائل میشود: مرحله آفرینش اولیه از گل و خاک و مرحله آفرینش میانی و متوسط که آن نیز از مراحل گوناگونی تشکیل میشود و مرحله پایانی و نهائی و پدید آمدن عقل و مکلف شدن انسان، و اظهار میدارد که تمامی این مراحل، تدریجی و در فواصل زمانی طولانی بوده و دلیل آن کلمه (ثم) است که حرف عطف است و به ترتیب و انفصال دلالت می‌نماید و روشن است که این برداشت غلط و نادرست است .

کلمه (ثم) در جمله (ثم جعل نسله من سلالة من ماء مهين) در حقیقت ناظر به جدائی و فاصله بودن بین خلقت آدم و حوا و خلقت نسل آنها و فرق بین دو خلقت است و در جمله (ثم سواه و نفخ فيه من روحه ...) در واقع اشاره به تکامل تدریجی انسان در رحم و فواصل زمانی آنست و اصلاً ربطی به تکامل تدریجی ترانسفورمیستی و تحول نوعی ندارد.

منابع و مأخذ :

- (۱) فقر تاریخگیری - تألیف کارل رایموند پوپر - ترجمه احمد آرام ص ۵
- (۲) تاریخ - تألیف، گوردون چایلد - ترجمه سعید حمیدیان ص ۱۲-۱۳
- (۳) تکامل - تألیف فرانک، اچ، تی، رودز - ترجمه محمود بهزاد ص ۱۰۳
- (۴) پس از کمونیسم - تألیف دکتر عبدالحسین کافی - ص ۶۲
- (۵) مقدمه‌ای بر تاریخ - تألیف حمید امین - ص ۱۲
- (۶) پس از کمونیسم - کافی - ص ۵۸
- (۷) فقر تاریخگیری - کارل رایموند پوپر - ص ۱۱۶-۱۱۷
- (۸-۹) تفسیرالمیزان - علامه طباطبائی - فارسی - ج ۳۲ - ص ۹۶-۹۸
- (۱۰) پس از کمونیسم - کافی ص ۶۱
- (۱۱) تکامل - ترجمه محمود بهزاد - ص ۳۱
- (۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶) مقدمه‌ای بر تاریخ - حمید امین - ص ۱۶-۲۱-۲۲-۲۳
- (۱۷-۱۸-۱۹) تکامل - ترجمه محمود بهزاد - ص ۲۶-۲۹
- (۲۰) پس از کمونیسم - کافی - ص ۷۱
- (۲۱) تکامل - ص ۱۶۰
- (۲۲) المیزان - طباطبائی - ج ۳۲ - ص ۹۲
- (۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷) خلقت انسان - دکتر سحابی ص ۷-۸-۱۷-۱۰۳-۱۱۸

۷ - قرآن و تاریخ

تاریخ در قرآن

قرآن کریم کتاب تاریخ نیست اما در عین حال حاوی بسیاری از حوادث و وقایع تاریخی است .

در قرآن کریم از چگونگی پیدایش آسمان و زمین و از چگونگی پیدایش انسان اولیه و حوادثی که بر انسان گذشت ، از پیامبران و صاحبان حکومت و قدرت ، از ابراهیم و موسی و عیسی (ع)، از فرعون و سامری و قارون ، از قوم عاد و ثمود و اصحاب فیل ، از طوفان نوح ، از لشکر کشی ذوالقرنین به غرب و شرق و . و . بحث شده است .

البته این مسئله اختصاص به قرآن ندارد بلکه کتب دیگر دینی نیز چنین اند کلا این نکته را می توان به صورت قاطع اظهار داشت که کتب مقدس مذهبی همچون تورات و انجیل و قرآن از نخستین منابع تاریخ به شمار می آیند و در این رابطه قرآن از امتیازات و برتری های ویژه ای برخوردار است .

بهر حال قرآن یک کتاب تاریخ نیست، همانطور که تنها یک کتاب فقهی نیست اما در عین حال همانطور که گفتیم مشتمل بر بسیاری از حوادث و وقایع گذشته تاریخ و به تعبیر قرآن انباء و قصص است.

جالب آنکه برخی از این حوادث و سرگذشتها منحصر در قرآن آمده است به این معنی که پیش از آن در هیچ کتابی عنوان و ذکر نشده یا لااقل برای مردم حجاز شناخته شده نبود و اساسا از اخبار غیبی قرآن به شمار می آید به تعبیر خود قرآن :

تلك من انباء الغيب نوحيها اليك ما كنت تعلمها انت ولا قومك من قبل هذا^(۱)

به عنوان نمونه در قرآن مجید از قوم سبا و سرزمین آنها و از تمدن و فرهنگ این قوم و سرزمین آنها و نهایتاً از ویرانی سد مأرب و نابودی این تمدن و فرهنگ یاد شده است و این در صورتی است که در زبان و ذهن مردم حجاز در زمان نزول قرآن چیزی، صحبتی، حرفی، از آن در میان نبود و حتی بسیاری از مردم آنرا افسانه می دانستند ،بعدها همدانی که خود اهل یمن است در کتاب

خود (الجزائره) از دول و قبایل یمن و تمدن سبا و سد مآرب سخن گفت تا اینکه در قرن ۱۸ میلادی در سال ۱۷۶۳ (۱۱۴۲ هجری) هئیت اعزامی از دانمارک و بعدها هئیت‌های دیگر به حفاری و کاوش در منطقه میپردازند و به کشفیات و آگاهی‌هایی دست می‌یازند و به این ترتیب از قسمتی از تاریخ سرزمین و قوم و فرهنگ و تمدن سبا پرده برداشته شده و تا حدودی آنچه قرآن درباره اینها گفته روشن گردیده است.^(۲)

نکته شایان ذکر دیگر اینکه اخبار تاریخی قرآن همانطوریکه اشاره کردیم - مثل اخبار تاریخی سایر کتب مذهبی و دینی و کتابهای تاریخی نیست و اساساً با آنها متفاوت است .

۱- اخبار و قصه‌های تاریخی قرآن مثل اخبار و قصه‌ها و جریانات تاریخی که در کتابهای مربوطه آمده ، نیست . اینطور نیست که مثلاً در آن ، تاریخ زندگی یک شخص یا یک قوم ، از اول تا آخر ، از تولد و آغاز تا مرگ و انجام به صورت روزمره و اشاره به زمان تاریخ و مرگ یکجا آورده شده باشد .

آنچه معمول در کتابهای تاریخی است این است . ولی در قرآن اگرچه مثلاً به بحث از پیامبران پرداخته شد ولی اصلاً به ذکر تاریخ تولد یا وفات هیچ یک از آنها اشاره نگردیده و حتی در یک جا به بحث نهاده نشده است بلکه در جاهای عدیده از او گفتگو گردیده است ، البته در هر جا به یک تناسب ، مثلاً در یک جا به اساس رسالت و دعوت او ، و در جای دیگر به معجزه یا معجزات او ، و در جای دیگر به چگونگی نجات او از شر قوم گمراهش و کیفر آنها ، و . و . اشاره گردیده است .

۲- همانطوریکه فوقاً به آن اشاره شد اخبار تاریخی قرآن همه واقعی و حقیقی است و هیچگونه شائبه اسطوره‌ای و افسانه‌ای ندارد ، در حقیقت قصه‌های قرآنی پاکنویس و بازنویس شده قصه‌ها و اخبار تاریخی است که درباره ی افراد و امتهای سابق رسیده و مورد اختلاف و احیاناً آمیخته با افسانه بوده است .

از آیات قرآن مجید است در این رابطه که میفرماید ان هذاالقرآن یقص علی بنی اسرائیل اکثر الذی هم فیه یختلفون^(۳)

قرآن در قصه اصحاب کهف به این نکته اشاره میکند که برخی رجماً بالغیب درباره آنها و تعدادشان چیزهایی می‌گویند و احیاناً آن را امری عجیب و غریب و

شبيه به افسانه ميخوانند و ميفرمايد نحن نقص عليك نبأهم بالحق^(۴) ما قصه و خبر آنها را به همان صورت که واقع و حق است برای تو بازگو ميکنيم .
و در داستان زندگي حضرت مريم (س) و تولد پسرش حضرت عيسي (ع) پس از بيان داستان ميفرمايد: ذالک عيسى بن مريم قول الحق الذی فیه یمترون^(۵)
این است سخن درست و حق در این رابطه و آنچه که مردم درباره آن ميگویند همه ناروا و مشکوک است .

۳- قصه‌های قرآن همانند بخشهای ديگر آن دارای کشش و جذبۀ خاص است که خواننده و شنونده را به شگفتی و اعجاب درمی‌آورد و کلا یکی از عوامل گرایش مردم به اسلام همواره همین خصوصیت بوده و می‌باشد قصه‌ها معمولاً نوعی سرگرمی است و فقط یک هیجان آن هم گذرا در انسان ایجاد می‌کند اما قصه‌های قرآن برعکس در دل می‌نشیند و تحول درونی در انسان ایجاد می‌نماید .

سران قریش برای معارضه با قرآن و جلو گیری از پیشرفت اسلام به هر حيله‌ای متوسل شدند از جمله مردی از قبيله بنی عبد مناف به نام نضر بن حارث که چند مدتی در حیره به سر برده و در آنجا داستانهای مربوط به ایران و پهلوانان ایرانی را شنیده و یاد گرفته بود تصمیم گرفت به عقیده خودش به معارضه با قرآن برخیزد و جلوی پیشرفت اسلام را بگیرد یعنی با معرکه آرائی و نقل این داستانها مردم را از اطراف محمد(ص) پراکنده و به سوی خود جلب نماید مرتب میگفت بیائید اینجا تا داستانهای که مثل داستانهای محمد یا بهتر از آنها است برای شما نقل کنم محمد برای شما از اقوامی همچون عاد و ثمود که گرفتار قهر و غضب خدا قرار گرفتند سخن میگوید ولی من از کسانی همچون رستم و اسفندیار و از امت و سرزمینی برای شما صحبت میکنم که قوی و از نعمت خداوند برخوردار بودند و سالیانی دراز در روی زمین حکومت کردند . من فرود می‌آورم و ميخوانم برای شما آیاتی مثل قرآن یا بهتر از آن را (سانزل مثل ما انزل الله)^(۶)

اما برخلاف تصور خود و هم پالکی‌های خود بیش از چند جلسه نتوانست دوام آورد، نتوانست در کار خود توفیق یابد و مردم را از اطراف پیامبر (ص) پراکنده سازد.

آنچه مردم را به سوی خود جلب و جذب میکرد و شیفته مسلمانان مینمود تنها داستان پیشینیان نبود بلکه پیامهایی بود که در محتوای این داستانها بود.

۴ - قصه‌های قرآن - همانطور که اشاره کردیم - دارای اهداف و پیامهای مهم و ارزشمند در زندگی انسان است و سر جذب داشته آنها هم همین اهداف و پیامهاست.

الف - یکی از اهداف مهم قصه‌های قرآن، پیامهای مهم و سازنده اخلاقی است. از قصه‌های قرآن قصه حضرت یوسف است که قرآن از آن به عنوان احسن القصص یاد می‌کند و به تعبیر یکی از نویسندگان فاضل معاصر ایرانی، قصه‌ای است که در آن جمال انسانیت به تصویر کشیده شده است.

میفرماید: نحن نقص عليك احسن القصص بما اوحينا اليك هذا القرآن و ان كنت من قبله لمن الغافلين^(۷)

در این آیه به نکته‌ای که در آغاز بحث آمده اشاره شده است، مردم حجاز با برخی از داستانهای مربوط به افراد و اقوام و حکومت‌های گذشته عرب و غیر عرب آشنا بوده و کما بیش از آن اطلاعی داشتند اما داستان حضرت یوسف (ع) از آنجمله نبود و مردم از آن خبری نداشتند و حضرت محمد(ص) نیز که در بین آنها زندگی میکرد از آن آگاهی نداشت و تنها از طریق وحی با آن آشنا گردید، در این آیه برای نکته اشاره گردیده است میفرماید ما از طریق وحی کردن قرآن به تو بهترین قصه‌ها را برای تو باز می‌گوئیم هرچند که پیش از آن نسبت به آن از غافلان بودی.

این گزارش مربوط به یکی از کشورهای اسلامی است:

وزیر آموزش و پرورش بدون برنامه‌ریزی و اطلاع قبلی وارد مدرسه‌ای میشود و از مدیر میخواهد سرزده به یک کلاس درس برود، راهنمایی میشود و وارد یک کلاس میگردد.

معلم در حال تدریس بود، وزیر از او میپرسد چه تدریس میکنی؟ گفت: اخلاق، میپرسد محور و متن درس چیست؟ گفت داستان یوسف از قرآن، وزیر پوزخند میزند و میپرسد کدام نکات این داستان درس اخلاقی دارد؟ آیا حسادت برادران یوسف به وی و به چاه انداختن او درس اخلاقی است و یا خیانت زن

شوهرداری به شوهرش و عشق بازی‌اش با یوسف درس اخلاقی است؟ معلم گفت: خیر آقا

داستان یوسف داستان مردی است که برادرانش به او حسادت میورزند و او را به چاهی میاندازند ولی او به قدرت و لطف خدا نجات مییابد و در عین قدرت تمام آنها را میبخشد، داستان یوسف داستان جوانی است که زن بیگانه و شوهرداری به او علاقمند میشود و اظهار عشق می‌کند و از او عمل خلافی میخواهد ولی او دست رد به سینه‌اش میزند و جواب نه میگوید، اینها است درسهایی از اخلاق که در داستان حضرت یوسف در قرآن آمده است. وزیر شرمنده و سرافکنده از کلاس خارج شد.

ب - از جمله اهداف قرآن در قصه‌ها و حکایات تاریخی‌اش عبرت‌گیری و پندآموزی است و در مواضعی نیز بر این نکته تصریح دارد.

قرآن طی قصه‌های گذشتگان میخواهد این نکته را بر مخاطبین خود القاء نماید که اوضاع جهان همواره در تغییر و تبدل است و حالات انسان هیچگاه یکنواخت باقی‌نمیماند نه قدرت و عزت جاودانه است و نه ضعف و ذلت. بنابراین اگر ناتوان و بی‌چیزیم نباید آنرا سرنوشت محتوم خود بدانیم و کلاً ناامید باشیم و در جهت تغییر وضع و حالت خود هیچ حرکتی از خود نشان ندهیم و اگر صاحب مال یا جاه هستیم نباید مغرور شویم و سر به طغیان و سرکشی نسبت به فرامین الهی برداریم دست به ظلم و تعدی و احجاف نسبت به بندگان خدا دراز نمائیم. قرآن در طی قصه‌های خود بر این نکته تأکید دارد که دنیا محل گذر است و نباید به آن دلبسته و دلباخته بود و همه چیز: وجدان، شرف، معنویت و حتی سعادت جاودانه آخرت را فدای آن کرد.

قرآن در قصه‌ها و داستانهایش بر این نکات تکیه و تأکید می‌نماید.

قرآن از روزهای تاریخی، روزهایی که حوادث تلخ و شیرین در آن برای فردی یا گروهی اتفاق می‌افتد و نقطه عطفی در زندگی انسان میشود تحت عنوان ایام الله یاد می‌کند و یادآور میشود که از آنها یاد کنید که همانا در آنها آیات و نشانه‌هایی از خداوند است و میفرماید:

ولقد ارسلنا موسى باياتنا ان اخرج قومك من الظلمات الى النور وذكرهم بايام الله ان في ذالك لايات لكل صبارشكور^(۸)

قرآن قصه‌های گذشتگان را بازگو میکند و گوشزد مینماید که در اینها عبرتها و پندهائی است برای آنها که باخرداند و مسائل را با فکر و اندیشه عمیق مورد مطالعه و بررسی قرار میدهند. میفرماید:

لقد كان في قصصهم عبرة لاولي الالباب^(۹) و میفرماید فاقصص القصص لعلمهم يتفكرون^(۱۰)

قرآن قصه افرادی نظیر فرعون و هامان و شداد و سامری و قارون و جوامعی نظیر قوم عاد و ثمود و قبط و عمالقه و صبا و اصحاب الحجر..... را بازگو میکند و یادآور میشود که اینان بسیار قوی و نیرومند و پیشرفته و توسعه یافته بودند ولی بر اثر تجاوز از حق و عدل و میل به گمراهی و ظلم و کفران نعمت، و رفاه زدگی و تن پروری و راحت طلبی، و گرایش به ستمگران و هوسبازان و جاهلان و گناهکاران، و دست زدن به اختلاف فرقه ای و.و.و. دچار عاقبت و سرنوشت بدی شدند و نابود گشتند و از بین رفتند و هشدار می دهد که از آنها و سرنوشتشان عبرت و پند گیرید، مبادا خدای نخواستہ به سرنوشت آنها دچار شوید، میفرماید:

کم ترکوامن جنات و عیون و زروع و مقام کریم و نعمة كانوا فيها فاكهين كذالك و اورثناها قوماً آخرين فما بكت عليهم السماء والارض و ماكانوا منظرين^(۱۱)؛

در روایت آمده در آن وقتی که حضرت علی (ع) به شهر مدائن آمده و آثارشاهان ساسانی و ویرانه‌های طاق عظیم کسری را مشاهده مینمود یکی از همراهان از روی عبرت این شعر را خواند.

جرت الريح على رسوم ديارهم فكانهم كانوا على ميعاد
بادهای بر آثار باقیمانده سرزمین آنها می‌وزد و می‌گذرد، (چیزی جزء صدای
بادهای در این خانه‌ها به گوش نمی‌رسد پس صاحبان آنها کجایند) گویا آنها همگی
از اینجا کوچیدند و سوی وعده گاهی که داشتند رفتند.

حضرت فرمود چرا؟ به جای این بیت شعر، این آیات را نخواندی؟ کم ترکو امن جنات و عیون چه بسا باغستانها و چشمه سارها روان را که بوجود آورده بودند ترک کردند و رفتند و از زراعتها و زراعت گاهها و کاخهای باعظمتشان (که با زحمتهای فراوان ایجاد کرده بودند) کوچ کردند و نعمتهای فراوانی که در آن متنعم بودند (همه) را گذاشتند و گذشتند (آری) اینچنین بود ماجرای آنها، رفتند و ما همه میراث و ماترک آنها را به گروه دیگر دادیم (آنها رفتند اما) نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین و (حتی لحظه ای) به آنها مهلت داده نشد .
 آنگاه فرمود: ان هولاء كانوا وارثين فاصبحوا مورورثين لم يشكروا النعمة فسلبوا دنيا هم بالمعصية

اینان روزی صاحبان این سرزمین و این آثار بودند و بعد از چندی همه را ارت گذاشتند و گذشتند (بلی) شکر نعمتهائی را که داشتند بجا نیاوردند (و معصیت کردند) و نعمتهایش از آنها گرفته شد .

بعد فرمود : ایاکم و کفران النعم لا تحل بکم النقم : برحذر باشید از کفران نعمتها تا عذابها و کیفرهای الهی بر شما فرود نیاید^(۱۲)

قرآن و مطالعه تاریخ

تاریخ یکی از مبادی شناخت و آگاهی است .

در متون اسلامی براین نکته اشاره و تأکید شده است .

در نامه امام علی به فرزندش امام حسن (علیهما السلام) است :

....احی قلبک بالموعظه واعرض علیه اخبار الماضین و ذکره بما اصاب من کان قبلک من الاولین و سرفی دیارهم و آثارهم فانظر فیما فعلوا و عما انتقلوا و این حلوا و نزلوا ای بنی وان لم اکن عمرت عمر من کان قبلی فقد نظرت فی اعمالهم و فکرت فی اخبارهم و سرت فی آثارهم حتی عدت کاحدهم بل کانی بما انتهی الی من امورهم قد عمرت مع اولهم الی آخرهم فعرفت صفو ذالک من کدره و نفعه من ضرره^(۱۳)

پسرم (همواره نفست را موعظه کن و) دلت را با موعظه زنده بدار و اخبار گذشتگان را بران عرضه کن و به آن یادآور شود که پیشینیان (آنهائی که قبل از تو بودند) به چه سرنوشتی مبتلا شدند و در دیار و آثار بجامانده آنها

سیرکن و تحقیق کن ببین چه کردند و کجا بودند و به کجا رسیدند ... پسرم اگرچه عمر طولانی نداشته و با پیشینیان دمساز نبودم اما در کار آنها به دقت نگریستم و در اخبار و آثار آنها زیاد فکر و بررسی کردم گوئی اینکه اصلاً یکی از آنها و همراه اول تا آخر آنها بودم و شناختم عیش و شادکامی آنها را ، سختیها و تلخکامی آنها را ، سودهائی را که بدست آوردند ، و زیانهای را که متحمل شدند و از همه آنها چیزهائی فراگرفتم .

این است تاریخ و این است نقش تاریخ در شناخت و آگاهی انسان

تاریخ کارگاهی است که انسان می تواند چیزهای فراوانی را در آن بیاموزد

قرآن با این دید به تاریخ نگاه میکند . قرآن به سیر و مطالعه تاریخ و عبرت و آموختن از آن توصیه و تأکید می کند و بیشتر روی این نکته پای می فشارد که مطالعه خود را روی مطالعه میدانی قرار دهید چراکه مطالعه میدانی از مطالعه کتابخانه ای لذت و سودش بهتر و بیشتر است ، بروید و آثار بجا مانده از گذشتگان را از نزدیک ببینید این تأثیر بیشتری برای شما از مطالعه تاریخ مدون و مکتوب خواهد داشت .

بلی مطالعه یک اثر کوچک از این آثار بجا و باقی مانده که در جای جای این زمین وسیع خدا پراکنده است هریک برابر یک کتاب قطور تاریخی برای ما حرف دارند که با هزار زبان خموش خود آنها را برای ما بازگو می کنند و به مراتب گویاتر از حرفهای هر کتاب است .

قرآن مجید به نوعی رابطه بین گذشته و حال و آینده قائل است گذشته را آینه برای حال و آینده معرفی می کند و روی همین جهت به مسلمانان دستور میدهد تاریخ گذشتگان را به دقت مطالعه کنید و بروید در روی زمین بگردید و آثار و بقایای پیشینیان را از نزدیک ببینید و از احوال و آثار آنها و عاقبت کار آنان پند گیرید زیرا آنچه برای آنان و برآنان بود همان می تواند برای شما و بر شما باشد و می فرماید این پند برای عموم است ولی تنها افراد عاقل و پرهیزگار از آن پند میگیرند و هدایت مییابند .

میفرماید: قدخلت من قبلکم سنن فسیروافی الارض فانظروا کیف کان عاقبةالمکذبین هذا بیان للناس و هدی و موعظه للمتقین^(۱۴) : پیش از شما سنتهایی

وجود داشت که برپیشینیان گذشت وهمانا می تواند برای شما و بر شما باشد پس در روی زمین سیر کنید و ببینید سرانجام تکذیب کنندگان (آیات الهی) چگونه بود این بیانی است برای عموم مردم و هدایت و اندرزی است برای پرهیزکاران .
میفرماید: افلم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها او آذان یسمعون بها فانها لاتعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور^(۱۵)

آیا به اطراف زمین سفر نمی کنند و آیا دل زنده و بیدار دارند تا حقایق را ببینند و بشنوند و عبرت گیرند (اما هیهات و زهی تأسف) آنان چشم دارند ولی نمی بینند و گوش دارند ولی نمی شنوند زیرا دلی که در سینه آنهاست کور (و بسته) است ، چشم دلشان کور است و گوش باطنشان کر .

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا یادآور می شوم : منظور از قلب در اینجا و برخی آیات دیگر، عقل و منظور از صدر سرشت و نهاد انسان است .

میفرماید: افلم یسیروا فی الارض فی نظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم دمرالله علیهم و للکافرین امثالها^(۱۶)

آیا سیر و سفر نمی کنند در زمین، تا ببینند عاقبت کار آنهايي که پیش از آنها بودند چه بوده است و اینکه چگونه خداوند خانه های آنها را درهم کوبید و نابودشان کرد و برای کافران (نیز) امثال این گونه مجازاتها خواهد بود .

قرآن و سنتهای حاکم بر تاریخ

از بخشهای مهم تاریخ ، مطالعه سنتهای حاکم بر تاریخ است و در کل آنچه از تاریخ مفیدتر از همه است همین بخش است .
در آیات قرآنی، در آن قسمت که مربوط به بحثهای تاریخ است، بیشتر روی همین بخش تأکید شده است .

در اینجا به ذکر بعضی از این سنتها که در قرآن روی آنها تأکید شده است میپردازیم ولی قبلاً لازم است به معنای سنت و سنتهای تاریخ اشاره شود .
سنت معانی مختلفی دارد ولی در اینجا منظور از کلمه سنت راه و رسم و شیوه معمول و مستمر است . به هر شیوه معمول و جاری و آداب و رسوم که جنبه عام و همیشگی دارد سنت گفته میشود ، سنت در اصطلاح فقها و اصولیها

که از منابع اصلی استنباط معارف و احکام اسلامی است به قول و فعل و تقریر معصومین علیهم السلام گفته میشود، به همین معنا است و به همین معنا است کلمه «سنة الاولین» و سنة من قدارسلنا قبلک من رسلنا و از این دست کلمات دیگر که در قرآن میخوانیم .

در اصطلاح و تعابیر قرآنی، گاهی سنت با اضافه به خدا ذکر می شود گفته میشود : «سنة الله» و منظور از آن نیز همین معنا است «سنة الله» یعنی فعل خداوند در خلقت و تدبیر جهان ، در کل خداوند دو سلسله سنت دارد : سنتهایی که مربوط به جهان طبیعت است و سنتهایی که مربوط به انسان است .
وقتی میگوئیم سنتهای تاریخ منظور از آن ، همان سنتهای الهی حاکم بر انسان است، اصول و قوانینی که بر سراسر زندگی فردی و اجتماعی انسان نقش دارد.

واینک شرح این سنتها به طور اختصار

۱ - تغییر ناپذیری سنتها

یکی از نکاتی که قرآن در رابطه با سنتهای الهی حاکم بر جهان و تاریخ بطور کلی بر آن تأکید می کند اصل تغییر ناپذیری و تبصره ناپذیری آنها است .
میفرماید: ولا یحییق المکرلسی الا باهله فهل ینظرون الا سنة الاولین فلن تجد لسنة الله تبدیلا ولن تجد لسنة الله تحویلا^(۱۷)

بداندیشی های مکاران نمی رسد مگر به خودشان (بلی آتشی که آنان می افروزند دامن خودشان را فرا میگیرد آیا انتظار دارند غیر از این باشد) آیا انتظار دارند سرنوشت آنها غیر از آنچه بر پیشینیان گذشت باشد (هرگز)، سنت خدا تغییر پذیر و تبصره پذیر نیست .

۲ - آزادی و اختیار

گفتیم خداوند دو سلسله سنت دارد . سنتهایی که مربوط به جهان طبیعت است و سنتهایی که مربوط به انسان و تاریخ انسان است .

سنتهای مربوط به انسان و تاریخ برخلاف برداشت غلطی که بعضی از قرآن دارند هیچگونه تضاد و مابینتی با اراده و اختیار انسان ندارد. قرآن انسان را دارای

اراده و اختیار و انتخاب معرفی می کند. براساس بینش قرآنی، سرگذشت انسان سرنوشت محتوم و غیرقابل اجتناب برای انسان تلقی نمی شود بلکه معلول و نتیجه اراده و عمل انسان است. به کلام دیگر هیچ عامل مادی یا غیرمادی درونی یا بیرونی وجود ندارد که در زندگی انسان نقش تحمیلی و جبری داشته باشد و انسان نتواند برخلاف آن عمل نماید و به کلام آخر تاریخ مبداءای جز اراده و عمل انسان ندارد.

یادآوری میکنیم که در قرآن مجید آیاتی است که به ظاهر از آنها جبر استفاده میشود.

از جمله این آیه است: ما رمیت اذرمیت ولكن الله رمی^(۱۸): توتیر نیداختی این خدا است که تیرانداخت. از این آیه استفاده میشود که بشر در کارهایش آلتی بی اراده و بی اختیار است آنچه او میکند او نمیکند خدا می کند.

و از جمله این آیه است قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذاباً من فوقکم او من تحت ارجلکم او یلبسکم شیعاً و یدیق بعضکم بأس بعض^(۱۹): بگو او (خدا) قادر است که برانگیزد و فرود آورد بر شما عذابی از بالای سرتان یا از زیر پاهایتان یا شما را دسته دسته گرداند و بچشاند به بعضی از شما فشار و سختی و شکنجه را از جانب بعضی دیگر. از این آیه استفاده میشود که هرگونه حوادث و مشکلات طبیعی و انسانی، همه، از جانب خداست اگر صاعقه از آسمان می آید و می سوزاند و اگر زمین زیر پای انسان میلرزد، زلزله می آید و بناها را ویران و انسانها را هلاک می کند و اگر مردم با یکدیگر اختلاف پیدامی کنند و نزاع می کنند و زندگی خود و دیگران را به تباهی می کشانند همه اینها کار خدا است.

این آیات و امثال آن در ظاهر به همین معنا است ولی در اصل و در باطن اینطور نیست، این آیات اساساً درصدد اشاره به این معنی یعنی اصل جبر نیست و برداشت این مفهوم از آنها نادرست است، آنچه این آیات درصدد بیان آن است ارائه یک درس توحیدی است، آیات می خواهد مارا با توحید افعالی که از معارف عالی دینی و مذهبی ما است آشنا نماید.

توضیحاً عرض میکنم.

ما عادت کردیم که هر پدیده یا پدیدار را به مؤثرهای بیواسطه آنها، به سببهای قریب آنها نسبت بدهیم، میگوئیم زلزله خراب می کند ، آتش می سوزاند ، آفتاب گرما می بخشد، داروشفا میدهد، زمین میرویانند و میگوئیم انسان اراده می کند و براساس اراده و تصمیم خود عمل مینماید . اما در قرآن ، بیشتر ، اینها، به مؤثرحقیقی ، به علت بعید ونهائی و فاعل اصلی شان نسبت داده میشود، قرآن میخواهد ما را از ظاهر به باطن، از نزدیک به دور ، از ماده به معنا رهنمون شود ، بلی دار و شفا میدهد ولی کیست که این شفا بخشی را در دار و قرار داده است، خدا ، انسان عملی را انجام میدهد ولی کیست که انسان را آفریده است و کیست که این توانائی را به انسان داده است ، خدا ، قرآن در این سلسله آیات، در مقام بیان این مطلب است . این در کل، پندار و گفتار همه اهالی معرفت و توحید است، آنان در همه چیزها خدا را می بینند و واسطه ها را کمتر لحاظ می کنند اما ظاهر بینان، فقط ظاهر، فقط نزدیک خود را می بینند.

قرآن از قول جناب ابراهیم خلیل (ع) نقل می کند که به مشرکین فرمود ،
بتان شمارا دشمن میدارم و تنها دوست من خدای رب العالمین است الذی خلقنی
فهو یهدین والذی هو یطعمنی و یسقین و اذا مرضت فهو یشفین والذی یمیتنی ثم
یحیین (۲۰): او مرا آفرید و مرا هدایت میکند او است که سیرم میکند و سیرابم
مینماید و وقتی مریض شدم شفایم میدهد و او است که مرا میمیراند و سپس
زندهام میکند .

بلی آنچه که در اینگونه آیات مورد توجه است ارائه این معنی است ، ارائه درس توحیدی و یکتا گرائی و یکتا پرستی و توجیه بشر به اصل هستی است و روشن است معنی و مفهوم آن نفی واسطه ها و انکار نقش انسان و آزادی اراده و اختیار او نیست .

به تعبیر بزرگان، غیرخدا همه قابل و کاسباند، یک سلسله قابلیت‌هایی دارند که تمامی آنها را از خدا کسب کرده‌اند و می کنند منتها یکی قابل بالامتناع است و یکی قابل بالاختیار و در این میان انسان قابل بالاختیار است .

آفتاب قابل بالامتناع است گرما می بخشد و نمی تواند نبخشد و انسان قابل بالاختیار است، چیزی به دیگری می بخشد ولی می تواند نبخشد . اصطلاحاً به

موجودی همچون آفتاب می‌گویند علت و به انسان می‌گویند فاعل، علت و فاعل، هر دو، وجود و وجودات خود را از خدا میگیرند.

من مینشینم و برمیخیزم، دقت کنید کی می‌نشیند و برمیخیزد؟ من، اما؟
بحول الله و قوته اقوم واقعد
ولاحول ولاقوة الا به

آیات فوق در صدد و مقام بیان این معنی و مفهوم است.

بهر حال بر اساس صریح آیات، انسان در اراده و عمل خود آزاد و مختار است هر کاری را که خواست خود انجام میدهد و مسئولیت آنرا تحمل می‌کند و به عبارت دیگر سرگذشت و سرنوشت خود را خود رقم میزند لا غیر.

از آیات قرآن است در این رابطه که میفرماید: وان لیس للانسان الا ما سعی^(۲۱)؛ و اینکه حاصلی نیست و نمی‌رسد به انسان مگر آنچه که برای آن کوشش کرده‌است.

و نیز میفرماید اناهدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا^(۲۲)؛ ما راه را به انسان نشان میدهیم و او مجبور نیست اگر خواست شکر گذاری می‌کند و راه هدایت را در پیش میگیرد و اگر هم خواست به راه کفر و ضلالت می‌رود.

و نیز میفرماید: ومن یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ماتولی و نصله جهنم و سائت مصیرا^(۲۳)؛ کسی که بعد از روشن شدن حق، از در مخالفت با رسول خدا در آید و به راهی جز راه مؤمنان برود او را به همان راه که دوست دارد و می‌رود، می‌بریم و به دوزخ می‌اندازیم و دوزخ نتیجه و پایان و جایگاه بدی است.

و نیز میفرماید ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم^(۲۴)؛ همانا خداوند وضع و سرنوشت هیچ فرد و گروهی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه خودشان تغییر کنند و روش خود را تغییر دهند.

بر اساس این آیات هیچگونه جبری در کار انسان نیست. بر اساس این آیات، اراده خداوند که فوق همه اراده‌ها است پا به پای اراده انسان حرکت میکند. بر اساس این آیات، انسان اگر چه تشریحاً مجبور است اما تکویناً آزاد است. به هر راهی که می‌خواهد می‌رود و هر سرنوشتی که می‌خواهد برای خود انتخاب

مینماید. بر اساس این آیات، خداوند (نعوذبالله) بخیل و حسود نیست و تلاش و کوشش انسان را باطل و از رسیدن انسان به نتیجه و ما حصل کارش جلوگیری نمی‌کند از آن طرف نیز اگر به بیراهه رود و به سوی تیره بختی و شقاوت گام بردارد او را به حال خویش وا میگذارد.

۳- اجل امتهما

قرآن برای تاریخ هویت عینی قایل است و خاطر نشان می‌سازد که یک سلسله امور است که باعث تباهی ملتها و موجب تسریع در اجلها و فناء و زوال آنها می‌گردد و یک سلسله امور است که حیات و بقاء و رشد و پیشرفت و عزت و اقتدار آنها را موجب میشود و بر همین اساس خاطر نشان می‌سازد که جوامع انسانی و مدنیتها و فرهنگها به مانند هر آحاد انسانی، حیاتی دارند و مماتی، مدتی دارند و اجلی که با به سرآمدن آن می‌میرند و از بین می‌روند.

میفرماید ولکل امة اجل فاذا جاء اجلها لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون^(۲۵)؛ و برای هر امتی اجل معین و مقدری است و وقتی فرا میرسد، ساعتی پس و پیش نمی‌افتد.

۴- نقش اتحاد و اختلاف

یکی از سنتهای حاکم بر تاریخ که قرآن بر آن تأکید کرده است اصل اتحاد و اختلاف است.

از آیات قرآن مجید است در این رابطه که میفرماید قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذاباً من فوقکم او من تحت ارجلکم او یلبسکم شیعاً و یذیق بعضکم بأس بعض ...^(۲۶)؛ بگو ای محمد که او (خدا) قادر است برانگیزد و بفرستد بر شما عذابی از بالای سرتان یا از زیر پاهایتان یا شما را دسته دسته قرار دهد و بچشاند بر بعضی از شما فشار و شکنجه بعض دیگر را

و نیز میفرماید: واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا واذکروا نعمة الله علیکم اذکنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا وکنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها^(۲۷)؛ چنگ به ریسمان خدا بزنید و متحد باشید و دسته دسته و متفرق نشوید و به یاد آورید نعمت خدا را بر خودتان، آن هنگام را که (در

جاهلیت و متفرق بودید (دشمن هم بودید و خداوند بر شما منت نهاد و پیامبر برای شما فرستاد و قرآن را نازل فرمود) و دلهای شما را بهم الفت داد و برادر و متحد و یکدل شدید(وبیاد آورید نعمت خدا را بر خودتان، آن هنگام را که در جاهلیت بودید و گمراه بودید) و در لب پرتگاهی از آتش (جهنم) بودید(و خداوند بر شما منت نهاد و هدایتتان کرد) و از آن نجاتتان داد .

ومیفرماید واطیعواالله ورسوله و لاتنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم واصبروا ان الله مع الصابرين^(۲۸): از خدا و رسول خدا اطاعت کنید و نزاع و اختلاف نکنید تا سست و ضعیف نشوید و نیروی شما از بین نرود و قدرت شما نشکند و در میدان جنگ استقامت ورزید و صبر کنید که همانا خداوند با صابران است .

در این آیات به یکی از سنتها اشاره شده و برآن تأکید گردیده است .
در این آیات از تفرقه به عنوان یکی از آفات و یکی از عذابیهای الهی یاد گردیده، بیان شده اختلاف و جداشدن مردم یک جامعه از یکدیگر، بلائی همچون صاعقه آسمانی و زلزله ویران کننده و هلاکت بار است و وقتی که جامعه‌ای دچار این بلای خانمانسوز شد ضعیف و سست میشود و همه هستی و توان خود را از دست میدهد و نابود میگردد.

در این آیات از اتحاد و اتفاق و همدلی و هماهنگی به عنوان ریسمان محکم الهی و نعمت بزرگ خدا بر بندگان خدا یاد گردیده و براین نکته اشاره شده که اگر همدل و متحد باشید و از خدا و رسول خدا فرمان برید و در میدان زندگی و جنگ و دفاع، صبر و مقاومت نمائید خداوند به شما کمک خواهد کرد و پیروز خواهید شد و عظمت و سروری خواهید یافت ولی چنانچه مختلف و دسته دسته شوید و هر گروهی به راهی روید ضعیف می‌شوید و همه نابود خواهید شد .

این نکته یعنی اتحاد و اختلاف، که قرآن به عنوان یک علت و عامل برای پیروزی و حیات و دوام و برای انحطاط و شکست و مرگ و نابودی ملت‌ها از آن یاد می‌کند یک واقعیت تخلف ناپذیر است قرآن در این آیات این نکته را به مسلمانان یادآور میشود و به عنوان شاهد مثال، آنان را به زندگی خودشان در پیش از ظهور اسلام و بعد از آن تنبه میدهد .

قوم عرب قبل از اسلام، با اینکه جمعیت زیادی بودند اما بر اثر تفرقه و جدایی آنها از یکدیگر و نداشتن یک مرکزیت هماهنگ کننده و قوی، در ذلت و بدبختی به سر می‌برند، یکروز دولت بیزانس (روم) به سرزمین آنها لشکر می‌کشید و بخشی از آن را تصرف می‌کرد و بر آنها حکومت مینمود و روزی دیگر فارس (ایران) به آنجا میتاخت و قسمتی از آن را اشغال میکرد و بر آنها فرمانروائی مینمود و روز دیگر حبشه (اتیوپی) آنجا را مورد تاخت و تاز قرار میداد و آنها را ذلیل و خوار و مغلوب خود می‌نمود، اما پس از آنکه خداوند پیامبری برای آنها فرستاد و قرآن را نازل کرد و آنان به اسلام گرویدند، خود را بازیافتند و متحد شدند و توانستند حکومت مستقل و مقتدری تشکیل دهند و به عنوان یک ملت متمدن و برتر، در منطقه دربیابند و دو امپراطوری قوی و با ابهت روم و ایران آن روز را به زانو درآورند. اما امروز باز میبینیم بر اثر تفرقه و اختلافیکه بین آنها بوجود آمد و اکنون حاکم است در برابر یک مشت صهیونیست بی وطن که از اینجا و آنجا دنیا آمدند و متحد و یکدل اند، عاجز ماندند و نمی‌توانند از پس آنها برآیند.

۵ - گناه و زوال امتهای و ملتها

این یک سنت در تاریخ است و قرآن بر آن تأکید می‌کند که اگر ملتی در خط اطاعت خدا باشد و در راه حق و عدل و فضیلت حرکت کند، در پناه خدا و راحت و آرام و مطمئن به زندگی و زندگانی خود ادامه میدهد و هیچگاه به ذلت و زبونی و سختی روبرو نمی‌شود و حاکمیت و عزت خود را از دست نمی‌دهد و برعکس اگر از اطاعت خدا خارج شود و راه نافرمانی او و طغیان در پیش گیرد و به باطل و فساد و ظلم و بیداد دست یازد طولی نمی‌کشد که همه چیز خود را از دست خواهد داد و ساقط و نابود خواهد شد. این یک سنت حاکم بر تاریخ و به تعبیر قرآن سنه الله است ولن تجد لسنة الله تبديلا ولن تجد لسنة الله تحويلا، بلی وقتی مردم یک جامعه رفاه زده و راحت طلب شدند.

وقتی اکثریت مردم به تنبلی و بیکاری و بیعاری گرائیدند.

وقتی روح سلحشوری و دفاع و فداکاری و شهادت طلبی در مردم سست شد.

وقتی گروهی مترف و مستکبر و قدرت طلب و بولهوس و ظالم و جاهل زمام مردم را بدست گرفتند .

وقتی کفر رایج شد.

وقتی مردم حق ناشناس و ناسپاس شدند .

وقتی فساد اخلاقی و بی بندوباری و ستم و بیداد گری رواج یافت .

وقتی گروهی گناه کنند و دیگران بی تفاوت باشند و آنها را امر به معروف و نهی از منکر نکنند .

آن جامعه محکوم به فنا و نابودی است .

انحراف از حق و گرایش به باطل و ظلم و فساد با بنیان زندگی انسان همان کار رامی کند که حیوانات مخرب با بنیان سدی محکم.

قرآن مجید به داستانی اشاره می کند که مربوط است به سد مآرب در شهر سبا که موشها در آن رخنه کرد و بنیانش را سست نمود و در نتیجه سد پس از مدتی شکست و سیل همه آبادیهای آن را ویران کرد و جمعیتش را متفرق نمود . این یک سنت الهی و حاکم بر تاریخ است .

و اذا اراد الله رقـدة امة حتى تضع اضعاء اخلاقها اقوام روزگار به اخلاق زنده اند قومی که گشت فاقد اخلاق مردنی است.

اندر طبیعت است که باید شود دلیل هر ملتی به راحتی و عیش خو کند در تاریخ است وقتی اسکندر مقدونی، پادشاه ایران ، دارا را شکست داد و

پایتخت کشور (استخر) را تصرف کرد و بر کشور ایران استیلا و سلطه یافت بسیار شگفت زده شد و جای شگفتی هم بود و با خود گفت چه باعث شد که من با این

سپاه بالنسبه اندک، یک کشور مقتدر و صاحب نام همچون ایران را به زانو در آورم و بر آن سلطه یابم . تصمیم گرفت مدتی در ایران بماند و تحقیق کند و رمز

آن را بفهمد و بتواند از آن عبرت و درس بگیرد. پس از مدتی این نتیجه بدست آمد که ایرانیها در این اواخر، غرق در رفاه و راحت طلبی و عیش و نوش شده و

روحیه سلحشوری و فداکاری و جنگ و دفاع را از دست داده بودند و علت شکست آنها اینها بود . (۲۹) :

و نیز در تاریخ است : در آن روزهای بحرانی که لشکر هلاکوخان مغول به کشورهای اسلامی حمله آورده بود و با قتل و غارت و خراب کردن شهرها پیش می‌رفت ، در آن موقعیت خطیر که مرکز خلافت ، بغداد ، در آستانه سقوط بود نامه‌ای از مستعصم خلیفه وقت به فرمانداری موصل ، بدرالدین میرسد که درخواست کرده بود تعدادی از زنان خواننده و نوازنده و رقصنده برای مجالس عیش و سرگرمی او بفرستد، و همزمان قاصدی، از طرف هلاکو وارد شد و پیام کتبی برای فرماندار آورد که هرچه زودتر تعدادی منجنیق و اسباب قلعه کوبی بفرستد، فرماندار هر دو نامه را مطالعه می‌کند و رو به حصار می‌نماید و می‌گوید این دو نامه را مطالعه کنید و بر اهل اسلام بگریید . خلیفه مسلمانان از من زنان خواننده و نوازنده می‌خواهد و سردار مغول کافر، از من اسباب فتح و پیروزی^(۳۰) نتیجه چه شد ؟ روشن است که نتیجه این میشود که دولت ریشه‌دار پانصدساله عباسی به دست مغولان به پایان خط میرسد و منقرض و نابود میگردد. این است دنیا که روز به روز تغییر می‌کند و این است تاریخ که قومی می‌رود و قومی دیگر جایگزین آن میشود والبته همه چیز به حساب است و حساب آنها با خداست .

و اینک آیاتی چند در این رابطه

قرآن میفرماید و ماکان ربک لیهلک القری بظلم و اهلها مصلحون^(۳۱) : و خدای تو اهالی هیچ شهر و روستایی را که صالح و نیکوکار و داد گراند مورد ظلم قرار نمی‌دهد و هلاک نمی‌کند .

ونیز میفرماید و ضرب الله مثلا قرية كانت آمنة مطمئنة یاتیها رزقها غداً من کل مکان فکفرت بانعم الله فاذاقها الله لباس الجوع والخوف بماکانوا یصنعون و لقد جائهم رسول منهم فکذبوه فاخدهم العذاب و هم ظالمون^(۳۲) : خداوند مثلی زد اهالی آبادی ای را که آرام و مطمئن روزگار می‌گذراندند و روزی آنها فراوان از هر سوئی میرسید اما آنان نسبت به نعمتهای الهی ناسپاسی کردند و خداوند بر اثر این عملشان لباس گرسنگی و ترس را بر آنها پوشانید (تلخی فقر و ناامنی را به آنها چشانید) و آمد پیامبری از خودشان برای شان و آنها را بیم دادو از عاقبت

کارشان ترساند) ولی آنان او را تکذیب کردند و به حرفهایشان گوش ندادند و به نصایحش عمل نکردند و در نتیجه عذابی سخت آنها را فراگرفت و آنها ظالم بودند و نیز میفرماید قل سیروافی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المجرمین^(۳۳) : بگو سیرو سفرکنند در اطراف زمین و نگاه کنند و عبرت گیرند که عاقبت و پایان کار مجرمان و بزهکاران چگونه بوده است .

و نیز میفرماید و اذا اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفها ففسقوا فيها فحق علیها القول فدمرناهم تدميراً^(۳۴) : و هرگاه خواستیم مردم یک سرزمین را نابود کنیم، مترفین و هوسرانان آنان را برآنان امارت و حکومت می‌دهیم و آنان در میانشان فسق و فجور و فساد را رواج دهند آنگاه فرود می‌آید برآنان آنچه را که خواستیم و به شدت آنها را می‌کوبیم و نابود مینمائیم.

و نیز میفرماید و استلهم عن القرية التي كانت حاضرة البحر اذ يعدون في السبت اذتأ تيههم حيتانهم يوم سبتهم شرعاً يوم لايسبتون لاتأتیهم كذالك نبلوهم بماكانوا يفسقون و اذ قالت امة منهم لم تعظون قوماالله مهلكهم او معذبهم عذاباً شديداً قالوا معذرة الى ربكم و لعلمهم يتقون فلما نسوا ماذكروا به انجينا الذين ينهون عن السوء و اخذنا الذين ظلموا بعذاب بئیس بما كانوا يفسقون^(۳۵) :

از آنها (یهودیان مخصوصاً از علمای آنها ، از آنها که شاید فکر کنند خداوند آنها را عذاب نمی‌کند) راجع به گروهی از قوم یهود که در آن شهر در ساحل دریا (ایله ، بندر ایلات فعلی) زندگی میکردند سؤال کن (و بیادشان بیاور گناه و سرنوشت آنها را تا شاید از آن عبرت گیرند و متنبه شوند و از طغیان و سرکشی بترسند : آنان به مانند دیگر مردم شهرها و روستاها می‌بایست کارکردن در روز شنبه را که روز استراحت و عبادتشان بود تعطیل کنند و از کار صید ماهی خودداری نمایند ، این فرمان ما برای آنها بود ولی) آنان (از این فرمان) سرپیچی کردند یعنی (برعکس) روز شنبه به صید ماهی می‌پرداختند . و (چون آنروز برخلاف معمول روزهای دیگر زیاد ماهی می‌گرفتند) در روزهای دیگر اصلاً به طرف دریا و صید ماهی نمی‌رفتند ما آنها را اینگونه در کارشان امتحان کردیم و آنان به فسقشان (کار بد و نافرمانی خودشان) ادامه میدادند (آنان گروهی از یهودیان شهر بودند ولی دیگران ، برخی به آنان اعتراض میکردند و از این کارشان

نهی می نمودند و برخی دیگر بی تفاوت بودند و بر اعتراض کنندگان خرده می گرفتند زیرا این کار را بی اثر و بیهوده می شمردند (به آنان گفتند : چرا اینها را موعظه میکنید (اینها موعظه پذیر نیستند و به زودی) خداوند آنها را هلاک می کند و یا به عذابی سخت دچار می کند آنان گفتند (آنها را موعظه می کنیم) برای رفع مسئولیت و پاسخگویی به خدای شما (و خدای همه ما و همه موجودات) و برای اینکه شاید آنان از گناهشان دست بردارند و تقوی پیشه نمایند .

در اینجا باید اشاره کرد که در جمله (قالوا معذرة الی ربکم) نکته لطیفی نهفته است، در حقیقت گروه نصیحت کنندگان میخواهند به آن گروه بی تفاوت بگویند این نصیحت و موعظه ، امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه همه است و شما هم باید آنها را موعظه کنید آنها گناه میکنند و شما تماشا میکنید و لب به اعتراض و نصیحت و موعظه باز نمی کنید پس شما نیز گناهکارید این را خدای ما و شما از همه ما میخواهد ولی شما دستور خدای خودتان را نادیده و ناشنیده میگیرید و امر به معروف و نهی از منکر نمی کنید و پیش او هیچ عذری ندارید و اگر عذابی نازل شود شما را نیز فرا خواهد گرفت و البته چنین هم شد .

در آیه بعدی به این امر اشاره شده است میفرماید هنگامیکه آن گروه گناهکار (همه این موعظه ها را نادیده و ناشنیده گرفتند و) همه این تذکرات را به فراموشی سپردند، ما آن دسته از موعظه کنندگان و ناهیان از منکر را از آنجا بیرون بردیم و نجات دادیم و آنهایی را که ظالم و فاسق بودند (و آنهایی را که بی تفاوت بودند) همه را به گناهشان گرفتیم و به عذابی سخت گرفتار نمودیم و هلاک ساختیم .

بر اساس این آیه هر گناهی علاوه بر کیفر اخروی، کیفر دنیوی نیز دارد و رضایت نشان دادن یا حتی بی تفاوت بودن در امر به معروف و نهی از منکر نسبت به گناه و گناهکار خود یکی از گناهان بزرگ است و کیفر دارد .

در یک روایت آمده است: انما عقرناقة ثمود رجل واحد منهم فعمهم الله بالعذاب لما عموه بالرضا^(۳۶): از قوم ثمود یک نفر ناقه صالح ، پیامبر قوم را پی کرد و کشت

ولی خداوند همه افراد این قوم را مورد خشم و عذاب خود قرار داد و از بین برد چون همه به کار او رضایت دادند و از آن خشنود شدند .

نکته لطیف دیگری که از این آیه و این حدیث و آیات و احادیث دیگر از این مقوله استفاده میشود این است که اگر حتی اکثریت یک قوم و جامعه‌ای گناهکار باشند ولی عذابی بر آنها نازل نشود یک جهتش همین است که در میان آنها گروهی هرچند اندک افراد نیک و نیکوکار هستند و بر کار آنان سخت معترض اند و همواره آنها را موعظه و نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند ، در عالم هستی همه چیز به حساب است و حساب به دست خدا است . وجود و حضور افراد نیک و وارسته در بین گناهکاران برکت و نعمت و رحمت برای آنان است و صد حیف که آنان نمی‌دانند .

از آیات قرآن است که میفرماید: و ماکان الله لیعذبهم و انت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یتستغفرون^(۳۷) : ای رسول خدا، آنان را تا تو درمیانشان هستی عذاب نمی‌کند و نیز تا درمیان شان گروهی هرچند اندک هستند و برای خود و آنان دعا و استغفار می‌کنند (آنها را عذاب نمی‌نماید .

نکته دیگر آنکه خداوند در عذاب و نابودی گناهکاران ، روشها و سنت‌های مختلف دارد . یکی از سنتهای الهی در عذاب گناهکاران فرستادن بلاهای طبیعی بر آنان و گرفتار ساختن آنها است.

از آیات قرآن مجید است که میفرماید: فکلا اخذنا بذنبه فمنهم من ارسلنا علیه حاصباً ومنهم من اخذته الصیحه و منهم من خسفنا به الارض و منهم من اغرقنا و ماکان الله لیظلمهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون^(۳۸) : همه (افراد و گروههای) گناهکار را به گناهای گرفتیم و عذاب کردیم و نابود نمودیم، بر بعضیها سنگهائی از بالای سرشان فرو ریختیم و بعضیها را با صیحه و خروش آسمانی، باطوفان و رعد و برق گوش خراش و سوزان، هلاک نمودیم و بعضی ها را بر اثر زلزله در زیر آوارها و اعماق زمین فرو بردیم و بعضیها را در دریاها و در آبها غرق کردیم، این نتیجه اعمال و نیاتشان بود ، خداوند به آنها ظلم نکرد (و به هیچکس ظلم نمی‌کند) این خودشان بودند که به خودشان ظلم کردند .

یکی دیگر از سنتهای خداوند در عذاب و نابودی گناهکاران ، قدرت دادن و مسلط کردن دیگران بر آنان است خداوند برخی را به دست برخی دیگر نابود می کند ولی درعین حال هیچگاه حق را از آن ظالم و برای ظالم (خواه غالب باشد و خواه مغلوب) قرار نمی دهد .

از آیات قرآن مجید است که می فرماید:

و تلک الایام نداولها بین الناس و ليعلم الله الذین آمنوا و یتخذ منکم شهداء و الله لا یحب الظالمین^(۳۹) و ما این روزها (و این قدرتها و پیروزمندیها) را در میان مردم میگردانیم (و دست به دست میکنیم) و (این بدین جهت است) تا خداوند افراد با ایمان را مشخص کند و از میان شما گواهایی بگیرد و خداوند کافران و ظالمان را دوست ندارد .

نکته آخری که در تکمیل این بحث باید به آن اشاره و قدری درباره اش بحث شود، اصل امتحان و آزمایش است، این یکی از مسائلی است که در قرآن زیاد عنوان شده و احیاناً از آن به استمهال و استدراج تعبیر شده است ، خداوند پیامبرانی برای مردم میفرستد و کتابهایی نازل میکند تا مردم را هدایت کند و به کمال برساند و این به نوعی امتحان و آزمایش است، و ماکننا معذبین حتی نبعث رسولا^(۴۰) : ما هیچکس و هیچ قومی را عذاب نمی کنیم مگر پس از اینکه پیامبری برای آنها مبعوث کنیم (و اوامر و نواهی خود را به آنان ابلاغ نمائیم)

خداوند پیامبرانی و کتابهایی برای مردم فرو میفرستد و بدینگونه آنها را می آزماید و آنها را که پیروی کردند در دنیا و آخرت پاداش میدهد و آنها را که مخالفت کردند عذاب می نماید .

از آیات قرآن است : و ان لو استقا مواعلی الطریقه لاسقیناکم ماءً غدقاً لنتنهم فیه و من یرض عن ذکرریه یسلکه عذاباً^(۴۱) : و اگر آنان در خط فرمانبرداری و در راه راست و حق و عدل پایدار باشند، آنها را از آب گوارا می چشانیم (و از روزی فراوان و آسودگی خاطر و خوشی دائمی در زندگی بهره مندشان مینمائیم) امتحانشان و شرط بقاء شان در آن است ولی اگر آنان (روزی) از ذکر خدا زوی گردانند (و از راه حق و عدل خارج شوند و راه شقاوت و ضلالت و ظلم و فساد پیش گیرند) خدایشان آنها را به راه سختی می اندازد و گرفتارشان می نماید .

این سنت خدا است ولی در عین حال قرآن بر این نکته اشاره و تأکید دارد که خداوند کافران و ظالمان را فوراً عذاب نمیکند و هلاک نمی‌نماید بلکه به آنها مهلت زیادی میدهد تا شاید متنبه شوند و از راهی که قدم گذاشتند برگردند و دست از کفر و ظلم و گناه بردارند ولی اگر از این مهلت نیز استفاده نکردند و توبه و انابه ننمودند خدا اراده خود را عملی میکند و آنی هم به تأخیر نمی‌اندازد .

قرآن به سقوط جبری و حتمی و فوری جوامع انسانی قایل نیست و همواره روی توانایی انسان حساب میکند. جامعه انسانی که زمان سقوط و فنا و هلاکت آن رسیده باز می‌تواند با یک حرکت بنیادی و جهش انقلابی و تغییر جدی موضع و رفتار قبلی خود، قابلیت و توانایی خود را نشان دهد و باتوجه و احیای نیروها و استعدادها و توانمندی مثبت خویش و با تکیه به فضل پروردگار از سقوط و نابودی حتمی خود جلوگیری کند و فصل جدیدی از زندگی خود را آغاز نماید .

میفرماید ولو یؤاخذ الله الناس بما کسبوا ما ترک علی ظهرها من دابة ولكن یؤخرهم الی اجل مسمى فاذا جاء اجلهم فان الله کان بعباده بصیراً^(۴۲): اگر خداوند بخواهد مردم را به گناهای که انجام میدهند بگیرد و فوراً مجازات و کیفر نماید هیچ جنبنده‌ای را روی زمین نباید باقی بگذارد . لیکن خداوند اینها را نادیده میگیرد و تأخیر می‌اندازد (مرگ) آنها را تا فرا رسیدن اجل حتمیشان ، و وقتی که آن اجل فرا رسد (دیگر آنی به تأخیر نمی‌افتد) و همانا خدا به بندگانش (و به ظاهر و باطن آنها) آگاهی کامل دارد .

بلی خداوند به بندگانش فرصت و مهلت میدهد تا اگر خواستند هدایت یابند و توبه کنند و برگردند ولی در این میان برخی در همان وضعیت قبلی خویش باقی میمانند و احیاناً روزبه روز بر بار گناه خود می‌افزایند و آنرا سنگین و سنگین تر می‌کنند و نمی‌دانند و شاید هم خیال کنند که مورد لطف و کمک خداوند هم هستند در قرآن از این امر به عنوان املاء و استدرج تعبیر میشود .

میفرماید والذین کذبوا بایاتنا سنستدرجهم من حیث لا یعلمون و املی لهم ان کیدی متین^(۴۳): و آنها که آیات ما را تکذیب و انکار کردند (و در طریق گمراهی و گناه مانده یا وارد آن شده‌اند) به تدریج و به گونه‌ای که نمیدانند آنها را در همان راه و وضعیت نگاه میداریم و پیش می‌بریم ، مهلت به آنها میدهیم تا گناه آنها

سنگین تر و عذاب آنها دردناکتر باشد و همانا سنت و طرح و نقشه من متین (و درست و حساب شده) است .

و نیز میفرماید : **ولا يحسبن الذين كفروا انما نملى لهم خيرا لانفسهم انما نملى لهم ليزدادوا اثماً ولهم عذاباً مهيناً^(۴۴)** : کافران (و ظالمان و گناهکاران) گمان نکنند این مهلتی که به آنها میدهیم (این املاء و استدرج ، این زندگی ، این حالت و این وضع آنها که حتی روز به روز بهتر می شود) برای آنها خیر است (و لطف خداوند است بر آنها، نه، اینطور نیست) ما این فرصت و مهلت را به آنها میدهیم تا گناه خود را زیاد و زیاده تر کنند و همانا برای آنها عذابی خوارکننده و دردناک است.

و نیز میفرماید **ولا تحسبن الله غافلاً عما يعمل الظالمون انما يؤخرهم ليوم تشخص فيه الابصار^(۴۵)** : فکر مکن خداوند (از ظالمان و) از کاری که ظالمان میکنند غافل است (خیر این طور نیست) همانا ما (مرگ آنها را به عقب می اندازیم و) تأخیر می اندازیم کیفر آنها را برای (قیامت)، روزی که چشمها از ترس باز می ماند (و حتی قدرت پلک زدن و روی هم گذاشتن آنها را ندارند).

و نیز میفرماید **فلا تحسبن الله مخلف وعده رسله ان الله عزيز ذو انتقام^(۴۶)** : گمان مبر که خداوند بر خلاف وعده ای که به پیامبرانش داده عمل می کند (همانا خداوند عزیز است) و فوق قدرت و اراده ای او قدرت و اراده ای نیست) و او است انتقام کشنده.

و نیز میفرماید **وقالت اليهود يدا الله مغلوله غلت ايديهم و لعنوا بما قالوا بل يداه مبسوطان^(۴۷)** : و جهودان گفتند دست خدا بسته است و هیچ کاری نمی تواند بکند، بسته باد دست آنها و لعنت باد بر آنها که این سخن را گفتند. دست خداوند باز است و به هر کاری توانا است (ولی کاری را که میخواهد میکند)

این آیات و امثال آن همه اخطار و هشدار است برای بندگان غافل و مغرور که اندیشه بد و ناروا به دل راه ندهند و از غرور و کفر و ظلم و گناه دست بردارند ولی افسوس !!

از امام صادق (ع) نقل شد که فرمود کم من مغرور بما قد انعم الله عليه و کم من مستدرج يستر الله عليه و کم من مفتون بثناء الناس : چه بسیارند کسانی که بر اثر نعمتهای پروردگار مغرور میشوند و چه بسیارند گناهکارانی که با ادامه گناهانشان

به سوی مجازات پیش میروند و خداوند بر گناهشان پرده می افکند و چه بسیارند کسانیکه از ثنا خوانی مردم فریب میخورند^(۴۸)

بهر حال یکی از سنتهای الهی اصل استمهال و استدراج است، خداوند کافران و ظالمان و گناهکاران را به عملشان فوراً به مجازات نمی گیرد و گرفتار عذاب نمی کند بلکه به آنها فرصت و مهلت میدهد تا شاید متوجه شوند و عبرت گیرند و بازگردند و این نیز بسیار اتفاق افتاد و می افتد .

نمونه و مثال آن یکی داستان قوم یونس است .

یونس یکی از پیامبران است و در قرآن سوره ای به نام یونس داریم که در آن و بعضی از سوره های دیگر آن از او وقومش و داستان او با قومش سخن به میان آمد.

یونس به مانند سایر پیامبران محور رسالتش دعوت به توحید و نفی شرک و بت پرستی و مبارزه با مفسد اخلاقی و اجتماعی بود، او به مدت چهل سال قوم خود و اهالی شهر خود (نینوا) را به رسالتش فراخواند ولی تنها و فقط دو نفر به او گرویدند یکی از آنان فردی عابد و دیگری یک عالم بود و چون از ایمان آوردن آنها ناامید شد با آن دو تن مشورت کرد . عابد به او گفت بر آنها نفرین کند ولی آن عالم گفت این کار را نکند و یونس به حرف عابد بر آنان نفرین کرد . به او وحی شد که در فلان زمان عذاب الهی نازل میشود هنگامیکه موعد عذاب نزدیک شد یونس همراه عابد از شهر بیرون رفت ولی آن عالم گفت من در همین جا، در شهر در میان مردم می مانم .

یونس و تنها فرد همراهش عابد، تا نزدیک آب آمدند. او بسیار غضبناک بود و گویا از چیزی میترسید و میخواست هرچه بیشتر از آنجا دور شود و تصمیم گرفت به آن طرف آب رود . در آنجا کشتی ای کوچک (قایقی) حاضر و پر از مسافرو آماده حرکت بود ، یونس تقاضا کرد او را نیز سوار کنند و ببرند .

او را سوار کردند و کشتی حرکت کرد ، در وسط دریا، طوفان شد و هر لحظه خطر غرق شدن کشتی و سر نشینانش بیشتر و بیشتر می شد تصمیم گرفتند برای سبک کردن کشتی و جلوگیری از غرق شدن آن ، یکی از مسافران را به دریا بیتدازند ، قرعه زدند به نام یونس افتاد و او را به دریا انداختند و ماهی بزرگی (

نهنگی) او را به دهان گرفت و او خود را ملامت میکرد و اگر از تسبیح گویان و استغفار کنندگان نبود و عنایت خدا شامل او نمی‌شد، هر آینه نهنگ او را کامل می‌بلعید و تا روز قیامت در شکم آن می‌ماند ولی خداوند او را نجات داد . ماهی او را به ساحل، به همان نزدیکیهای نینوا آورد و در آنجا انداخت .

از آن طرف اهالی شهر وقتی دیدند مقدمات خشم و عذاب الهی ظاهر شد به سختی تکان خوردند و به خود آمدند و اطراف آن عالم را که در میانشان مانده بود گرفتند و به رهبری و هدایت او در مقام توبه برآمدند و صدا به گریه و ناله بلند کردند و مخلصانه از گناه خویش و برخوردارهائی که با پیامبر خود، یونس، داشتند اظهار پشیمانی کردند و خداوند عذاب را از آنها دفع کرد . آنگاه آنان به دنبال یونس رفتند و پیدایش کردند و با عزت و احترام و شکوه تمام او را به شهر آوردند.

قرآن مطلب را اینگونه تمام میکند و ارسلناه الی مائة الف او یزیدون فآمنوا فمتعناهم الی حین^(۴۹) و ما او (یونس) را به شهر و بسوی قومش که صد هزار نفر و بلکه بیشتر بودند فرستادیم و آنان به او ایمان آوردند و تا مدت معلومی که خواستیم (و سزاوار بودند) آنها را از زندگانی خوب و مرفه بهره‌مند ساختیم .

سرنوشت حق و باطل

تاریخ از رویارویی همیشگی دوجبهه حق و باطل و کشمکش طرفداران این دو گروه سخن میگوید، از دشمنی شیطان با آدم، از کشته شدن هابیل به دست برادرش قابیل گرفته، تا کنون همیشه نزاع و جنگ بین دو گروه وجود داشته و هم اکنون نیز به شدت وجود دارد .

یک سؤال این است که آیا برای این دشمنیها و نزاعها و جنگها، پایانی هست، آیا این امید هست که روزی، روزگاری بیاید و دیگر از این دشمنیها و جنگها و قساوتهها و بیرحمیها و کشت و کشتارها و تباهیها، اثری نباشد یا اینکه اینقدر اینها ادامه می‌یابد تا تمامی نسل بشر را در کام خود فروبرد و منقرض نماید .

سؤال این است که بالاخره سرنوشت حق و باطل و پیروان آنها به کجا ختم میگردد .

قرآن در این رابطه پاسخ روشن و قاطعی دارد .

قرآن در آیات عدیده‌اش بر این نکته تأکید می‌کند که در کشاکش بین حق و باطل ، باطل اگرچه روزی، روزگارانی جلوه‌میکند اما بالاخره در مقابل حق نمی‌تواند پایدار بماند، روزی مقاومت خود را از دست میدهد و از بین میرود و حق نیز ممکن است روزی ، روزگاری، ضعیف و حتی خاموش شود اما بالاخره روزی دیگر قوی‌تر و شاداب‌تر ظاهر میشود و بر باطل غلبه مینماید .

باطل همچون رعدوبرق بهاری و همچون کف روی سیلاب و همانند گدازه‌های حباب گونه روی فلزات، در هنگام گداختن است و بی اصل و بی دوام و بی فائده است و از بین میرود و حق اصل و مفید است و زنده و پایدار میماند .

گفته میشود : للحق دولة و للباطل جولة

و نیز گفته میشود دولة الباطل ساعة و دولة الحق الى الساعة

از آیات قرآن مجید است در این رابطه، که میفرماید : انزل من السماء ماء فسالت اودية بقدرها فاحتمل السيل زبداً رابيا و مما يوقدون عليه في النار ابتغاء حلية او متاع زيد مثله كذلك يضرب الله الحق و الباطل فا ماالزيد فيذهب جفاء و اما ما ينفع الناس فيمكث في الارض، كذلك يضرب الله الامثال^(۵۰) : خداوند فرود آورد و فرود می‌آورد از آسمان آبی (بارانی و شما آنرا می‌بینید)) و مسیله‌ها هریک به اندازه خود از آن برداشت می‌کنند و سیل جاری می‌شود و آن کف‌هایی برمی‌آورد (و شما آنرا می‌بینید) و از فلزات وقتی که آنها را در بوته یا کوره قرار میدهند و آتش بر آنها میدمند تا زیور یا وسیله‌ای بسازند کفی مثل کف روی آب پدید می‌آید و (می‌بینید) آنچه کف (یا مثابه آن) است به کنار و از بین می‌رود و (آنچه اصل و) نافع برای انسان است میماند. بدینگونه است مثال حق و باطل و خداوند اینگونه مثالها را می‌آورد (آنچه باطل است از بین میرود و آنچه حق است پایدار و برقرار می‌ماند)

و نیز از آیات قرآن است در این رابطه : بل نقذف بالحق على الباطل فيدمغه فاذا هو زاهق^(۵۱) : بلکه ما با تیر حق، باطل را نشانه میگیریم و آنرا میزنیم و هلاکش میکنیم، حق را بر باطل میکوبیم و آنرا نابود میکنیم و باطل از اصل هالک و زاهق و از بین رفتنی و نابود است.

قرآن بر همین اساس قاطعانه روی این امر تأکید می‌کند که پایان راه و نقطه نهائی تاریخ بر پائی و برجائی حق و عدل در آخرالزمان است .

میفرماید ولقد كتبنا فی الزبور من بعد الذکر أنَّ الارض یرثها عبادی الصالحون انَّ هذا لبلاغاً لقوم عابدين^(۵۲)؛ همانا ما در کتاب زبور و پیش از آن در تورات نوشتیم (و به آن عمل میکنیم) که بندگان صالح من زمین را به میراث خواهند گرفت (و بر آن حکومت خواهند یافت) این ابلاغ و اعلان است برای بندگان صالح و عابد من .

و از امام باقر(ع) نقل شد که فرمود : منظور و مقصود از صالحان و عابدان که در این آیه آمده‌است اصحاب و یاران حضرت مهدی است (که در آخرالزمان ظاهر میشود)^(۵۳)

عن الصادق (ع) قال: قال رسول الله (ص): المهدی من ولدی اسمہ اسمی و کنیتہ کنیتی، اشبه الناس بی خلقاً و خلقاً، تکنون له غیبة و حیرة تفرق فیہ الامم ثم یقبل کالشهاب الثاقب فیملها عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً^(۵۴)؛ رسول خدا (ص) فرمود مهدی از فرزندان من است نامش نام من و کنیه‌اش کنیه من است و صورت و سیرتش از همه کس به من شبیه‌تر است غیبت و حیرتی طولانی دارد و فرقه‌ها و امتها در مورد او و آمدن و نیامدنش اختلاف پیدا میکند سپس همچون ستاره‌ی درخشان و نافذ ظاهر میشود و می‌آید و زمین را پر از عدل و داد می‌کند چنانکه پر از ظلم و بیداد شده‌بود .

در اینجا یادآوری و ذکر این نکته ضروری است که دیدگاه قرآن و اسلام در غلبه و پیروزی نهائی حق بر باطل و به حکومت رسیدن مستضعفین، با اندیشه دیالکتیکی مارکسیستی و پیروزی پرولتاریا و غلبه کمونیسم بر کاپیتالیسم یکی نیست . و کوششی که جمعی کرده و یا می‌کنند تا این دورا یکی کنند، اگرچه ممکن است با نیت مقدسی باشد اما بی‌شک درست نیست، این اندیشه به عقیده پیروان آنها با شیوه علمی و پیش‌بینی اثبات می‌شود در صورتیکه این دیدگاه در قرآن در قالب وحی و پیش‌گویی پیامبری و به اصطلاح مکاشفات دانیالی مطرح و بیان شده‌است و ما قبلاً (در نگاهی به فلسفه تاریخ) این نکته را نیز مطرح کردیم و به اثبات رساندیم که شیوه و روش کمونیستها، در تحلیل تاریخ، برخلاف

و ادعای آنها، اصلاً علمی نیست و هرگز نمی‌شود با آن، آینده و حوادث و جریانات تاریخی را خواه در زمینه اجزاء تاریخ و خواه در رابطه با مجموع و کل تاریخ، پیش بینی و پیش گوئی کرد و بیان کردیم که این امر اگرچه با روش علمی یا از هر روش استدلالی دیگر، ممکن نیست اما از راه وحی و اشراق و الهام قلبی کاملاً ممکن است .

منابع

- ۱- هود - ۴۹
- ۲- اعلام قرآن _ دکتر خزائی - ذیل کلمه سباصص ۳۷۲ تا ۳۷۶
- ۳- النمل - ۷۶
- ۴- الکهف - ۱۳
- ۵- مریم - ۳۴
- ۶- الانعام - ۹۳
- ۷- یوسف - ۳
- ۸- ابراهیم - ۵
- ۹- یوسف - ۱۱۱
- ۱۰- الاعراف - ۱۷۶
- ۱۱- الدخان - ۲۵ - الی ۲۹
- ۱۲- سفینته البحار- ج ۲ - کلمه مدن - مفاتیح الجنان - ۹۰۳
- ۱۳- نهج البلاغه - نامه ۳۱
- ۱۴- آل عمران - ۱۳۷ - ۱۳۸
- ۱۵- الحج - ۴۶
- ۱۶- محمد - ۱۰
- ۱۷- فاطر - ۴۳
- ۱۸- الانفاق - ۱۷
- ۱۹- الانعام - ۶۵
- ۲۰- الشعراء - ۷۸ - الی ۸۱
- ۲۱- النجم - ۳۹
- ۲۲- الانسان - ۳
- ۲۳- النساء - ۱۱۵
- ۲۴- الرعد - ۱۱
- ۲۵- الاعراف - ۳۴
- ۲۶- الانعام - ۶۵
- ۲۷- آل عمران - ۱۰۳

- ۲۸ - الانفال - ۴۶
۲۹ - اخلاق - ساموئیل اسمایلز - ترجمه
۳۰ - مقدمه‌ای بر اخلاق - علی کیاء - ص ۱۱ - ۱۲
۳۱ - هود - ۱۷
۳۲ - النحل - ۱۱۲
۳۳ - النمل - ۶۹
۳۴ - الفرقان - ۳۶
۳۵ - الاعراف - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵
۳۶ - بحار الانوار
۳۷ - الانفال - ۳۳
۳۸ - العنکبوت - ۴۰
۳۹ - آل عمران - ۱۴۰
۴۰ - الاسراء - ۱۵
۴۱ - الجن - ۱۶ - ۱۷
۴۲ - فاطر - ۴۵
۴۳ - الاعراف - ۱۸۲ - ۱۸۳
۴۴ - آل عمران - ۱۷۸
۴۵ - ابراهیم - ۴۲
۴۶ - ابراهیم - ۴۷
۴۷ - المائده - ۶۴
۴۸ - تفسیر نمونه - ج ۷ - ص ۳۵
۴۹ - الصافات - ۱۴۷ - ۱۴۸
۵۰ - الرعد - ۱۷
۵۱ - الانبیاء - ۱۰۱
۵۲ - الانبیاء - ۱۰۵ - ۱۰۶
۵۳ - مجمع البیان - ذیل
۵۴ - موعودی که جهان در انتظار اوست - دوانی - ص ۱۱۸ به نقل از کمال الدین و کمال النمه -
الصدوق

دو مقاله تاریخی

« ضمیمه »

علی کیا

این مقاله در سال ۱۳۳۹ هجری شمسی تهیه و تدوین شده و در این کار از منابع گوناگونی از جمله تاریخ عمومی آلبرماله - دائره المعارف فرید وجدی - عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن ، تألیف جان دیون پورت ، ترجمه غلامرضا سعیدی - تاریخ علوم ، تألیف پیر روسو - تاریخ علم ، تألیف جرج سارتن - تاریخ اسلام ، تألیف شکیب ارسلان و چند کتاب و نشریه دیگر استفاده گردیده و قسمت زیادی از آن در شماره ۱۰ و ۱۱ سال سوم مجله مکتب اسلام ، نشریه حوزه علمیه قم به چاپ رسیده است .

تاریخچه انگیز یسیون

موضوع مقاله :

شاید بعضی از خوانندگان عزیز نام انگیزیسیون یا دیوان تفتیش عقاید را شنیده و کم و بیش از ماجرای آن اطلاعی داشته باشند ولی اغلب اشخاص از آن اطلاع صحیح و جامعی ندارند .

انگیزیسیون یا دیوان تفتیش عقاید نام دادگاهی است که برای نابودی مخالفین کاتولیک در اروپا برقرار شد و در دوران حکومت خود که چندین قرن به طول انجامید جنایتها و سفاکی های زیادی مرتکب گردید و از آنجا که تاریخ آن شامل یک سلسله نکاتی است که خوانندگان محترم را به حقیقت کاتولیک و دربار پاپ و روح کلیسا و کارگردانان آن و به طور کلی به ریاکاری و فجایع عده ای از نصرانیها آشنا می کند؛ نگارنده آنرا به صورت مقاله مختصری درآورده و در معرض مطالعه و قضاوت خوانندگان گرامی قرار داده است .

مذاهب مختلف مسیحی :

مذهب مسیح با یک تانی و آرامی خاص پیش رفت و بالاخره بعد از مرور چند قرن در فلسطین و مناطق اطراف گسترش و نفوذ یافت . در آن هنگام که هنوز از این اختلافات وسیع و دامنه دار مذهبی نصرانیت که اکنون موجود است خبری نبود، اداره هر یک از شهرهای مسیحی به اسقفی

محول بود و از اجتماع چند شهر ولایتی تشکیل می یافت و سرپرستی ولایت به عهده خلیفه بود و پاپ امامت اعظم نصرانیت را داشت و در تمام امور شرعیه حتی انتخاب و نصب خلفا مداخله داشت منجمله خلیفه ای هم از طرف پاپ در رومیة الصغری که مقرر خلافت آن قسطنطنیه بود برقرار می شد .

رفته رفته خلفای قسطنطنیه به این خیال افتادند که از تبعیت پاپ خارج شوند و حوزه ای جداگانه و مستقل تشکیل دهند و در امور شرعیه به رأی خودشان قضاوت و عمل کنند . اختلافات مذهبی و خرافات دینی و نارضایتی بعضی از دستگاه رئیس اعظم نیز فکر آنها را تقویت کرده ، زمزمه مخالفت آنها آغاز شد و به گوش پاپ رسید و بعد از آن ، چندین بار بین پاپ و خلفای قسطنطنیه نزاع شدیدی درگرفت تا بالاخره در سال ۱۰۵۲ میلادی میان آنها جدائی کامل افتاد و امت نصاری به دو قسمت شد : اروپای شرقی که شامل ملت بلغار و روس می شد ، تسلیم روحانیت قسطنطنیه گردید و خود را « ارتدکس » یعنی صاحب دیانت حقه نامید و اروپای غربی که از لهستان تا اسپانیا امتداد داشت در اطاعت پاپ باقی مانده و خود را « کاتولیک » یعنی صاحب دیانت جامعه خواند .

این دو طائفه در مذهب ، دو روش متباین و اصول و عقاید متضادی داشتند و یکدیگر را تخطئه کرده و تکفیر می نمودند ، تا اینکه در اوائل قرن ۱۶ میلادی مذهب دیگری در اروپا رواج یافته و طرفداران زیادی پیدا کرد . این مذهب مشی خاص داشت و با هر دو مذهب متقدم متباین بود و از آنجا که مؤسسين این مذهب (لوتر ، کالون و ...) در مورد گناه بخشی و بهشت فروشی و بعضی موضوعات دیگر با پاپ مخالفت کرده و به اسم « پروتستان » یعنی معترضین معروف شده اند طرفداران این مذهب را کلاً به نام پروتستان خواندند .

به هر حال پس از گذشت قرنها ، مذهب ساده و روشن حضرت مسیح (ع) در اثر خرافات و بدعتها که به وجود آمد ، به شعبات مختلفی تقسیم گردید و بالاخره صفا و اصالت اولیه آن از بین رفت .

ظهور مرتدین و تأسیس انگیزیسیون :

در اروپای کاتولیک با وجود قدرت مطلقه پاپ در قرن دوازدهم و سیزدهم بدعتها یعنی عقایدی که در نزد پاپ و سایر ارباب دیانت مردود بود زیاد شد . از جمله عقایدی که کاملاً با روح کاتولیک مخالف بود ، عقیده ای بود که پیروانش آنرا عقیده پاک می خواندند و کانون اصلی آن شهر « آلپ » بود و بدین مناسبت طرفداران این عقیده را مرتدین آلپی می گفتند . این عقیده ترکیبی از مسیحیت و مذهب « مانی » نقاش بزرگ ایران قدیم بود که از طریق سوریه و مصر به طرابلس و قرطاجنه یعنی لیبی و تونس امروزی سرایت کرده و از آنجا به ایتالیا و فرانسه راه یافته بود .

طرفداران این عقیده می گفتند : جهان هستی ، دو خدا دارد ، یکی خدای خیر که ارواح را آفریده و دیگری خدای شر که ارواح را در زندان جسد اسیر کرده است . و مسیح (ع) در نظر ایشان فرشته ای بود که خداوند خیر او را فرستاد تا ارواح زندانی را نجات بخشد و نجات را فقط در پیروی از مسیح (ع) و انجام فرایض مذهبی می دانستند و بهشت فروشی و گناه بخشی را اموری غلط و ناروا می انگاشتند و نیز عقاید دیگر که روح آن کاملاً با مذهب کاتولیک مبایت داشت و در اینجا مجال ذکر آنها نیست .

این عقیده در لاندوک به سرعت انتشار یافت و طرفداران زیادی پیدا کرد و حاکم فوآ و نایب الحکومه بزیه به این عقیده گرویدند و رایمون ششم حاکم تولوز، با این عقیده و طرفدارانش نظر مساعدت پیدا کرد . ظهور و پیشرفت این عقیده باعث تشویش پاپ و سایر کاتولیک ها شد تا اینکه در سال ۱۲۰۷ میلادی پادشاه فرانسه فیلیپ اکوست از طرف پاپ گریگوار نهم مأمور قلع و قمع آنها شد . هنوز جنگی علیه آنها آغاز نشده بود که ناگهان خبر رسید که امیر آخور حاکم تولوز سفیر پاپ را کشته است . پاپ به مجرد شنیدن این خبر اعلام داشت که عموم ملت کاتولیک به ضبط و تملک دارائی حاکم تولوز مجازاند و افرادی که در این نبرد حاضر شوند همانند جنگجویان صلیبی که در جبهه مشرق با مسلمانان پیکار می کنند از نظر ثواب برابر می باشند .

منطقه تولوز در آن عصر سرشار از نعمت و ثروت و خزائن آن مملو از پول و کالا بود اعلامیه پاپ هیجان شدیدی در مردم ایجاد کرد و بالاخره جنگ علیه رایمون ششم و به طور کلی مرتدین آلپی آغاز شد بسیاری از امرای شمال فرانسه و امرای آلمان در این جنگ شرکت کردند ولی فیلیپ اکوست نتوانست در آن جنگ حاضر شود .

این جنگ از سال ۱۲۰۸ میلادی تا ۱۲۳۱ ادامه داشت هرچه قدرت داشتند بکار بردند . گروهی را به آتش سوزاندند و جمعی را در چاههای عمیق انداختند و با سنگ انباشتند و دسته ای را در زندانها حبس کردند تا از گرسنگی و عفونت و بی پناهی از سرما و گرما مردند ولی نتوانستند این عقیده را از آنجا براندازند . بلکه برعکس ، این عقیده به جاهای دیگر سرایت کرده رو به افزایش می رفت ، زیرا اینگونه برخورد نسبت به یک مذهب و پیروانش یعنی توسل به زور و شدت مجازات علیه آن عقیده و طرفدارانش نه تنها آنها را از بین نمی برد بلکه برعکس سبب اشاعه و نفوذ آن و باعث زیاد شدن پیروانش می شود . این عمل گرچه جمعی را نابود می کند ولی عده بیشتر دیگری را بسوی آن عقیده می کشاند و آنها را ساختار و محکمتر می سازد ، درست همانند غلطاندن یک گلوله برف روی زمین پر برف است که هرچه غلطانده شود زمین را پاک می کند ولی خود برف را بزرگتر کرده و با دوامتر می سازد .

علاوه بر عقیده پاک ، مذاهب مبتدعه دیگری در میان مردم به وجود آمد تا اینکه بالاخره به منظور جلوگیری از پیشرفت اینگونه مذاهب در سال ۱۲۱۵ میلادی ، فرمانی از طرف پاپ مزبور صادر گردید . به موجب این فرمان در تمام شهرها اداره ای به نام انگیزیسیون یا محکمه تفتیش عقاید تشکیل یافت و آنهایی که مظنون به بدعت بودند به آنجا احضار گشته مکافات می یافتند . مرکز این اداره واتیکان ، مقر زندگی و حکومت پاپ بود و شعبات آن در تمام شهرهای ممالک ایتالیا و فرانسه و اسپانیا و آلمان و لهستان و سایر کشورهای مسیحی انجام وظیفه می کرد .

یکی از این شعبه ها در تولوز بود که در سال ۱۲۳۱ میلادی از طرف پاپ مزبور برقرار گردید . منظور اصلی از تأسیس این اداره در تولوز ، از بین بردن

عقیده پاک و پیروانش بود . ولی بالتبع سایر بدعت گذاران نیز به آنجا احضار گشته و مؤاخذه می شدند . کارگردانان این اداره هر چه می خواستند می کردند ، هر کس را به مجرد سوء ظن یا مکاتبه شکوائیه بی امضاء ، امر به توقیف می دادند . محاکمات که در بدو امر علنی بود ، بالاخره سری شد . کسی که مورد تهمت بود با تهمت زننده مواجه نمی گردید و حتی نام آنرا نمی دانست و وکیل مدافع هم نداشت .

برای اقرار متهم ، از شکنجه و آزار استفاده می کردند . همه کس مجرم محسوب می شدند و لازم بود برای برائت خود شاهد و دلیل اقامه کنند . گویا اصل مطاع در تفتیش عقاید این بود که اگر صد معصوم بمیرد از آن بهتر که گناهکاری بگریزد .

یکی از اعضاء فرقه سان فرانسوا که مخالف با این دیوان بودند در این باره می نویسد اگر « پطرس » و « پولس سعید » به این دیوان احضار می شدند ، برائت ذمه حاصل نمی کردند .

برای شکار ملحدین !! طرق مختلفی بکار می بردند ، یکی از این طرق فرمان ایمان بود . به موجب این فرمان ، تمام مؤمنین ! باید خبر چینی کنند ، هر چند یکبار کوئی از کویهای شهر سرکشی می شد و فرمانی صادر می گردید که اگر کسی چیزی از ارتداد دیگران خبر دارد آنرا برملا سازد ، لذا احدی از سوء ظن همسایه یا اعضای خانواده خود در امان نبود .

قابل توجه این بود که اعضاء این دیوان را از میان خشن ترین اقوام و افراد انتخاب می کردند .

هیئتی که در آغاز قرن ۱۴ میلادی از طرف پاپ وقت « کلمان پنجم » معین و انتخاب شد . ستمگری دیوان تفتیش عقاید را آشکار ساخت به این معنی که بعضی از متهمین هشت سال بود که در زندان مانده و ابداً تحقیقی از آنها به عمل نیامده بود و گروهی در اطاقهای بدبو زندانی و به عقاب زندانبانها گرفتار بودند .

جالب توجه آنکه کارگردانان این محکمه لعنتی ، به هر کس که پشسته هیزمی برسوختنگاه میگذاشت عطوفت می کردند ، ولی هیچگاه حکم اعدام صادر نمی نمودند ! چرا ؟ زیرا کلیسا از خونریزی بیزار بود و حاضر نبود دست خود را به

خون مردم بیالاید . فقط حکم به ارتداد می کردند و محکومین بیچاره را به مقامات غیر روحانی یعنی مأمورین شاه و سرکردگان تحویل می دادند و حتی ریاکارانه می سپردند که با محکوم ، به محبت و ملایمت رفتار شود . ولی احدی این دستورات را مراعات نمی نمود ، زیرا چاره ای نبود جز آنکه فرمان مرگ صادر و اجرا شود . اگر غیر از این میکردند خود آنها به عنوان الحاد به دادگاه فراخوانده می شدند و حکم تکفیر آنها صادر می شد .

یکی از امور وحشت انگیز این دادگاه طرق مختلفه کشتار محکومین بود و آتش زدن طریقه بسیار معمولی این دادگاه به شمار می رفت . فقط در سال ۱۲۳۹ میلادی در یکبار ۱۸۳ نفر را زنده زنده در شامپانی سوزاندند .

دفاع از عقیده قلب ماهیت :

دیوان تفتیش عقاید که در بدو امر برای تعقیب ملحدین تشکیل شده بود ، تدریجاً هولناکترین اداره ای شد که حتی از مزخرفترین اصول و عقاید دفاع می نمود . چه بسیار افرادی که در آنجا محاکمه و نابود شدند زیرا آنان با اصول و عقاید مزخرفی که دربار پاپ آنها را به رسمیت شناخته بود و به صورت یک سلسله اصول و عقاید مسلم و قطعی به مردم تلقین کرده بود مخالفت داشتند . یکی از این عقاید خرافی که خونهای زیادی در راه آن ریخته شد ، عقیده قلب ماهیت است و خلاصه آن بدین شرح است که آرد بسیار نرمی در کلیسا حاضر کرده و آنرا خمیر نموده و نان فطیر می پزند و شرابی نیز تهیه و آماده می نمایند آنگاه کشیش آیاتی را که حضرت مسیح بر نان و شراب عشاء ربائی خواند بر آن نان و شراب می خواند سپس خود کشیش نان و شراب را سجده می کند و در سجده می گوید : ای خداوند ما عیسی مسیح ، تو ما را به خون خود از آتش جهنم نجات دادی و در فردوس را به روی ما باز کردی . بر ما گناهکاران رحم فرما ، بعد هم نان را به همه نصرانیانی که حاضرند ارائه می دهد و همه آنها به سجده می افتند و کلمات مذکور را می گویند پس از آن نان را ریز ریز می کنند ، بعد کشیش آن نان ریزه ها را به دامن خود ریخته ، یکی یکی از حاضرین نزد او می روند و کشیش یک ریزه از آن نان ریزه ها را در حالیکه با آهنگ مخصوص دعا می خواند به دهان او می گذارد . عقیده آنها این است که در هر ریزه از این

نان یک مسیح کامل است و معتقدند که این نان و شراب هنگام خوردن تغییر ماهیت داده مبدل به جسم و خون عیسی می شود .

اصل این عقیده از انجیل لوقا گرفته شده و پاپ در تحمیل این عقیده به ملت کاتولیک پافشاری زیادی می کند ولی ملتهای مختلفی از نصاری با این عقیده مخالفت کرده و آنرا تخطئه می کنند . از آن جمله پروتستانهای پیرو لوتر هستند و آیات انجیل لوقا را که حضرت عیسی (ع) در عید « فصیح » درباره نان و شراب عشاء ربّانی فرموده بود : « این نان را بخورید که جسم من است و این شراب را بنوشید که خون من است . » بر مجاز تأویل می نمایند .

برای تثبیت عقیده قلب ماهیت و دفاع از آن و تعقیب منکرین آن در سال ۱۵۳۹ میلادی ، قانونی معروف به مقررات خونین یا شش مقاله در انگلستان وضع و از آن تاریخ به بعد هزاران نفر به جرم انکار این عقیده سخیف به دست جلادان دیوان تفتیش عقاید و سایر پیروان پاپ به قتل رسیدند . مثلاً در سال ۱۵۴۶ میلادی زنی به نام «مادام آن اسکيو» با سه نفر دیگر به جرم مخالفت با این عقیده در آتش سوختند .

مبارزه با خرافات :

در تاریخ می خوانیم که ادوار ادوارد پادشاه اول انگلیس فیلسوف نامی ، بیگن را از بحث کردن در علم منع کرد و نگذاشت در موضوع این علم در دانشگاه اکسفورد سخنرانی کند و حتی او را به پاریس تبعید کردند که زیر نظر کلیسا قرار گیرد . مردم کاتولیک توجه بیگن را به دانش، جزء کوتاه نظری می پنداشتند و بحث در حقیقت و فهم اشیاء را مربوط به ارتباط با شیاطین می دانستند . به این ملاحظه به بیگن رو کرده فریاد می زدند دست این جادوگر را کوتاه کنید این مسلمان را از کار بیندازید .

غرض آنکه اعتقاد به جادو و سایر خرافات به اندازه ای در میان ملت کاتولیک نفوذ داشت که هرگونه اعمال عجیب و خارق العادات را مربوط به ارتباط با شیاطین می دانستند .

یکی از مواد برنامه انگیزیسیون ، مبارزه با خرافات و جادو و جلوگیری از عملیات جادوگران بود . مثلاً در سال ۱۶۰۱ میلادی این دیوان در پرتغال اسب

یک نفر انگلیسی را که حیوانی ورزیده و تربیت شده بود و نمایشهائی میداد به تهمت اینکه تحت تأثیر جادو قرار گرفته محکوم نموده در آتش سوزاندند .

جلوگیری از پیشرفت علوم :

دوران حکومت انگلیزیسیون در اروپا را باید عصر اختناق علوم نام نهاد . چون در این دوران فعالیت و پیشرفت قابل ملاحظه ای در علوم مشاهده نشد زیرا احدی از ناحیه حکومت مأذون نبود که در علوم قدیم بررسی کند و به نتایج مثبت و روشن تری برسد . تاریخ این دوران پر است از محاکمه و اعدام دانشمندانی که با نظریات دانشمندان و فلاسفه قدیم مخالفت کرده و نظریات جدیدی اظهار داشته اند .

ما برای نمونه فقط به ذکر دو نفر از دانشمندان این دوره و معامله انگلیزیسیون با آنان اکتفا می کنیم :

۱- اعدام ژور دانو برونو

یکی از مسائلی که امروز جزء مسلمات علوم طبیعی به شمار می آید حرکت زمین و به طور کلی حرکت همه سیارات منظومه شمسی ما به دور خورشید است.

این مسئله برای اولین بار توسط « فیلولائوس فیثا غورث » دانشمند بزرگ باستانی ابراز گردید ولی چون متکی به ادله و براهین روشنی نبود ، مورد پسند طبع مردم آن عصر واقع نشد و بعد از چندی نظریه دانشمند معروف «بطلیموس» دائر بر مرکزیت و سکون زمین به ظهور رسید و مورد قبول عامه واقع شد حتی در نزد پاپ و سایر دینداران مسیحی به صورت وحی آسمانی تلقی گردید .

این نظریه تا چند قرن قبل یکی از تئوریهای مسلم علمی به شمار می رفت و در دانشگاههای کوچک و بزرگ جهان تدریس می شد تا اینکه دانشمند عالیقدر « کوپرنیک » لهستانی قدم به میدان علم و دانش گذاشت و این تئوری را باطل کرد و نظریه فیثاغورث را که می رفت فراموش شود ، دوباره زنده کرد .

کوپرنیک در اثر تحقیقات و مطالعات عمیق و مشاهده اجرام آسمانی با دستگاههائی که خودش ساخته بود به گردش زمین به دور خورشید در مدت یک

سال (حرکت انتقالی) و گردش به دور خود در مدت یک شبانه روز (حرکت وضعی) پی برد ولی در ابتداء افکار و عقیده خود را منتشر نکرد . زیرا طوفان آینده و طغیان دینداران مسیحی را علیه خود حدس زده بود ولی بعد از چندی بالاخره ترس و وحشت را کنار گذاشت و به نشر افکار خود اقدام کرد و آنرا به صورت کتابی به نام « درباره دَوْران اجسام آسمانی » منتشر کرد .

چند روز از تاریخ انتشار کتابش گذشت و روز ۲۴ ماه مه ۱۵۴۳ میلادی فرا رسید و این دانشمند گرانیامیه برای همیشه چشم از جهان بست . آری او بدون هیاهو و جنجال و هیچگونه خطری جان سپرد ولی بعدها طرفدارانش به دست دژخیمان خطرناک انگیزیسیون دچار شدند .

از جمله « ژبور دانو برونو » بود که به علت دفاع از عقیده کوپرنیک و پشتیبانی از تعدد عوالم مسکون در سال ۱۶۰۰ میلادی از طرف انگیزیسیون در آتش سوخت .

۲ - محاکمه گالیله :

در یکی از روزهای سال ۱۵۴۶ میلادی در خانواده ای از شهر « پیزا » در ایتالیا کودکی به دنیا آمد که وی را « گالیلهو گالیله » نام گذاردند . این کودک اندامی درشت و بازوانی قوی داشت و علامت نبوغ ذاتی در چشمان درخشان و نافذ او هویدا بود . او بعد از گذراندن تعلیمات ابتدائی به تحصیل علم طب پرداخت ولی در سن بیست سالگی آنرا کنار گذاشت و به مطالعه ریاضیات مشغول گردید و بالاخره در سن بیست و پنج سالگی به مقام استادی ریاضیات نایل شد .

گالیله بعد از مطالعه و بررسی دقیق درباره هیئت، به اصول عقاید کوپرنیک عقیده پیدا کرد و در سلک طرفداران او در آمد و بعد از چندی نیز موفق به ساختن دوربینی نسبتاً قوی گردید و به مشاهده اجرام آسمانی پرداخت و به مطالبی که تا آن روز برای همه مجهول بود پی برد . در این هنگام خواست اصول عقاید و افکار خود را که قسمتی از آن جزء اصول عقاید کوپرنیک بود منتشر کند ولی دوستانش به او اعلام خطر کرده و او را از مزاحمت کلیسا برحذر داشتند . چون این عقاید بر خلاف « کتاب مقدس » تلقی می شد و طرفداری از آن به منزله استقبال از مرگ بود .

گاليله مجبور بود که به منظور عاقبت اندیشی برای اثبات نظریه خود دلایلی از کتاب مقدس اقامه کند و یا ثابت نماید که نظریه او هیچگونه مخالفتی با کتاب مقدس ندارد زیرا روحانیون مسیح برای هیچ چیز غیر از کتاب مقدس و عقاید بطليموس و ارسطو ارزش قائل نبوده و هرگونه استدلال غیر مذهبی را برای اثبات نظریه ای باطل می دانستند. اما این کار یعنی استدلال به آیات کتاب مقدس و یا اثبات مخالفت نداشتن آن با حرکت زمین هم برای گاليله غیر مقدور بود زیرا کلیسا هرگز اجازه نمی داد که یک فرد غیر روحانی کتاب مقدس را مطابق میل خود تفسیر کند و به آن استدلال نماید.

اینها جهاتی بود که بایست گاليله را متقاعد کند و از اظهار نظریه خویش منصرف سازد ولی گاليله شهادت فوق العاده ای به خرج داده و به اظهار نظریه خود پرداخت و در سال ۱۶۱۰ میلادی جزوه ای به نام « قاصد آسمان » منتشر کرد و مشاهدات خود را که از آنجمله سیارات بزرگی علاوه بر سیارات هفتگانه بطليموس بود، شرح داد.

انتشار آن در عین حال که موجب تمجید و تحسین فراوان گشت، سیل اعتراضات را نیز بسوی او روانه ساخت و جمعی بر او فریاد زدند که چرا تعداد سیارات را هفت عدد نمی دانید و حال آنکه تعداد فلزات هفت است و شمعدان معبد هفت شاخه دارد و در کله آدمی هفت سوراخ موجود است!! واقعاً خیال می کنید ستارگانی وجود دارد که بطليموس آنها را نمی شناخت؟

تا اینکه در سال ۱۶۳۲ میلادی کتاب دیگری تألیف و منتشر نمود که در آن سه نفر درباره حرکت زمین و سایر اصول عقاید کوپرنیک مشغول گفتگو هستند و یکی از آنها از بطليموس و دو نفر دیگر از کوپرنیک دفاع می کنند.

انتشار این کتاب همانند کتاب اول سر و صدای زیادی ایجاد کرد و خشم و غضب روحانیون را برانگیخت و بالاخره عصیان نابخشودنی و الحاد او را ثابت کرد و انگیزسیون رأی داد که چون گاليله در کتابهای خود برای اثبات طریقه ای که مخالف کتاب مقدس شناخته شده، دلایل مؤثر اقامه کرده به ظن قوی مرتد است.

به همین اتهام او را احضار کرده و در روز ۲۲ ژوئن سال ۱۶۳۳ میلادی مجلس بزرگی در کاخ واتیکان تشکیل داده ، به محاکمه وی پرداختند ولی دوستی گالیله با یکی از نجبا به نام « دوک توسکان » موجب شد که با وی به ملایمت و ملاحظت رفتار کرده و کمال عفو و اغماض را درباره وی عملی نمایند . لذا در آن روز بر خلاف معمول به احدی اجازه ورود به مجلس به عنوان تماشاجی ندادند و به طور کلی از گزارش جریان محاکمه وی به خارج جلوگیری کردند . زیرا واتیکان نمی خواست از شهرتی که در بیرحمی و قساوت به دست آورده بود صرف نظر کرده و عفو و اغماض بیش از اندازه را نسبت به گالیله برای همه ظاهر سازد .

در آن مجلس که از پاپ و کاردینالهای بزرگ و رؤسای محکمه تفتیش عقاید تشکیل شده بود ابتدا ادعا نامه گالیله دائر بر حرکت زمین و سایر اصول عقاید وی قرائت گردید و سپس نوبت دفاع وی رسید ولی به او اجازه سخن داده نشد و بالاخره وادارش کردند که توبه نامه زیر را امضاء کند :

« من گالیله در هفتادمین سال زندگی در مقابل حضرات شما به زانو درآمده در حالیکه کتاب مقدس را پیش چشم دارم و با دستهای خود آنرا لمس می کنم توبه می کنم و ادعای خالی از حقیقت حرکت زمین را انکار می کنم و آنرا منفور و مطرود می دانم . »

گالیله هم ناچار آنرا امضاء کرد و از محکمه خارج شد بعد از آن مجلسیان گفتند که گالیله با انگشت خود بر روی زمین نوشته بود: و با این همه زمین حرکت می کند .

این بود توبه نامه خجالت آوری که به گالیله تحمیل شده بود ، توبه نامه ای که باید آنرا قربانی نام نهاد که گالیله به اعضای دیوان تفتیش عقاید که در رأس آنها پاپ « اوربن هفتم » قرار داشت داد تا از قربان شدن خود در راه عقیده محفوظ بماند .

اعدام مجاهدین صلیبی !

جنگ صلیب یکی از سلسله جنگهای خونینی است که اروپائیان برای فتح بیت المقدس و حکومت بر آن بر مسلمانان برپا کردند . این جنگ در سال ۱۰۹۶

میلادی (۴۷۴ هـ) به فرمان پاپ اوربانوس دوم شروع شد و قشون آن در تاریخ ۱۵ ژوئیه ۱۰۹۹ (۲۳ شعبان ۴۷۵ هـ) شهر بیت المقدس را به تصرف درآورد و سپس از مجموع متصرفات خود مملکتی به نام لاتن تشکیل داد و برای دفاع آن سه فرقه برقرار ساخت که اعضای آن وظیفه راهب و سرباز هر دو را داشتند .

۱ - فرقه سن ژان بیت المقدس یا مهمان نوازان

۲ - فرقه پاسبان معبد

۳ - فرقه سواران آلمان

تا اینکه در تاریخ ۲ اکتبر ۱۱۸۷ (۲۷ رجب ۵۶۵) یعنی ۹۱ سال بعد بیت المقدس دوباره به تصرف مسلمانان درآمد .

بعد از تصرف بیت المقدس اغلب اعضای فرقه پاسبانان معبد همانند بیشتر مجاهدین به اروپا برگشتند و چنانچه می گویند به دارائی فراوانی دست یافته بودند و در فرانسه اعضای این فرقه بسیار بود .

فیلیپ لوبل پادشاه فرانسه از این فرقه مبالغ زیادی به قرض گرفته بود و به پرداخت آن مایل نبود و همواره می خواست فرقه را منهدم کند و دارائی آنها را به تصرف خود درآورد . در ۱۳ اکتبر ۱۳۰۷ (۶۸۵ هجری) فرمانی برای گرفتن آنها صادر کرد . اعضای فرقه را دسته دسته گرفتند و بیانیه ای برای به حق جلوه دادن گرفتاری آنها صادر کردند و سپس محاکمه آنها را به دیوان تفتیش عقاید واگذار نمودند .

دیوانی که برای بررسی احوال مرتدین تشکیل شده بود وسیله استقرار قدرت پادشاه و آلت اجرای مقاصد سیاسی گردید . قابل توجه آنکه اعضای این دیوان که خود را حامیان دین مسیح و هواخواهان مسیحیان می دانستند به قدری با این فرقه که از مسیحیین متعصب و مجاهد بودند ، بد رفتاری و شدت مجازات به خرج دادند که حد و وصفی ندارد . دیوان مزبور آنها را تسلیم شکنجه کرد تا به جنایات منتسبه در بیانیه اقرار کنند .

یکی از متهمین برای رفیق زندانی اش نقل می کرد که دستهایم را به پشت درآورده و چنان محکم بستند که از ناخن هایم خون می آمد ، آنگاه مرا به گودالی انداختند و همانجا گذاشتند . اگر باز به چنین شکنجه ای دچار شوم همه

گفته ام را انکار خواهم کرد و هر چه آنها بخواهند خواهم گفت . یکی دیگر از متهمین هنگامی که اسباب شکنجه را دید فریاد برآورد ، اگر بخواهید حاضرم اقرار کنم که عیسی را نیز من کشته ام و بالاخره بسیاری از این فرقه زیر شکنجه مردند . پنجاه و چهار نفر از ایشان را در پاریس سوزاندند و سایرین را نیز به انواع شکنجه از بین بردند و به طور کلی اعضای این فرقه را در فرانسه از میان برداشتند .

پادشاه خواست این فرقه را از بین ببرد و این موقوف بود که در تمام عالم این فرقه را به هم بزنند و از رسمیت بیاندازند به پاپ وقت (کلمان پنجم) گفتند که باید اعلامیه ای برای بهم زدن این فرقه صادر کنی . او در اول امر حاضر نشد که به چنین کاری اقدام کند ولی بالاخره به زور و از ترس فتنه شاه و معتمدین او، بهم زدن این فرقه را در سال ۱۳۱۲ میلادی امضاء کرد و حکم کرد که دارائی این فرقه به فرقه مهمان نوازان داده شود لکن در واقع به جز مقدار کمی ، عمده اموال فرقه پاسبانان معبد در فرانسه نصیب پادشاه « فیلیپ لوبل » شد .

کشتار مسلمین در اسپانیا :

سال ۹۲ هجری (۷۱۴ میلادی) بود که نیروی دوازده هزار نفری مسلمین به سرداری فاتح بزرگ (طارق بن زیاد) از تنگه جبل الطارق گذشته و داخل خاک اروپا گردید و بر اثر جنگ « که رس » اسپانیا را به تصرف خود درآورده و از مجموع متصرفات خود کشوری به نام « اندلس » تشکیل دادند .

قرنها گذشت و بالاخره اختلافات داخلی و تشکیلات ملوک الطوائفی آنها را ضعیف کرد و مسیحیان که در اول در قسمت شمالی اسپانیا یعنی در کوههای استوری مسکن گزیده بودند کم کم مسلمانان را به سمت جنوبی راندند تا اینکه در سال ۱۴۹۱ میلادی (۸۸۱ هجری) آخرین قدرت مسلمین به دست فردیناند و ایزابلا اضمحلال یافت و غرناطه آخرین منطقه قدرت و حکومت مسلمین به تصرف مسیحیان درآمد . فردیناند و ایزابلا پادشاه و ملکه در ۱۴ مارس ۱۴۷۹ میلادی دیوان تفتیش عقاید را که از زمان پیش برقرار بود و بعد از مدتی از میان رفته بود دوباره به نام اداره مقدس تشکیل داده و به صورت محکمه سلطنتی درآورد که اعضای آنرا خودش انتخاب می کرد .

این محکمه وظیفه داشت که هر کس را که از نژاد اسپانی و هم دین فردیناند و ایزابلا نباشد به زندان اندازد و بسوزاند و نیست و نابود کند این اشخاص عبارت بودند از جهودان و مسلمانان و مسیحیان غیر کاتولیک. از اینجا است که گفته اند انگیزیسیون ارتداد را بهانه هدف گرفتن بیگانگان قرار داده و نگهبان مذهب و ملت هر دو بود.

یهودیان را محکوم می کردند که در مدت شش ماه اسپانیا را ترک گویند و اجازه نمی دادند که طلا، نقره و جواهر با خود ببرند. تاریخ صدور این فرمان در سال ۱۴۹۲ بود می گویند شماره اخراج شدگان جهود قریب هشتصد هزار نفر بود.

در سال ۱۴۹۹ بر خلاف پیمان غرناطه، فرمانی مبنی بر سلب آزادی دینی مسلمین صادر شد. از آن به بعد مسلمانان نمی توانستند مراسم دینی خود را انجام دهند و لباس مخصوص به خود را بپوشند و استحمام و نظافت کنند. زیرا به نظر آئین فردیناند و ایزابلا نظافت کردن زشت و بر خلاف شرع بود.

در سال ۱۵۶۷ و بعد در سال ۱۵۷۱ تمام مسلمین را به دستور پادشاه وقت «فیلیپ دوم» از خطه غرناطه متفرق کرده و به اطراف و اکناف کشور کوچاندند و تقریباً متقارن همین ایام بر پروتستانها نیز کار را سخت گرفتند و اداره تفتیش عقاید همه ایشان را توقیف کرد و هشتصد نفر را به یکبارگی در شهر سویل به آتش سوزاندند و در سال ۱۵۶۶ هزار و هشتصد نفر مخالفین برقراری انگیزیسیون را که از طبقه نجبا و بورژواها و همگی مسیحی بودند کشتند و فیلیپ با فشار کشیشان و طبقه عوام در ۱۶۱۰ اعلان کرد که تمام مسلمین از مملکت خارج شوند ولی با این حال سه چهارم آنها قبل از آنکه از اسپانیا خارج شوند و به آفریقا بروند به قتل رسیدند.

به طوریکه مورخین نوشته اند در دوران حکومت انگیزیسیون در اسپانیا پانصد هزار نفر در میان شعله های آتش و به ضرب و شدت شکنجه جان سپردند و میلیونها نفر از وطن خودشان اخراج شدند تا اینکه ناپلئون بعد از فتح اسپانیا در تاریخ ۳۰ نوامبر ۱۸۰۸ میلادی این محکمه لعنتی را همراه دهها قوانین ظالمانه دیگر ملغی کرد و به تباه کاری این محکمه و سیاه روزی ساکنین این منطقه خاتمه داد.

این مقاله در سال ۱۳۴۲ هجری شمسی نگارش یافته و برای تهیه و تدوین آن از منابع مختلفی همچون دائره المعارف بستانی ، دائره المعارف فرید وجدی ، قاده الفکر ، تاریخ عمومی آلبر ماله ، تاریخ تمدن اسلام و عرب گوستاو لوبون ، تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان ، عظمت مسلمین در اسپانیا تألیف ژوزف ماک کاپ ، عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن تألیف جان دیون پورت و ... استفاده گردید . این مقاله طی دو شماره ۵ و ۶ سال ششم مجله مکتب اسلام ، نشریه حوزه علمیه قم به چاپ رسیده است .

چگونه کتابخانه اسکندریه ویران شد ؟

موضوع مقاله :

یکی از اتهامات ناروایی که از ناحیه بیگانگان ساخته و به دامن پر افتخار فتوحات اسلام وارد شده است این است که عمروعاص فرمانده قشون مسلمین در آفریقا هنگام فتح مصر کتابخانه بزرگی در شهر اسکندریه یافته و به دستور خلیفه دوم آنرا طعمه حریق ساخت .

شاید اصل این قضیه از نظر تاریخ نویسان گذشته چیز بی اهمیتی بوده است لکن در نظر نویسندگان عصر ما که حوادث تاریخی را به دیده ی دیگری می نگرند با اهمیت تلقی شده و مورد بحث نسبتاً دامنه داری قرار گرفته است در این میان جمعی از مغرضین که هدفی جز لکه دار ساختن اسلام ندارند این موضوع را یکی از وقایع مسلم و قطعی تاریخی قلمداد کرده و آنرا به عنوان سند محکمی برای اثبات دشمنی اسلام با علم و تمدن ذکر کرده اند .

این مقاله که از نظر خوانندگان گرامی می گذرد در پیرامون همین موضوع بوده و به منظور رفع این تهمت از دامن فتوحات اسلام نگارش یافته است .

موزه اسکندریه :

اسکندریه شهری است در ساحل دریای مدیترانه که در حدود ۲۰۰ کیلومتر از قاهره به سوی شمال غربی فاصله دارد . این شهر را اسکندر مقدونی در سال ۳۳۱ قبل از میلاد بعد از حمله به مصر و اخراج ایرانیان بنا نهاد و آنرا مرکز حکومت و امپراطوری بزرگ خود قرار داد .

بعد از مرگ وی که در سال ۳۲۳ قبل از میلاد واقع شد کشور پهناورش به ممالک چندی تجزیه شد. در این میان حکومت مصر نصیب یکی از سرداران لشکر او به نام « بطلمیوس سوتر » گردید. او در سال ۳۰۴ قبل از میلاد در اسکندریه به تخت پادشاهی نشست و خاندانی به نام بطالسه تأسیس کرد که ۲۷۴ سال در سواحل نیل سلطنت کردند. این خاندان به فتوحات درخشانی نائل شده و نام خود را در ترویج علم و هنر با عظمت و احترام در تاریخ باقی گذاشتند.

مؤسس این خاندان « بطلمیوس سوتر » همانند اسکندر، علاقه فراوانی به علم و ادب داشت و به ارسطو و تعالیم وی احترام می نهاد. وی در سال ۲۸۸ قبل از میلاد مؤسسه علمی اسکندریه را که به زبان اهالی موزیوم « موزه » نامیده می شد، پی ریزی کرد. ساختمان این مؤسسه در عهد فرزندش « فیلادلف » به پایان رسید و بعدها نیز به تدریج توسعه یافته به صورت یک دانشگاه بزرگ جهانی درآمد.

در این مؤسسه علمی سه چیز مورد توجه بود :

۱- حفظ سرمایه های علمی بشری

برای انجام این امر ساختمان بزرگی در نظر گرفته شده و کتابهایی که در طی لشکرکشیهای اسکندر و بطالسه از شهرهای یونان، بابل، ارمنستان، مصر، هند و سند و ایران مخصوصاً استخر و گرگان به دست آمده بود، در آن جمع آوری گردید. برای اینکه کتابخانه مزبور به صورت کاملتر و مفیدتری درآید. دانشمندان بزرگی از طرف پادشاهان مأموریت می یافتند که در هر جا کتابی بیابند به هر قیمتی باشد خریداری کرده به این کتابخانه بیاورند. به این ترتیب طولی نکشید که در این مؤسسه کتابخانه بزرگی در دو قسمت جداگانه تأسیس گردید که یکی دارای چهارصد هزار و دیگری دارای سیصد هزار جلد کتاب بود. در این کتابخانه کارکنان زیادی از نویسندگان و مصحح و غیره وجود داشت و نیز کتابداران چندی در آن آماده خدمت بودند که از واردین پذیرایی می کردند.

۲- توسعه دادن به علوم

برای این منظور همه گونه وسائل و اسبابی که برای پیشرفت فرهنگ مردم و علوم لازم بود از آلات کیمیا (شیمی) گرفته تا ارساد نجومی در این دانشگاه وجود داشت و نیز در یک گوشه آن باغ بزرگی بود که هرچه در هوای مصر پرورش می

یافت برای تسهیل گیاه شناسی در آن کاشته می شد و همچنین در گوشه دیگر آن زمین وسیعی بود که برای تکمیل تاریخ طبیعی هر حیوانی را که می توانستند در آن جمع آوری می نمودند . برای تسهیل امور تحصیلی، علوم این دانشگاه را به چهار رشته ی ادبی ، ریاضی ، طبیعی و فلکی تقسیم کرده بودند و دانش جویان هر رشته ای را که مایل بودند تعقیب می کردند .

۳ - نشر علوم برای بهبود زندگی مردم

برای اینکار سالنهای بزرگی به منظور تشکیل جلسات عمومی ساخته شد که هرکس مایل بود برای استماع نطق سخنوران که در پیرامون مسائل مختلف اجتماعی بود و در مواقع معین ایراد می شد به آنجا می آمد و نیز اتاقهای زیادی در این مؤسسه برای دانشجویان و مدرسین ساخته و لوازم زندگی آنان در آنها فراهم شده بود به علاوه هر گونه تشویقی نسبت به آنان به عمل می آید . از این راه بود که بعد از چندی چهارده هزار تن دانشجو از نقاط مختلف جهان در آنجا گرد آمده و به تحصیل اشتغال ورزیدند .

هجوم رومی ها و پیامد آن :

این سازمان عظیم که بر ویرانه های حملات اسکندر بنیان شده بود علم و ادب را از خطر زوال نجات بخشید و آنرا برای آیندگان حفظ کرد به علاوه افراد بزرگ و دانشمندان بی نظیری همانند اقلیدس ، اریستارک ، استرخوس ، ارشمیدس ، فلوطین و فرفوروس و ... تربیت نمود که بر این ثروتهای علمی گنجینه های فراوان دیگری افزودند . این مؤسسه علمی همانند آفتاب جهان آن روز را در پرتو انوار دانش خود گرم و روشن نگاه می داشت اما به قول خواجه حافظ خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود ، زیرا بعد از چندی پای رومیان به کشور مصر باز شد و از همین تاریخ انحطاط این مؤسسه بزرگ شروع شد .

در سال ۴۷ قبل از میلاد ژول سزار امپراتور روم برای تعقیب و دستگیری «پمپه» که به مصر پناهنده شده بود به این کشور لشکر کشید و در طی نبردی که بین او و مصریان در نزدیکی اسکندریه واقع شد برای اینکه نیروی دریایی اش به دست مصریان نیفتد کشتیهای خود را آتش زد . در این هنگام بادی سخت وزیدن گرفت و آنرا به سوی شهر آورد و قسمتی از شهر اسکندریه را دچار حریق

ساخت و در این آتش سوزی قسمت مهمی از کتابخانه و ساختمانهای دیگر موزه از بین رفت .

اصلاحات انتوان ، اکتاو ، کلد

بعد از چند سال دیگر تقریباً در حدود سال ۳۳ قبل از میلاد مجلس سنای روم برای الحاق کامل مصر به روم و خاتمه دادن به حکومت بطالسه رأی داد و یکی از اعضای هیئت حاکم وقت را که انتوان نام داشت بر این کار مأمور کرد . انتوان به سوی مصر رهسپار شد . بعد از ورود به مصر با « کلئو پاترا » ملکه زیبا و دانشمند مصر ملاقات کرد و در همین ملاقات عاشق وی گردید و موقعیت خویش را فراموش کرد و آن مقدار اراضی و قلمرو روم را که در دست او بود به نفع کلئو پاترا از روم تجزیه نمود و خود و کلئو پاترا را پادشاه و ملکه خواند و برای جلب محبت کلئو پاترا و مردم علم دوست مصر ، کتابخانه بزرگ پرگام را به مصر منتقل کرد و ضمیمه کتابخانه اسکندریه نمود .

پرگام پایتخت دولت کوچکی در آسیای صغیر بود و کتابخانه آن توسط پادشاه آن « اتال » تأسیس شده بود . و در این هنگام دویست هزار جلد کتاب داشت . با انتقال این کتابخانه به اسکندریه ، قدری از خسارات علمی شهر جبران گردید و موزه آن رونق دیگری یافت .

اعمال انتوان در مصر خشم مردم روم را نسبت به وی برانگیخت و مجلس سنای روم یکی دیگر از اعضای حاکمه یعنی « اکتاو » را برای دفع وی به مصر رهسپار ساخت .

روز دوم سپتامبر سال ۳۱ قبل از میلاد نزدیک دماغه اسیوم در ساحل غربی یونان تلاقی طرفین روی داد و در این جنگ انتوان و کلئو پاترا شکست خورده و فرار کردند و بعد از آنکه از موفقیت و حیات خود ناامید شدند دست به انتحار زده و خودکشی نمودند به این ترتیب در ۳۰ سال قبل از میلاد حکومت بطالسه در سواحل نیل پایان یافت و مصر یکسره به تصرف روم درآمد .

اکتاواکوست، تا مدتی در اسکندریه ماند و به نظم کشور پرداخت از جمله خسارات موزه این شهر را که در طی چند سال اخیر ایجاد شده بود مرتفع ساخت و همانند انتوان کتابهای زیادی برای کتابخانه اسکندریه از راههای مختلف تهیه کرد و سپس به سوی روم رهسپار شد .

بعد از اکتاو اکوست امپراطوران چندی یکی پس از دیگری روی کار آمدند یکی از آنان « کلد » بود که در سال ۴۱ میلادی به امپراطوری رسید. کلد پادشاهی خوش ذوق و دانشمند بود و کتابهای چندی در فنون مختلف به زبان لاتینی نوشت در زمان وی اسکندریه رونق بیشتری یافت و به دستور وی کتابخانه دیگری در آن تأسیس گردید.

موزه رو به انحطاط می رود

این همه تلاشها و کوششها که انتوان ، اکتاو و کلد انجام دادند نتوانست این موزه را به مقامی که قبل از حمله ژول سزار داشت برساند بلکه روز به روز از موقعیت آن کاسته می شد و به آستانه زوال قطعی نزدیکتر می گردید . عواملی که در انحطاط و نابودی این مؤسسه دخالت داشت سه چیز بود .

۱ - چنانچه در سابق یادآور شدیم یکی از ارکان اصلی کار موزه جمع آوری کتب و حفظ آن در کتابخانه بود . در مراحل اولیه دانشمندان بزرگی برای جمع آوری کتب مأموریت می یافتند و در نتیجه کتب اصیل انتخاب می شد اما بعد از چندی که ضعف بر شئون مختلف این موزه حکم فرما شد دیگر این دقت در تهیه و انتخاب کتب مراعات نمی شد و هر نوع کتابی که در دسترس قرار می گرفت برای کتابخانه خریداری می شد اعلان شده بود که هرکس کتابی دارد آنرا در مقابل مبلغ هنگفتی به کتابخانه واگذار کند این امر گرچه بر حجم کتابخانه می افزود لیکن از اصالت و نفاست آن می کاست . اشخاصی که مختصر سوادی داشتند چند صفحه ای را سیاه کرده و به انتساب آن به یکی از مشاهیر علمی و تقدیم آن به کتابخانه پول سرشاری به دست می آوردند . در پیشاپیش اینها دسته ای از یهودیان سودجوی پول پرست قرار داشتند که با دست زدن به این سوداگری زشت خیانت بزرگی به علم و تمدن نمودند .

۲ - در اثر تغییراتی که در حکومت و نحوه آن ایجاد شده بود موزه اسکندریه متصدیان دلسوز و فداکار خود را از دست داد ، در نتیجه مدرسین و دانشمندان موزه از اسکندریه حرکت نموده به شهرهای خود برگشتند .

۳ - بعد از گذشتن سالیانی چند ، کم کم در وضع تحصیلی تغییراتی ایجاد شد و موارد مختلف دیگری ضمیمه برنامه گردید که هیچگونه فائده ای بر آن

مترتب نمی شد از جمله سحر و تنجیم و فال بود که توسط مهاجرین بابلی به مصر از جمله به موزه اسکندریه راه یافت .

ظهور عیسویت و نابودی موزه :

در همین اوان که موزه اسکندریه آخرین لحظات خود را طی می کرد عیسویت در فلسطین به ظهور رسید و بعد از چندی به اطراف از جمله به مصر وارد گشت و اولین کلیسا در سال ۶۷ میلادی در اسکندریه بنا گردید و در اثر پیشرفتهایی که در میان طبقات مردم نمود . قسطنطنین که در سال ۳۰۶ میلادی به امپراطوری نائل شد به این آئین ایمان آورد و بالاخره « تئودور » که در سال ۳۷۹ به امپراطوری رسید رسماً به طرفداری از این دین برخاست و آئین بت پرستی را لغو کرد و درب تمام معابد بت پرستان را بست . از جمله دستور داد تمام معابد و مجسمه های ارباب انواع و کتابخانه و سایر ساختمانهای موزه اسکندریه را که مظهر بت پرستی مصریان بود ویران و نابود سازند و حکم کرد عماراتی که به واسطه کثرت استحکام تخریب آن به آسانی ممکن نیست تمام کتیبه های آنرا حک و محو نمایند .

« ثیوفیلیس » بطریک اسکندریه به این امر اقدام کرد اما فیلسوف « اولمباس » مردم بت پرست اسکندریه را در یکی از بزرگترین معابد این شهر به نام « سیرابوم » جمع کرد و آنان را برای دفاع تهییج کرد لکن این اقدام مفید واقع نشد و بالاخره در سال ۳۹۱ میلادی این عمارات عالیه و با شکوه ، در ضمن کتابخانه اسکندریه ، مورد حمله و غارت مسیحیان قرار گرفت و با خاک یکسان گردید .

در این میان ، کتابهای زیادی از نابودی برکنار ماند ولی بعد از چندی به امر امپراطور همه آنها به شهرهای مختلف از جمله قسطنطنیه انتقال یافت و به این ترتیب آخرین آثار و بقایای این موزه از بین رفت .

غیر از این موزه، دو مؤسسه علمی دیگر ، یکی مدرسه غنوطیسین و دیگر مدرسه یهودیها در اسکندریه وجود داشت که به سرنوشت این موزه دچار شده و توسط مسیحیان ویران و منهدم گردید .

یک افسانه تاریخی :

از مطالعه سطور گذشته روشن گردید که تقریباً از اوایل قرن پنجم میلادی به بعد ، نه تنها کتابخانه ای در اسکندریه وجود نداشت بلکه هیچگونه مؤسسات علمی دیگر در آن برقرار نبود فقط مدارس معدودی در این شهر وجود داشت که تنها انجیل و تعلیمات آن در آن تدریس می شد . پس اینکه می گویند کتابخانه‌ی بزرگی در شهر اسکندریه وجود داشت که توسط عمرو بن عاص قائد سپاه عرب به امر خلیفه وقت ، عمر بن خطاب نابود گردید، افسانه ای بیش نیست، که از ناحیه بیگانگان به منظور ملکوک ساختن اسلام ساخته و پرداخته شده است، زیرا این کتابخانه قرن‌ها قبل از اسلام ، توسط مسیحیون ویران گردیده و در هنگام لشکرکشی مسلمین به مصر، یعنی سنه هیجدهم هجری (۶۳۹ میلادی) اثری از آن وجود نداشت .

برای اولین بار این موضوع یعنی سوختن این کتابخانه توسط مسلمین در قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) به میان آمد و در کتابهای تاریخی ذکر شد. از جمله مدارک اصلی و اولی که می توان از آنها نام برد اینها است :

- ۱ - تراجم الحکماء ، تألیف قاضی علی بن یوسف قفطی متوفی (۶۴۷) هجری
- ۲ - الافادة و الاعتبار ، تألیف عبدالطیف بغدادی متوفی (۶۲۹) هجری
- ۳ - مختصر الدول ، تألیف مطران حلب ، ابوالفرج نصرانی ، متوفی (۶۸۴) هجری
- ۴ - کشف الظنون ، تألیف حاجی خلیفه مصطفی ترکی ، متوفی (۱۰۳۶) هجری
- ۵ - تاریخ مقریزی متوفی (۸۱۹) هجری

اما این مدارک سند قطعی و معتبری برای این موضوع حساب نمی شود زیرا مقریزی عیناً سخنان عبدالطیف را حرف به حرف نقل کرده و چیزی بر آن اضافه ننموده است و حاجی خلیفه این موضوع را به احتمال و به عنوان اینکه مردم می گویند ، نقل می کند و دیگر ذکر نمی کند بر اینکه این موضوع حقیقت دارد یا نه و کتاب اخبار الدول ابوالفرج به دو زبان سریانی و عربی به قلم خودش نوشته شده است و موضوع احتراق فقط در اخبار الدول عربی ذکر شده و در سریانی ذکر نگردیده است و این امر برای ما ابهام آمیز است . عمده مدرک این موضوع فقط کتاب تراجم الحکماء و کتاب الافادة و الاعتبار است که برای آن دو هم بنا به قول نویسندگان مدرک تاریخی به دست نیامد ، زیرا غیر از کتابهای نامبرده در کتب

دیگر تاریخی که قبل از آنها حتی در زمان فتح نوشته شده ذکر می شود از موضوع احتراق به میان نیامده است .

اما جمعی از نویسندگان اروپائی و غیر اروپائی که طرفدار عقیده سوختن کتابخانه اسکندریه توسط مسلمین می باشند در این باره سخنانی دارند که ضعف و ابهام و ساختگی از همه جای آن پیدا است .

از آن جمله است نویسنده مشهور جرجی زیدان ، او در ضمن بحث از این موضوع از کتاب تراجم الحكماء و کتاب الافادة و الاعتبار به عنوان قدیمی ترین منابع تاریخی نام می برد و اعتراف می کند که تاکنون مدرکی برای این دو کتاب دیده نشده است و معلوم نیست این موضوع را از کجا نوشته اند . بعد اضافه می کند . و اما اینکه کتب مربوطه به فتوحات اسلامی متعرض این موضوع نشدند البته علتی داشت ولی احتمال کلی می رود که در کتب مزبور این خبر بوده و همینکه تمدن اسلام ترقی و پیشرفت کرد و مسلمانان ارزش علم و کتاب را دانستند وقوع این حادثه را بعید دانسته و از این رو خبر مذکور را از کتاب فتوحات حذف کرده اند و شاید هم علت دیگری داشته است !!

آقای جرجی زیدان از کجا این حدس را می زند . خوب بود حدس بر خلاف میزد و می نوشت : موضوع احتراق کتابخانه اسکندریه توسط مسلمین فقط در چند کتاب معدودی که آن هم دارای منبع تاریخی نیست، ذکر شده است و همین دلیل است بر اینکه این موضوع از یک افسانه سرچشمه گرفته و یا بعدها توسط ایادی مرموزی داخل این کتابها شده است . اما چطور شد که جرجی زیدان مصری مسیحی این حدس قوی را نادیده گرفته و بر خلاف آن میل کرده است ، معلوم نیست . به هر حال موضوع احتراق کتابخانه اسکندریه توسط مسلمین اصلاً حقیقت نداشته و افسانه ای بیش نیست .

تکمیل بحث :

نویسنده مقاله با شرح مختصری که در این باره در سطور فوق داده است لازم نمی داند بسط بیشتری در این باره داده شود اما برای اینکه این مطلب کاملاً روشن گردد و هیچگونه ابهام و اشکالی برای خواننده عزیز باقی نماند شمه ای از سخنان و مقالات نویسندگان اروپائی و غیر اروپائی را در اینجا نقل می کند .

۱ - بستانی موضوع احتراق را نقل می کند که عمروبن عاص کتابهای این کتابخانه را به چهار هزار حمام !! که در آن روزگاران در اسکندریه وجود داشت تقسیم کرد و تمام این حمامها در مدت شش ماه توسط سوزاندن این کتب گرم می گردید . بعد می نویسد لیکن خیلی از حوادث و دلایل وجود دارد که این مسئله را به کلی نقض می کند بعد از آنکه قسمتی از این حوادث را شرح می دهد می نویسد : همه اینها ثابت می کند که کتابخانه اسکندریه قبل از فتح شدن این شهر به دست مسلمین ویران شده بود .

۲ - یکی از نویسندگان بعد از نقل این مطلب می نویسد اگر این مطلب راست باشد و فرض کنیم هر روز در هر حمام صد جلد کتاب می سوزاندند ، باید تعداد این کتابها ۷۲ میلیون جلد باشد . کدام کتابخانه است آن هم در آن دوران که دارای این مقدار کتاب بوده باشد و کدام عاقل است که این مطلب را تصدیق کند .

۳ - ژوزف ماک کاپ بعد از شرح ویرانی این کتابخانه به دست رومیها می نویسد ... اکنون با توجه به حقایق تاریخی مزبور خیلی بی معنی و از روی کمال بی اطلاعی است که بگویند مسلمین چهار هزار گرمابه را در شش ماه با کتب آن گرم می کردند زیرا این کتابخانه مدتها قبل از ورود مسلمین خالی و ویران شده بود و فقط از میان مردم متمدن آن زمان جمعی از کلیمیها خیلی از کتب را به دست آورده و بر تمدن گمشده اسکندریه نوحه و زاری می نمودند .

۴ - سدیو در کتاب خود (خلاصه تاریخ عرب) می نویسد ، دلیل بر ساختگی این مطلب ، این است که در تواریخ متقدمین از قبیل طبری ، یعقوبی ، کندی ، ابن عبدالحکیم و بلاذری ذکری از آن به میان نیامده است .

۵ - گیبون در کتاب خود به نام (تاریخ سقوط امپراطوری روم) می نویسد که این مطلب را مردی از مورخین ما می نگارد ولی دو مورخ مصری که اقدم آنها « بوتیخوس » است و تاریخ اسکندریه را در قرن ششم میلادی نوشته اند آن را ذکر نکرده اند .

۶ - دائره المعارف قرن نوزدهم بعد از آنکه این مطلب را نقل می کند و شرحی در پیرامون آن می دهد می نویسد : از چیزهائی که باعث تأسف است این است که معتقدین به سوختن این کتابخانه توسط اعراب هیچگونه دلیلی برای اثبات مدعای خود نیاوردند .

۷ - گوستاولو بون فرانسوی می نویسد : راجع به سوزاندن کتابخانه اسکندریه که عمر را به آن متهم کرده اند همین قدر می نویسم که یک همچو حرکت وحشیانه مخالف با وضع و عادات این فاتحین اسلامی بود . در عصر حاضر بطلان این عقیده به درجه ای ثابت و محقق شده که دیگر محتاج به تحقیق و اثبات زائدی نیست . به طور کلی معلوم و مبرهن گردیده که قبل از اسلام خود نصاری همانطوریکه همه معابد و مجسمه های خدایان اسکندریه را با نهایت اهتمام منهدم نمودند . کتابخانه مزبور را هم بر باد دادند و از کتب مزبوره در زمان مسلمین چیزی باقی نمانده بود تا آنرا بسوزانند . زمانی که دیانت مسیح ، مذهب رسمی مملکت گردید آن وقت تئودور امپراطور مسیحی حکم کرد تمام معابد و مجسمه های خدایان و کتابخانه بت پرستان را با خاک یکسان نمودند .

۸ - جان دیون پورت انگلیسی می نویسد : این پوچ ترین و بیهوده ترین تهمتی است که مخالف عقل است و بعد دلایل چندی در رد این تهمت اقامه می کند سپس می نویسد : ولی اگر تصور کنیم که این مسئله حقیقت دارد و عربها کتابخانه اسکندریه را سوزاندند پس به چه دلیل آنهایی که بر این عمل خورده می گیرند نسبت به عمل « کار دینال گزی منس » که کلیه کتابهای عربی را در زمینه تاریخ و طب و کشاورزی نوشته شده بود به بهانه اینکه همه آنها مربوط به قرآن هستند سوخت ، اظهار نفرت نکردند .

۹ - فرید وجدی بعد از آنکه چند صفحه در این زمینه بحث کرده و سخنانی از دیگران نقل نموده است خود ادله متعددی اقامه کرده است از آن جمله می نویسد : از سیرت عرب در فتوحاتش این نبوده است که کتابها را نابود کند و به آتش بسوزاند. اینان سوریه و فارس را قبل از مصر فتح کردند و از آنها روایت نشده است که کتابها را نابود کرده و یا آثاری را به آتش سوزانده باشند .

علت این شایعه :

در اینجا لازم است علت شیوع این افسانه مشهور را ذکر کنیم : همانطور که یکی از نویسندگان موشکاف می نویسد علت جهانگیر شدن این افسانه سازگار بودن آن با پرده پوشی از وحشی گریهای رومیها بود. به این معنی که چون نویسندگان اروپائی برای پرده پوشی از عمل وحشیانه رومیها در سوزاندن کتابخانه اسکندریه در دوران ژولیوس قيصر و امپراطور تئودور و دیگران وسیله ای نداشتند این افسانه را نشر دادند و اعراب را به آن متهم نمودند .

۶۶.....	۶. قانون مندی و پیشگویی در اسلام.....	۲.....	بی‌شگفتار.....
۷۵.....	۷. نقطه پایانی تاریخ.....	۵.....	۱. تاریخ را دوباره باید نوشت.....
۸۳.....	منابع و مأخذ.....	۵.....	موضوع بحث.....
۸۵.....	۶. نقدی بر تاریخ طبیعی.....	۵.....	امحاء آثار تاریخی.....
۸۵.....	تاریخ انسانی و تاریخ طبیعی.....	۶.....	آغاز بحث.....
۸۶.....	آیا تاریخ طبیعی علمی است؟.....	۸.....	عوامل چند در جعل و تحریف تاریخ.....
۸۹.....	فرضیه حیات.....	۸.....	۱. فشارهای سیاسی و اجتماعی.....
۹۶.....	جهش ساده و عمیق.....	۹.....	۲. روح ناسیونالیستی یا تعصب قومی.....
۹۹.....	قرآن و فرضیه حیات انسان.....	۱۲.....	۳. گرایشها و موضع گیرها.....
۱۰۴.....	منابع و مأخذ.....	۱۴.....	۴. ارادت صوفیانه.....
۱۰۵.....	۷. قرآن و تاریخ.....	۱۵.....	۵. اعتماد بر حدس و گمان.....
۱۰۵.....	تاریخ در قرآن.....	۱۶.....	تجدید نظر و بازنویس تاریخ.....
۱۱۱.....	قرآن و مطالعه تاریخ.....	۲۰.....	منابع و مأخذ.....
۱۱۳.....	قرآن و سنتهای حاکم بر تاریخ.....	۲۱.....	۲. تاریخ، علم تاریخ، فلسفه تاریخ.....
۱۱۴.....	۱. تغییر ناپذیری سنتها.....	۲۲.....	کلمه تاریخ در متون اسلامی.....
۱۱۴.....	۲. آزادی و اختیار.....	۲۳.....	معادل کلمه تاریخ در فارسی.....
۱۱۸.....	۳. اجل امتهما.....	۲۴.....	روزنامه و تاریخ - افسانه و تاریخ.....
۱۱۸.....	۴. نقش اتحاد و اختلاف.....	۲۵.....	تاریخ علم است یا فلسفه؟ - فلسفه نظری تاریخ.....
۱۲۰.....	۵. گناه و زوال امتهما و ملتها.....	۲۶.....	فلسفه علم تاریخ.....
۱۳۰.....	سرنوشت حق و باطل.....	۲۸.....	منابع و مأخذ.....
۱۳۳.....	منابع.....	۲۹.....	۳. تاریخ در آینه تاریخ.....
۱۳۶.....	ضمیمه ۱ - تاریخچه انگیزیسیمون.....	۲۹.....	آغاز تازه ای در تدوین تاریخ.....
۱۳۶.....	مذاهب مختلف مسیحی.....	۳۱.....	کدام یک مقدمند، تاریخ یا اسطوره.....
۱۳۸.....	ظهور مرتدین و تأسیس انگیزیسیمون.....	۳۱.....	جعل و تحریف تاریخ.....
۱۴۱.....	دفاع از عقیده قلب ماهیت.....	۳۲.....	تاریخ شاهان و تاریخ عمومی.....
۱۴۲.....	مبارزه با خرافات.....	۳۳.....	تاریخ نقلی و تاریخ تحلیلی - تاریخ نگاری و تاریخ نگری.....
۱۴۳.....	جلوگیری از پیشرفت علوم.....	۳۴.....	تاریخ نگاری و تاریخ نگری در اسلام.....
۱۴۳.....	۱. اعدام زیوردانو، برونو.....	۳۵.....	۱. زمینه های گرایش به تاریخ نگاری.....
۱۴۴.....	۲. محاکمه گالیله.....	۳۶.....	۲. تاریخ نگاری در دو بخش.....
۱۴۶.....	اعدام مجاهدین صلیبی.....	۳۶.....	۳. بحث در علمی بودن تاریخ.....
۱۴۸.....	کشتار مسلمین در اسپانیا.....	۳۷.....	۴. نقد حال یا علم الرجال - رشته ای در تاریخ.....
۱۵۰.....	ضمیمه ۲ - چگونه کتابخانه اسکندریه ویران شد.....	۳۸.....	۵. فلسفه تاریخ در اسلام.....
۱۵۰.....	موزه اسکندریه.....	۳۹.....	۴. بررسی علمی تاریخ.....
۱۵۱.....	۱. حفظ سرمایه های علمی بشر.....	۳۹.....	آیا تاریخ علم است؟.....
۱۵۱.....	۲. توسعه دادن به علوم.....	۴۰.....	تاریخ چه نوع علمی است.....
۱۵۲.....	۳. نشر علوم برای بهبود زندگی مردم.....	۴۱.....	تاریخ زیر مجموعه کدام دسته از علوم است؟.....
۱۵۲.....	هجوم رومی ها و پیامد آن.....	۴۲.....	موضوع، فایده، هدف تاریخ چیست؟.....
۱۵۳.....	اصلاحات انتوان، اکتاو، کلد.....	۴۷.....	روش و ابزار تحقیق در باب تاریخ چیست؟.....
۱۵۴.....	موزه رو به انحطاط می رود.....	۴۹.....	۵. نگاهی به فلسفه تاریخ.....
۱۵۵.....	ظهور عیسویت و نابودی موزه.....	۴۹.....	موضوع بحث - ۱. نظریه دور و کور.....
۱۵۶.....	یک افسانه تاریخی.....	۵۱.....	۲. تاریخ انسان یا تاریخ افراد و جوامع انسانی.....
۱۵۷.....	تکمیل بحث.....	۵۲.....	۳. جبر و اختیار.....
۱۵۹.....	علت شایعه.....	۵۶.....	۴. خیر و شر.....
۱۶۰.....	فهرست.....	۶۰.....	۵. بحث زیر بنا و رو بنا.....
		۶۳.....	قدرت و قدرت طلبی.....